



زن نگار، نشریه پژوهش‌گران و کنش‌گران مطالعات زنان
آذر ماه، ۱۳۹۱، دسامبر ۲۰۱۲



بدن زنان میدان سیاست و ورزشی

از اتهام فاحشگی تا امتیاز شهرت
برهنگی انتحاری در میدان شرکت‌های نفتی
تجارت تن و عاطفه
در سالن‌های ناخن‌آرایی
تجاوز جنسی؛ بازسازی مردانگی
فوکو و رازهای زنانگی
مُهر قمینیسیم سفید بر رقص شکم

ZANNEGAAR

•

NET

LIKE US

 /ZANNEGAAR



زن نگار، نشریه پژوهش‌گران و کنش‌گران مطالعات زنان

سال تاسیس ۱۳۹۰-۲۰۱۱

صاحب امتیاز | Institute for War and Peace Reporting

مدیر مسئول | رزا افتخاری

مدیر هماهنگی | لوا زند

روابط عمومی و امور رسانه | نسرين افصلي

دستیاران اجرایی | آرماند چهرنگار، نیکی مسقطی

گروه مشاورین علمی زن نگار

دکتر نانسی فریزر: استاد دانشکده علوم سیاسی و اجتماعی دانشگاه نیو اسکول، نیویورک، ایالات متحده آمریکا

دکتر ساندرا هیل: استاد دانشکده مردم‌شناسی و مطالعات جنسیتی دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس، ایالات متحده آمریکا

دکتر هما هودفر: استاد دانشکده مردم‌شناسی دانشگاه مونترال در کانادا.

دکتر دنیز کاندیوتی: استاد دانشکده مطالعات توسعه در دانشگاه لندن، بریتانیا

دکتر زیبا میرحسینی: محقق مرکز قوانین اسلامی و خاورمیانه در دانشگاه لندن، بریتانیا

دکتر آرزو اصانلو: استاد دانشگاه سیاتل در ایالت واشنگتن در مرکز قانون، جوامع و عدالت، ایالات متحده آمریکا

کاترین سامه: دانشجوی دکترا در مرکز تحقیقات زنان در دانشگاه برنارد در نیویورک، ایالات متحده آمریکا

دکتر نیره توحیدی: استاد دانشکده مطالعات زنان و جنسیت در دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در شهر نورتریج، ایالات متحده آمریکا

زن نگار نشریه آنلاین پژوهشی در حوزه مطالعات زنان است که درصدد است برای اولین بار دانشنامه‌ای جامع از یافته‌ها، تحلیل‌ها و تجربه‌های پژوهشگران و کنشگران بین‌المللی

را به زبان فارسی در اختیار پژوهشگران و کنشگران ایرانی و علاقمند به مطالعات زنان قرار دهد.

مطالب زن نگار گزیده کار پژوهشگران فمینیست؛ کنشگران؛ هنرمندان و نویسندگان معاصر است که از زبان انگلیسی به فارسی برگردانده شده است.

زن نگار به صورت ماهانه منتشر می‌شود و هر ماه به یک مضمون ویژه اختصاص دارد از علم و اقتصاد و سیاست گرفته تا تاریخ و هنر و ادبیات در هر شماره تعدادی از پژوهشگران حرفه‌ای

مطالعات زنان دعوت می‌شوند تا به گروه تحریریه زن نگار در انتخاب مطالب مضمونی آن شماره یاری کنند.

زن نگار زیر نظر «برنامه ایران» در موسسه گزارشگری جنگ و صلح اداره می‌شود. این موسسه نهادی غیرانتفاعی است که بیش از دو دهه در زمینه توسعه و ارتقای زیرساخت‌ها

و مهارت‌های رسانه‌ای فعالیت کرده است.

پیشنهادها و انتقادهای شما در بهبود محتوای زن نگار بسیار موثر خواهد بود. اگر درباره مطالب منتشرشده در نشریه نظری دارید یا مایلید درباره موضوعی خاص در حوزه مطالعات زنان

بیشتر بدانید؛ حتما نظر خود را با ما در میان بگذارید.

مشاور مهمان در انتخاب مطالب این شماره | شانون وبر: دانشجوی دکترای مطالعات فمینیستی در دانشگاه کالیفرنیا در سنتا باربارا

WWW.ZANNEGAAR.NET

ZANNEGAAR@IWPR.NET

استفاده از مطالب نشریه "زن نگار" با ذکر ماخذ آزاد است.

Designed by



SIFANI DESIGN
ADVERTISING AGENCY

T. +1 (647) 247 5747

W. www.SIFANIDESIGN.com

E. Contact@SIFANIDESIGN.com

مقدمه

در صد و پنجاه سال گذشته، بدن به دلیل نفوذ انواع نیروهای فرهنگی به ناچار اقامت دیرپایش در طبیعت را (از دوگانه طبیعت/فرهنگ) ترک کرده و تشویق شده همراه با هر آنچه که انسانی است در حوزه فرهنگ ساکن شود. ... کارل مارکس بر این نکته تأکید می‌کند که مهم است راجع به بدن چه کسی حرف می‌زنیم - بدن کسی که زمین خودش را شخم می‌زند یا بدن کسی که سراسر روز روی خط تولید کار می‌کند یا بدن کسی که در دفترش می‌نشیند و کار دیگران را مدیریت می‌کند.

اما منظور چیست که می‌گویند بدن زنان به مقوله‌ای سیاسی تبدیل شده است و همچنان عرصه سیاست‌ورزی در تمام نقاط جهان است؟ نهادهای پدرسالار چگونه و چرا بدن زنان را کنترل می‌کنند؟ و چگونه بدن زنان برای منافع سیاسی گروهی خاص مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد؟ از سوی دیگر، زنان چگونه تلاش می‌کنند تا کنترل بدن خود را دوباره به دست گیرند؟ زنان چگونه می‌توانند به طور موثر با تبعیض جنسیتی و خشونت جنسی مبارزه کنند تا جهانی بهتر بسازند؟ این‌ها سوالاتی هستند که در مقالات شماره ششم زن‌نگار به بحث گذاشته می‌شوند.

فهرست مطالب

۵	از اتهام «فاحشگی» تا امتیاز شهرت
۱۰	برهنگی انتحاری در میدان شرکت‌های نفتی
۲۰	تجارت تن و عاطفه در سالن‌های ناخن‌آرایی
۲۴	تجاوز جنسی؛ بازسازی مردانگی
۲۸	تهدید زنانگی در سیاست توسعه
۳۱	درآمدی بر فمینیسم، فرهنگ غربی و بدن
۳۵	فوکو و رازهای زنانگی
۳۹	مصرف بالای قرص ضدحاملگی در کمپین انتخاباتی
۴۲	مهر فمینیسم سفید بر رقص شکم



مصاحبه از امی گوودمن
مترجم: مهرداد میردامادی
لینک مطلب

از اتهام «فاحشگی» تا امتیاز شهرت

حرف یک زن را در مورد بهداشت زنان بشنوی، در واقع نه تنها نوعی تبعیض جنسی است بلکه این که نخواهی حرف‌های کسی را بشنوی که می‌خواهد از تأثیر یک سیاست بر شهروندان یک کشور حرف بزند، شکست دموکراسی هم محسوب می‌شود.

امی گوودمن: به همین دلیل خانم‌های نماینده جلسه را به اعتراض ترک کردند؟

ساندرا فلوک: بله چند نفر از آنها جلسه را ترک کردند.

امی گوودمن: و تو چه احساسی داشتی؟

ساندرا فلوک: راستش آن روز صبح خیلی صبح عجیبی بود. من کمی دلشوره آماده شدن برای حرف زدن و شهادت دادن را داشتم، اما این که می‌توانستم در جلوی رسانه‌ها حرف بزنم و بتوانم چیزهایی که امیدوار بودم را با اعضای کنگره در میان بگذارم به من قوت قلب می‌داد. البته پس از آن رهبر فراکسیون دموکرات، خانم نانسی پلوسی^۵، ترتیبی داد تا من در برابر سران حزب دموکرات سخنرانی کنم. و این اقدام فوق‌العاده‌ای بود تا مطمئن بشویم تمام کشور حرف ما را می‌شنود و این که اعضای کنگره می‌شنیدند که این قانون تا چه حد برای زنان جوان مهم است.

امی گوودمن: الان می‌خواهم آن تکه معروف را بخش کنم که «راش لیمبا»^۶ برنامه رادیویی‌اش به ساندرا توهین کرد.

راش لیمبا: در مورد سوزان فلوک، دانشجوی کالجی که دختر و پسر با هم آنجا درس می‌خوانند چی باید گفت؟ این خانم می‌رود در برابر کمیته کنگره و اصل حرفش این است که باید به او به دلیل این که رابطه جنسی دارد پول بدهیم. یعنی با یک چنین حرفی باید گفت او چه کاره است؟ فاحشه! درست است؟ این حرف، یعنی او تن‌فروشی می‌کند. این خانم می‌خواهد که چون رابطه جنسی دارد به او پول بدهیم. این خانم اینقدر رابطه جنسی دارد که از عهده مخارج سقط جنین‌اش بر نمی‌آید. او از من و شمایی که مالیات می‌دهیم می‌خواهد که پول در اختیارش بگذاریم تا رابطه جنسی داشته باشد.

امی گوودمن: روز بعد «راش لیمبا» با ادبیاتی به مراتب قوی‌تر در

امی گوودمن: اتفاق‌هایی که افتاد، تو و مسائل مورد علاقه‌ات را در مرکز توجه داخل و خارج قرار داده است. برایمان بگو که ماجرا چطور شروع شد؟

ساندرا فلوک: راستش ماجرا با دوستانم در دانشگاه و با سازمان‌دهی زنان شروع شد. این وسط یک چیزی نباید فراموش شود، این که من، در واقع، یک آدم معمولی بودم، این «معمولی» را می‌توانید هر جور می‌خواهید تعبیر کنید. من به دور و بر خودم نگاه می‌کردم، به زندگی زنانی که می‌شناختم و برایم مهم بودند. ما با هم به این نتیجه رسیدیم که باید تغییری ایجاد کنیم و باید از «قانون مراقب‌های کم‌هزینه»^۲ حمایت کنیم. باید در این مورد صحبت کنیم که دسترسی کم‌هزینه به مراقب‌های بهداشتی که زنان به آن نیاز دارند، چقدر برای زنان حیاتی است - نه فقط سقط جنین، بلکه معاینات لازم برای سرطان پستان، سرطان دهانه رحم، کمک به شیردهی با پستان و یا واکسیناسیون کودکان. راستش جریان از این‌جا شروع شد.

امی گوودمن: و چطور شد که از تو خواستند در برابر کمیته نمایندگان کنگره به نفع قانون پرداخت هزینه سقط جنین تحت پوشش بیمه حرف بزنی؟

ساندرا فلوک: ما دانشجویان چند دانشگاه بودیم که دور هم جمع شده بودیم تا به همه اعلام کنیم که این قانون چقدر می‌تواند برای دانشجویان فایده داشته باشد و این که برای ما تا چه حد اهمیت دارد. فکر کنم در نشست خبری کارم را خوب انجام دادم و از طرف «سازمان ملی دانشجویان حقوق مدافع عدالت در تولید مثل»^۳ با من تماس گرفتند و گفتند به کسی احتیاج دارند تا بیاید و تجربیاتش را با کمیته کنگره در میان بگذارد و من هم گفتم «من در آن زمان کلاس دارم اما شاید بتوانم سر کلاس بروم.»

امی گوودمن: و بالاخره رفتی و در برابر کمیته «دِرل ایسا»^۴ سخنرانی کردی. بعد چه شد؟

ساندرا فلوک: متأسفانه «ایسا»، رئیس این کمیته، به نظرش رسید که گوش دادن به حرف‌های آن پنج مرد، از شنیدن حرف‌های یک زن مهم‌تر است؛ یعنی از شنیدن حرف‌های زنی که می‌خواست از سرگذشت زانی بگوید که اجرای این سیاست در زندگی آنها تأثیر می‌گذاشت. این که تو نخواهی



این که می‌توانستم در مقابل اعضای کنگره حرفم را بزنم به من قوت قلب می‌داد

مورد ساندرافلوک حرف زد.

راش لیمبا: خانم فلوک و بقیه شما فمینیست‌های افراطی، بیایید معامله‌ای بکنیم. اگر قرار باشد که ما پولسقط جنین شما را بدهیم، یعنی پول بدهیم تا شما رابطه جنسی داشته باشید، در مقابلش چیزی از شما می‌خواهیم. بگذارید بگویم که چه می‌خواهیم. ما می‌خواهیم که ویدئوی این کار خودتان را روی اینترنت منتشر کنید تا ما هم آن را تماشا کنیم.

امی گوودمن: این «راش لیمبا» است که از تو «ساندرا فلوک» می‌خواهد تا ویدئوهای معاشقه‌های خودت را در اینترنت منتشر کنی.

ساندرا فلوک: بله!

امی گوودمن: بعد از این چه اتفاقی افتاد؟

ساندرا فلوک: من که در واکنش به حرف آنها ویدئوی جنسی از خودم منتشر نکردم. به گمانم در آن مقطع می‌باید بین این که پا پس بکشم و خود را از توجه عمومی خارج بکنم، یا به سخنان و ابراز عقیده خود ادامه بدهم، یکی را انتخاب می‌کردم. و به نظرم ادامه ابراز نظر در این مورد اهمیت داشت، نه تنها به این خاطر که من برای این قانون اهمیت قائل بودم و می‌خواستم که افراد هر چه بیشتری بدانند که این قانون چه فایده‌ای می‌تواند برای زنان آمریکایی داشته باشد، بلکه به این دلیل که می‌خواستم مطمئن بشوم که دختران این کشور پیش خود نمی‌گویند که این ماجرا درس عبرتی است برای همه، این که اگر پا پیش گذاشتی و در انتظار عمومی در مورد چیزی که برایت مهم است حرف زدی، به خصوص در مورد بهداشت جنسی‌ات، یا در مورد هر چیزی که به سلامت جنسی‌ات مربوط می‌شود سخنی به زبان آوردی، این اتفاق برایت پیش می‌آید. من می‌خواستم نشان بدهم که حملات ناشی از تبعیض جنسی، اتفاق‌هایی هستند که می‌توان در برابر آنها ایستاد و به آن اعتراض کرد و وقتی این کار را کردی، مردم از تو حمایت می‌کنند و هوایت را دارند. بنابراین من امیدوارم که این ماجرا این پیام را منتقل کرده باشد.

امی گوودمن: باراک اوباما چه زمانی با تو تماس گرفت؟

ساندرا فلوک: فکر می‌کنم چند روزی بعد از آنکه راش در مورد من آن

حرف‌ها را زد.

من در شبکه ام‌اس‌ان‌بی‌سی بودم. می‌خواستند حرف‌های مرا پخش کنند و همه چیز داشت با عجله دنبال می‌شد. یک جورهایی باید میکروفون را می‌کندم و می‌دویدم.

امی گوودمن: به تو گفتند که رئیس جمهور پشت خط است؟

ساندرا فلوک: درسته، بله. من تصادفی رفتم داخل اولین اتاقی که سر راهم بود که آن هم دفتر کریس متیوز^۷ بود. رئیس جمهور بسیار بسیار مهربان بود. و می‌خواست - یعنی من سعی کردم که برای این قانون از او تشکر کنم. می‌خواستم برایش توضیح بدهم که امضای این قانون برای زنان آمریکایی چه معنایی دارد.

امی گوودمن: و این قانون مشخصا چه می‌گوید؟

ساندرا فلوک: قانون مراقبت‌های کم هزینه، از تمام بیمه‌های خصوصی می‌خواهد تا از محل حق بیمه‌ای که زنان پرداخت می‌کنند، هزینه تمام نیازهای یک زن، از جمله سقط جنین را تأمین کند و اگر سازمان وابسته به یک نهاد دینی هستند لازم نیست که از این پول برای جلوگیری از بارداری هزینه شود، بلکه زنانی که از این طرح بیمه استفاده می‌کنند باید بدان دسترسی داشته باشند. والیته کلیساها و دیگر نهادهای دینی مذاهب از چنین الزامی معاف‌اند. این طور بود که من تلاش کردم با رئیس جمهور حرف بزنم و بگویم که اهمیت کار در کجاست. چون من یک فرد فعال در این زمینه هستم و او هم رئیس جمهوری کشور است. باید از فرصت استفاده می‌کردم و همه چیز را می‌گفتم، نه؟ اما او گفت «نه نه من فقط می‌خواستم حالت را بپرسم. می‌خواستم مطمئن شوم که حالت خوب است و می‌خواستم بگویم که پدر و مادرت باید به تو افتخار کنند»، حرف‌هایی که شنیدنش خیلی خوب بود.

امی گوودمن: واکنش میت رامنی ۸ متفاوت بود. من می‌خواهم تکه‌ای را پخش کنم که میت رامنی در اسفند ماه گذشته در پاسخ به سوال خبرنگاری که نظرش را درباره حرف‌های راش لیمبا که تو را فاحشه و تن‌فروش خطاب کرده بود، پرسید.

خبرنگار: آقای فرماندار نظری در مورد صحبت‌های راش دارید؟

است. واقعا این احساس به من دست داد که این کارها تنها بخاطر من نیست بلکه بخاطر بسیاری از کسانی است که مورد حمله آقای لیما قرار گرفتند، حرکتی علیه ادبیات نفرت‌برانگیزی است که وی مرتب از آن بهره می‌گیرد. بنابراین جالب بود که ببینیم کسانی او را برای حق آزادی بیانی که برای خود قائل بود، محکوم کردند. البته حق آزادی بیان او محفوظ است و این که او حق دارد آنچه را می‌خواهد در رادیو بگوید، اما تمامی شهروندان آمریکا نیز حق بیان دارند و حق ابراز مخالفت و ابراز نگرانی بابت ادبیاتی که وی بکار می‌برد.

امی گوودمن: بعد از نمی‌دانم چند شرکت که گفته بودند دیگر از برنامه او حمایت نمی‌کنند، راث که از این واکنش‌ها بکه خورده بود، معذرت‌خواهی کرد؟

ساندرا فلوک: بله کرد اما...

امی گوودمن: با تو تماس نگرفت!

ساندرا فلوک: نه، نمی‌خواهم که شخصاً با من تماس بگیرد. به گمانم رابطه شخصی‌مان تا همین جای کار هم برای من هم برای او کافی بوده و نمی‌خواهم که پی این ماجرا را بگیرم. بنابراین، من دیگر شخصاً از او چیزی نشنیدم.

امی گوودمن: پس این معذرت‌خواهی چه بود؟

ساندرا فلوک: مشکل من با این معذرت‌خواهی آن بود که او بابت چند کلمه عذرخواهی کرد و نه به دلیل افکاری که پشت این کلمات بود، نه بابت آنکه اگر زنی از وسایل جلوگیری از بارداری استفاده می‌کند یا اگر زنی به دلایل پزشکی به این وسایل نیاز دارد یا حتی اگر زنی به لحاظ جنسی فرد فعالی است، فاحشه یا تن‌فروش نیست. تحریف وقیحانه حرف‌های من که اسمش عذرخواهی نیست. حرف من درباره نیازهای پزشکی زنان جدای از جلوگیری از بارداری بود. و او در واقع در عذرخواهی خود اطلاعات غلط در مورد اظهارات من ارائه داد و این ایده را مطرح کرد که من از جمله آدم‌های اعانه‌بگیر هستم و در عین حال می‌خواهم اختیار بارداری و کنترل زاد و ولد دست زنان باشند. بنابراین بله معذرت‌خواهی او راضی کننده نبود، اما اهمیتی هم ندارد.

امی گوودمن: و می‌رسیم به گردهمایی انتخاباتی حزب جمهوری خواه و حوادثی که درست پیش از آن بوقوع پیوست و مسائل زنان و حقوق مربوط به زاد و ولد را دوباره مطرح کرد.

ساندرا فلوک: بله.

امی گوودمن: منظورم اظهارات نامزد مجلس سنا در ایالت میزوری ۹ است، تاد آکین ۱۰ که رقیب کلر مک‌کسل ۱۱ بود و در مورد «تجاوز مشروع» سخن گفت. این که اگر زنی در نتیجه تجاوز جنسی باردار نشود در واقع قربانی یک تجاوز مشروع بوده است. واکنش تو به این اظهارات چیست؟

میت رامنی: من فقط می‌گویم این آن ادبیاتی نیست که من اگر در آن موقعیت قرار می‌گرفتم، بکار می‌بردم. من الآن تمرکز بر موضوعاتی است که بنظرم در حال حاضر برای این کشور مهم است، به همین خاطر اکنون که در ایالت اوهايو هستم در مورد اشتغال صحبت خواهم کرد.

ساندرا فلوک: درست است. بگذارید موضوعی را روشن کنم. این طور نیست که چون آقای رامنی از من دفاع نکرد، احساساتم جریحه‌دار شده باشد. من به چنین چیزی از جانب او نیازی ندارم. اما چیزی که به عنوان یک شهروند این کشور بدان نیاز دارم آن است که بدانم کسی که می‌خواهد رئیس جمهور بشود، کسی که می‌خواهد رهبری را بر عهده بگیرد، دست‌کم توانایی آن را داشته باشد که در حزب خود از نظرات دیگران دفاع کند. و چیزی که برای من در این مسئله اهمیت دارد و باعث شرمساری بسیار من شد این است که رامنی وام‌دار افراط‌گرایان است. سیاست‌گذاری‌هایش جدا باعث نگرانی من شده است. ما شاهد بودیم که او در این خط افتاده و موضعی به مراتب سستی‌تر و محافظه‌کارانه‌تر گرفته تا حامیان مالی خودش و طرفداران این نوع عقاید در داخل حزب را راضی نگه دارد. این برای بهداشت زنان، برای دسترسی زنان به دستمزد عادلانه و بسیاری مسائل دیگر که برای شهروندان این کشور مهم هستند نشانه خوبی نیست.

امی گوودمن: آیا بعد از این حزب جمهوری خواه تماسی با تو گرفت؟ میت رامنی یا همسرش ان رامنی چطور؟

ساندرا فلوک: نه.

امی گوودمن: منظورم آن است که بعد از گفتن این که اگر در آن موقعیت بود «فاحشه» و «تن‌فروش» و حرف‌هایی که در باره‌ات زده شد را به کار نمی‌برد؟

ساندرا فلوک: می‌فهمم، منظورت آن است که چیزی در این حد که او می‌توانست در مخالفت با آن حرف‌ها به زبان بیاورد، درست است؟ نه، من از هیچ‌کس به صراحت چیزی در این باره نشنیدم، و اهمیتی هم نداشت. چند نفر از مقام‌های حزب جمهوری خواه گفتند که آن حرف‌ها نامناسب بوده و نسبت به آن موضع گرفتند.

امی گوودمن: بعد نوعی تحریم علیه راث لیما آغاز شد، بسیاری از سفارش‌دهندگان تبلیغات و بسیاری از شرکت‌ها موضوع را خوب به او حالی کردند.

ساندرا فلوک: بله، همین‌طور است.

امی گوودمن: برای برنامه او آگهی ندادند و از آن پشتیبانی نکردند. می‌توانی توضیحی در این باره بدهی؟

ساندرا فلوک: می‌دانید، من واقعا من خوشحال بودم که می‌دیدم آمریکایی‌ها دارند در این باره موضع می‌گیرند، از کیف پولشان استفاده می‌کنند تا در مورد ارزش‌هایشان حرف بزنند چون این کار برای پیش‌برد موضوعات مترقی مهم

راش لیمبا، فلوک را متهم کرد که به خاطر روابط جنسی زیادی که دارد از عهده مخارج سقط جنین بر نمی‌آید

کم و ناچیز است. بنابراین...

امی گوودمن: مگر تجاوز جنسی از نوع دیگر هم داریم؟

جرج انگلباک: معلوم است.

امی گوودمن: نوع دیگر تجاوز جنسی چیست؟

جرج انگلباک: مثلا تجاوز به یک دختر یا خانمی که یک جورهایی مست کرده، یا مثلا زیادتر از حد معمول دارو خورده و یا چیزی شبیه به این. این اتفاق‌ها همیشه در جریان است، ما به آن می‌گوییم «چیز خور شده». وقتی من جوان بودم، می‌گفتم «کسی را چیز خور کردن». می‌دانید که این کار بدون رضایت است، اما اتفاق می‌افتد. این تجاوزی است که اثبات آن در بسیاری از مواقع بسیار دشوار است.

امی گوودمن: این نماینده و قانون‌گذار سابق ایالت میسوری، جرج انگلباک، از اعضای هیئت‌های حزب جمهوری خواه در گردهمایی شهر تمپا ۱۶ بود. ساندرافلوک واکنش تو به این اظهارات چیست؟

ساندرافلوک: به گمان من، نکته جالب در آنچه ایشان گفتند نوع استفاده از ضمیر است. به «ما» که در اظهارات ایشان هست توجه کنید. «ما این کار را می‌کنیم». این نگاهی جالب به فرهنگی است که در این کشور پیرامون تجاوز جنسی وجود دارد و یک مرد در مورد آن این‌گونه سخن می‌گوید. و تمایزی که بین انواع تجاوز قایل می‌شود؛ تجاوز خشونت‌آمیز جنسی و چیزی که به کمک دارو و وقتی که زنی مست است رخ می‌دهد، همچنان تجاوزی خشن محسوب می‌شود. این تمایز به مردان جوان این مملکت در مورد این که چه چیزی مجاز است، این که چه چیزی پذیرفتنی است، پیامی نادرست می‌دهد. همچنین به زنان جوان نیز اشاره‌ای نادرست منتقل می‌کند. این که آیا آنها «قربانی مشروع» هستند یا نه؟ این که باید چه حسی نسبت به آنچه بر سرشان آمده داشته باشند. و در عین حال می‌خواهم این نکته را نیز روشن کنم که مردان جوان بسیاری نیز هستند که قربانی تجاوز جنسی می‌شوند.

امی گوودمن: خوب! ساندرافلوک، تو شب گذشته در گردهمایی حزب دموکرات به روی صحنه رفتی و سخن گفتی، شب قبل از آنکه باراک اوباما نامزدی این حزب را در انتخابات آینده قبول کند. واکنش تو به این همه اتفاق چیست؟

ساندرافلوک: خب به نظر من اظهارات آقای آکین به روشنی اظهاراتی بسیار آزاردهنده بود اما می‌خواهم بر این نکته نیز صحنه بگذارم که برای بسیاری از زنان این کشور و همچنین برای بسیاری از مردان نیز که قربانی تجاوز جنسی بوده‌اند، شنیدن این حرف‌ها بسیار ناگوار بود. شنیدن این حرف‌ها برای آنها بسیار گران تمام شد. اما من قدردان این هم هستم که شنیدن این حرف‌ها باعث شد که بتوانیم در مورد سابقه این فرد در کنگره صحبت کنیم. سابقه مشترک این فرد با آقای پال رایان^{۱۲}. در جاهایی که آقای آکین و آقای رایان به طور مشترک از لویج دفاع کردند.

امی گوودمن: در مورد نامزد مقام معاونت رئیس جمهوری صحبت می‌کنید؟

ساندرافلوک: درست است، دقیقا. این دو نفر از لویجی حمایت کردند که بین قربانیان تجاوز جنسی تفاوت قایل می‌شد و مشخص می‌کرد که کدامیک از حق دسترسی به سقط جنین و مراقبت‌هایی که لازم است، برخوردارند. این موضوع همچنین به ما اجازه داد تا در مورد دکتر ویلکی^{۱۳} نیز صحبت کنیم، کسی که مبدع این ایده است که بدن زن، وقتی مورد تجاوز قرار گرفت به نوعی قادر است از آبستنی جلوگیری کند. ایشان کسی است که میت رامنی وی را «حامی مهم» طرح «دفاع از حیات» می‌خواند. بنابراین برای کسانی که در این کشور هستند مهم است که این موارد را قبل از رفتن به پای صندوق‌های رأی بدانند. البته از شوربختی ماست که نمی‌توانیم دقیق‌تر ببینیم چه در کنگره می‌گذرد اما خوشحالم که این مسئله برملا شد.

امی گوودمن: می‌خواستیم اظهارنظری را که در مورد تاد آکین، نامزد کنگره شد، با تو در میان بگذارم. در جریان گردهمایی جمهوری خواهان با هیئت ایالت میسوری برخورد کردم که در میان آنها فردی به نام «جرج انگلباک» ۱۴ بود و ظاهری شبیه آبراهام لینکلن ۱۵ داشت. به همین خاطر هم در این گردهمایی زیاد به او توجه می‌شد و همه رسانه‌ها می‌خواستند با او مصاحبه کنند. در مصاحبه‌ای که من با او داشتیم، نظرتش را درباره اظهارات آقای آکین پرسیدم. اجازه بده این بخش را پخش کنیم:

جرج انگلباک: او حرف خودش را زده و به گمانم اشتباه برداشت شده است. این امری کاملا مستند است. در تجاوزهای جنسی که با ضربه روحی زیادی همراه است، منظورم تجاوزهای وحشیانه است، میزان لقاح و آبستنی بالنسبه

خوب در امتحانات وکالت (بار) خواهیم ماند. امیدوارم . . .

امی گوودمن: منظور از «بار» امتحانات وکالت است، فقط برای آنکه قضیه روشن باشد.

ساندرا فلوک: بله، منظور از «بار» امتحانات کانون وکلا است. نه، منظور آن یکی «بار» (میکده) نیست. بعد باید ببینیم که دقیقاً چه چیزی پیش خواهد آمد.

امی گوودمن: فقط از این بابت گفتم که اگر راش لیما خواست تکه‌ای از این مصاحبه را بردارد، همه چیز روشن باشد.

ساندرا فلوک: دقیقاً.

امی گوودمن: خب، با بهترین آرزوها برای امتحانات کانون وکلا.

ساندرا فلوک: بسیار متشکرم.

ساندرا فلوک: من تمام توجهم متوجه این موضوع بود که پیامم را به مردم آمریکا برسانم و بگویم چرا مهم است که در انتخابات آبان ماه، باراک اوباما را انتخاب کنیم، او را دوباره انتخاب کنیم. نه فقط به این دلیل که ما فقط در دوران زمامداری آقای رامنی و آقای رایان و بخاطر سیاست‌هایشان برای بهداشت زنان، با آینده‌ای بسیار خطرناک روبرویم، بلکه به این خاطر که ما هنوز کارهای ناتمامی هم داریم. ما هنوز قانون مبارزه با خشونت علیه زنان را به تصویب مجدد نرسانده‌ایم. ما هنوز قانون عادلانه بودن دستمزدها را تصویب نکرده‌ایم. بنا بر این برای چهار سال دیگر به رهبری اوباما و کسی که ما را به جلو هدایت کند، نیازمندیم تا برنامه‌ای را که برای زنان داریم به اتمام برسانیم. بنابراین من امیدوار بودم که با مخاطبان همدل و فوق‌العاده‌ای که در آنجا حضور داشتند صحبت کنم و درباره رئیس‌جمهوری که به او ایمان دارم سخن بگویم.

امی گوودمن: حالا برنامه‌ات چیست؟ منظورم این است که تو تازه از دانشکده حقوق فارغ‌التحصیل شده‌ای.

ساندرا فلوک: بله، درست است.

امی گوودمن: چند ساله‌ای؟

ساندرا فلوک: سی و یک سال.

امی گوودمن: پس یکی از جوان‌ترین سخنرانان این گردهمایی بودی؟

ساندرا فلوک: و من فکر می‌کنم عالی بود که کسانی که شناخته شده بودند و فقط راجع به زندگی خودشان حرف می‌زدند، آنجا نبودند بلکه این همه جوان این هفته پشت تریبون رفتند. افراد جوان بسیاری نیز در میان هیئت‌ها بودند. بدین ترتیب دیدن این همه نظرات و دیدگاه‌های جوان در این حزب خیلی برایم جالب است.

امی گوودمن: برنامه‌ات چیست؟

ساندرا فلوک: تا آبان ماه از این کارها زیاد انجام خواهیم داد، هر کاری از دستم بریاید انجام می‌دهم تا مطمئن شوم برای دور بعد رئیس‌جمهور و کنگره‌ای خواهیم داشت که بدان نیاز داریم. پس از آن هم چشم انتظار نتایج

پانویس

- 1.Sandra Fluke
- 2.Affordable Care Act
- 3.Law Students for Reproductive Justice organization
- 4.Darrell Issa
- 5.Nancy Pelosi
- 6.Rush Limbaugh
- 7.Chris Matthews
- 8.Mitt Romney
- 9.Missouri
- 10.Todd Akin
- 11.Claire McCaskill
- 12.Paul Ryan
- 13.Dr. Willke
- 14.George Engelbach
- 15.Abraham Lincoln
- 16.Tampa

Sandra Fluke Takes Fight for Women's Health to DNC After Being Insulted for Contraception Advocacy. Reprint Permission by Democracy Now!



تریسا ترنر و لی برون‌هیل
مترجم: مهرداد میردامادی
لینک مطلب

برهنگی انتحاری در میدان شرکت‌های نفتی

که در محله‌های ساخته شده بر روی ذخایر هیدروکربن زندگی می‌کردند. در طول سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳، کشاورزان زن سکوت را شکستند و با نیروی محرک قدرتمندی که برای تغییر در جهان پیرامون‌شان ایجاد کردند، میراث نیکی از خود برای بشریت بر جای گذاشتند.

[...] این زنان که بر روی مخازن نفتی زندگی می‌کردند با کمک متحدانشان کنترل تأسیسات نفتی را به دست گرفتند تا شیوه زندگی اشتراکی را بسط دهند؛ یعنی استقرار اقتصاد سیاسی‌ای که از زندگی همگان حمایت می‌کند. بنابراین، آنها با کسان دیگری ائتلاف کردند که به شیوه‌هایی دیگر، به خصوص از راه تحریم، همان شرکت‌های نفتی را مورد حمله قرار دادند. از طریق این متحدان بود که امکان مذاکره بدون واسطه فراهم شد و آنها، که برای بهبود وضعیت معیشت خود مبارزه می‌کردند، توانستند پیروز شوند. از آنجا که آنها توانستند بدون واسطه، آزادانه و بر اساس منافع مشترک به این توافقی‌ها دست یابند، پیروزی آنها منافع هر دو طرف را در بر داشت. بهبود معیشت که مساله‌ای جهانی است، چالش اصلی جنگ بین‌المللی زنان علیه شرکت‌های نفتی است. [...]

< زنان تأسیسات نفتی را به اشغال خود درمی‌آورند

در هشتم ژوئیه ۲۰۰۲، پس از آنکه شورون/تکزاکو به اعتراض‌های کتبی ماه ژوئن زنان پاسخی نداد، ۶۰۰ نفر از زنان پایانه صادراتی و محوطه ذخایر نفت خام اسکراووس و ابسته به این غول نفتی آمریکایی راه، که روزانه ۴۵۰ هزار بشکه نفت صادر می‌کرد، به اشغال خود درآوردند. در دوران اشغال - که ۱۰ روز به درازا کشی - زنان «ایتسیکیری» بر سر ۲۶ خواسته خود با مدیریت شرکت به توافق رسیدند. از جمله این خواسته‌ها آن بود که حکومت و

جنبش‌های مردمی در نیجریه بخش بزرگی از صنعت عظیم نفتی را در نیجریه از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۳ به تعطیلی کشاند و با مداخله نظامی ایالات متحده مقابله کرد. زنان که در صف مقدم مبارزه بودند، در ارتباطاتی استراتژیک با شورشیان سیاسی در دیگر نقاط جهان برقرار کرده بودند. مقاله حاضر، این جنبش مردمی را در سه دوره مختلف بررسی می‌کند:

نخست بین ژوئیه ۲۰۰۲ تا فوریه ۲۰۰۳، که سازمان‌های زنان پایانه‌های صادراتی شورون/تکزاکو و چندین دپوی نفت خام را به اشغال خود درآوردند. سلاح آنها برای انجام این کار برهنگی بود. از آن پس، با الهام از نمونه نیجریه، تظاهرات با بدن‌های برهنه در سرتاسر جهان افزایش یافت؛ مانند تظاهرات «همگی برهنه» برای مقابله با حمله جرج بوش به عراق. در این دوران تحریم جهانی شرکت‌های نفتی شدت گرفت.

دومین دوره، بین فوریه تا ژوئیه ۲۰۰۳، که کارگران مرد روزمزد در نیجریه به اعتصابات زنان کشاورزی پیوستند که صنعت نفت را به تعطیلی کشانده بودند. این بسیج همگانی سبب هشت روز اعتصاب عمومی در کشور شد.

سومین دوره، ژوئیه تا سپتامبر ۲۰۰۳، که زنان بار دیگر تأسیسات نفتی را اشغال کردند و شرکت‌های نفتی را به تعطیلی کشانند. این اتفاق پس از آن روی داد که «زوبنده‌های مردانه» اتحادیه نفتی در کار اعتصاب عمومی اخلاص ایجاد کرد. به درخواست شرکت‌های نفتی، ارتش نیجریه و ایالات متحده دخالت نظامی کردند. [...]

بررسی اشغال و تعطیل شرکت‌های نفتی در دلتای نیجر، الگوی مقاومتی را نشان می‌دهد که در آن دو برساخت اجتماعی مشخص وجود داشت. زنان ابتدا «زد و بندهای مردانه» بین مردان خودشان، کارکنان شرکت‌های نفتی، اتحادیه‌ها و حکومت را برهم زدند. و سپس با مردان دیگر، که اغلب نوه آنها بودند، ائتلاف کردند. این «اتحاد طبقاتی - جنسیتی» با موفقیت توانست از بزرگترین شرکت‌های جهان در نیجریه خلع‌ید کند. ۱

[...] تا قبل از این جنبش مردمی، زنان نیجریه چهره‌های خاموشی بودند

زنان بدن‌های خود را برهنه کردند، و به ویژه آلت تناسلی خود را در معرض دید قرار دادند تا «مرگ اجتماعی» بر مردان شرکت نفتی فرو بیارند

کرده بود. به همین دلیل، زنان مبارز خواهان خروج کامل مسببان این بدبختی بودند. زنان بدن‌های خود را برهنه کردند، و به ویژه آلت تناسلی خود را در معرض دید قرار دادند تا «مرگ اجتماعی» بر مردان شرکت نفتی فرو بیارند. آنها از این طریق مردان شرکت نفت را طرد کردند و - به باور عامه - این عمل در نهایت به مرگ واقعی متجاوزان می‌انجامد. مرگ امری قریب‌الوقوع است، و به قول مارکوس «مهمان همیشگی میز غذاست»، چون رؤسا زیست و معیشت را نابود کرده بودند. این قریب‌الوقوع بودن مرگ در زنان مبارز یک حس آزادی و شهادت به وجود آورده بود؛ یا زندگی آنها باید با مرگ دست و پنجه نرم می‌کردند یا باید شورون/تکزاکو، شل، اکسون/مبیل و دیگر شرکت‌ها دستشان از زمین‌های آنان قطع می‌شد. همان‌گونه که کوئین اووارا، قائم مقام اتحادیه زنان اسکراووس گفت:

مادر روزی پیر می‌شود، ضعیف می‌شود، پدر هم همین‌طور. آن وقت این دختر و پسر تو هستند که به تو غذا می‌دهند. اگر بچه‌ها کار نداشته باشند، مادرها زنده نمی‌مانند. این شرکت‌های نفتی از افراد قبایل دیگر استخدام می‌کنند، ما نمی‌توانیم اجازه چنین کاری را بدهیم... ما وقتی در محوطه شرکت شورون جمع شده بودیم، آنها برای ما پلیس و سرباز آوردند. اگر شورون می‌خواهد ما را بکشد، ما دیگر نمی‌ترسیم. ما محوطه را در اختیار خودمان گرفتیم. اما نمی‌ترسیم چون شورون روی زمین‌های ماست. تنها چیزی که می‌خواهیم این است که شورون از زمین‌های ما بیرون برود.^۳ اعتصاب سرسختانه زنان در پایانه صادراتی شورون/تکزاکو به سرعت به منبع الهامی برای ۱۲ مورد اشغال و به‌دست گرفتن محوطه تأسیسات نفتی در مناطق دیگر تبدیل شد. حتی پیش از آنکه گروه اسکراووس مذاکرات خود با شورون/تکزاکو را به پایان ببرد، بیش از ۱۰۰۰ زن، شش مخزن نفت خام شورون/تکزاکو در ایتیه، ماکارابا، اوتوانا و اولرا را به اشغال خود درآوردند. یک‌صد زن پاروزنان، یک قایق را در دریای آزاد پنج مایل راندند تا سکوی

شرکت‌های نفتی با زنان روستایی دیدار کنند و هیأتی متشکل از سه گروه (از شرکت‌های چندملیتی، حکومت و زنان) برای حل و فصل مشکلات مربوط به عملیات نفتی ایجاد کنند. آنها یادداشت تفاهمی امضا کردند و شورون/تکزاکو را متعهد ساختند که با ارتقا شغل ۱۵ نفر موافقت کند و آنها را از کارمند قراردادی به کارمند ثابت ترفیع دهد؛ هر ساله از هر یک از پنج روستای منطقه «اوبودو» یک نفر را استخدام کند؛ برای هر یک از سالمندان - مناطق الوجا اره و اگاره‌اجا - در روستایشان یک خانه بسازد؛ زیرساخت‌های مهم را تأمین کند؛ کمک هزینه ماهیانه دست‌کم به مبلغ ۵۰ هزار نایرا (برابر با ۳۷۵ دلار) به افراد سالمند ۶۰ سال به بالا بپردازد و جدول نحوه کسب درآمد را مشخص و تدوین کند. با این همه، اساسی‌ترین خواست زنان که رفتن شورون/تکزاکو از آن منطقه بود، با روی خوش از جانب نمایندگان شرکت مواجه نشد. چرا زنان "با شورون سر جنگ داشتند"؟ کریستیانا مینه از اتحادیه زنان اسکراووس اینگونه توضیح می‌دهد:

ما از شورون می‌خواهیم که بچه‌های ما را استخدام کند. اگر شورون این کار را بکند، ما مادرها زنده خواهیم ماند و غذا برای خوردن خواهیم داشت. تمام مزرعه‌های ما بخاطر این که شورون آب‌های ما را آلوده کرده، نابود شده است. ما قبلاً مانیوک، بامیه، فلفل و چیزهای دیگر می‌کاشتیم. الآن همه جاهایی که کشت و زرع می‌کردیم، نشست کرده‌اند و دیگر نمی‌توانیم چیزی بکاریم. دیگر نمی‌توانیم خرچنگ و ماهی صید کنیم. به همین خاطر به شورون گفتیم که زنان اسکراووس علیه شورون خواهند جنگید. ۲

شرکت‌های بین‌المللی نفتی اقتصاد معیشتی دلتای نیجر را - که روزگاری ثروتمند بود - به ربهوتی آلوده مبدل کردند. زنان، دیگر قادر نبودند از طریق شیوه زندگی زراعی کودکان خود را بار بیاورند و حتی خیالشان راحت باشد که در دوران پیری بتوانند شکم خودشان را سیر کنند. چرا که شرکت‌های نفتی "اقتصادی مرگ‌آور" بر هفت میلیون ساکن منطقه دلتای نیجر تحمیل

چهار هزار زن تظاهرکننده به غول نفتی هلندی - انگلیسی شل ده روز فرصت دادند تا هزینه صورت حساب‌های بیمارستان آنها را پرداخت کند، در غیر این صورت از طریق برهنگی بدن خود آن شرکت را رسوا می‌کند

تولید شرکت در میدان نفتی ایوان را تصرف کنند. شورون/تکزاکو کارکنانش را تخلیه و تولید را متوقف کرد و از مذاکره با زنان سرباز زد چرا که مدعی بود «آنها از جامعه میزبان ما نیستند». نتایج مثبت تصرف تأسیسات نفتی به دست زنان، جوانان را ترغیب کرد که شش مخزن ذخیره نفت خام در غرب دلتای نیجر را در ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۲ به تصرف خود درآورند.

در ۲۶ سپتامبر ۲۰۰۲ در شرایطی که مبارزات ضدجنگ در حال گسترش بود، گروه‌های مختلفی مانند جنبش حقوق زیست‌محیطی نیجریه، پروژه زیرزمینی و گروه اکوادوری وابسته به ناظران بین‌المللی نفت خواهان تحریم شورون/تکزاکو شدند. [...] روزنامه گاردین به تاریخ سوم می ۲۰۰۳ گزارش داد:

«داشتیم فقط آواز می‌خواندیم، به چیزی صدمه نمی‌زدیم. آرام بودیم. پلیس‌ها و سربازها بدرفتاری می‌کردند. بدن من را نگاه کن، هفت مرد مسلح ریختند روی سرم و دمارم رو درآوردند. یک روز بعد از تظاهرات که چشم باز کردم، در کلینیک شل بستری بودم.» شبکه هماهنگی اطلاعات منطقه‌ای سازمان ملل گزارش داد که نیروی پلیس وابسته به شرکت شل دست کم یک زن را به قتل رسانده است. بعدها، شرکت شل گزارش‌های منتشر شده در روزنامه‌های محلی را تکذیب کرد که می‌گفتند یک مأمور امنیتی حاضر در صحنه زن تظاهرکننده‌ای را به ضرب گلوله به قتل رسانده است. «بنابر اطلاعات موثق ما، در تظاهرات در محل دفتر شل حادثه قابل توجهی اتفاق نیفتاد.»

فقر در منطقه دلتا بسیار شدید است و جوامع ساکن در منطقه نیازمند توسعه و کار هستند، شکایت‌شان این است که از میلیاردها دلاری که از نفت زیر زمین‌هایشان به دست آمده، هیچ چیز عایدشان نشده است. بسیاری از مدرسه‌ها کتاب و معلم ندارند، بیمارستان‌ها و مراکز درمانی تجهیزات مناسبی برای مقابله با مالاریا و دیگر بیماری‌های شایع استوایی ندارند، و بسیاری از روستاها از برق محرومند. در برخی مناطق، بیکاری ۸۰ درصد یا بیشتر است، فاضلاب اساساً وجود ندارد، وضعیت مسکن شرم‌آور است و نرخ مرگ و میر در بین کودکان بسیار بالاست. ۴

در اولتیماتومی که در سرتاسر جهان منتشر شد، چهار هزار زن تظاهرکننده به غول نفتی هلندی - انگلیسی شل ده روز فرصت دادند تا هزینه صورت حساب‌های بیمارستان آنها را پرداخت کند، در غیر این صورت از طریق برهنگی بدن خود آن شرکت را رسوا می‌کنند. در بسیاری از نقاط آفریقا، زنان لباس‌های خود را به اعتراض از تن به‌در آوردند تا بگویند «این خاستگاه زندگی است و من به این وسیله به زندگی تو خاتمه می‌دهم». این رسم که زنان سالخورده خود را برهنه می‌کنند، به خصوص در وضعیت‌هایی که زندگی در معرض تهدید باشد، مورد استفاده قرار می‌گیرد. زنانی که از سلاح برهنگی اندام زنانه خود استفاده می‌کنند، در معرض خطر تجاوز جنسی یا مرگ قرار می‌گیرند. زنان با علم به خطر مرگ و زندگی در چنین تظاهراتی شرکت می‌کنند. زنان که بی‌محابا برهنه می‌شوند، این پیام را می‌دهند که یا درخواست‌هایشان اجابت می‌شود و یا در راه رسیدن به این خواسته‌ها حاضرند جان خود را از دست بدهند. بسیاری از مردانی که در معرض این «عمل اجتماعی» قرار می‌گیرند بر این باورند که با مواجه شدن با این تهدید جدی، به واقع، مرگ بر آنها مستولی خواهد شد. یک منبع مطلع در نیجریه می‌گوید: در بسیاری از مناطق روستایی عمل برهنه شدن شکلی رایج از سرزنش کردن است؛ زنان اینجا باور دارند که این عمل نوعی قدرت جادویی در خود دارد که می‌تواند دشمنان را نفرین کرده و بلاهایی از مرگ تا چون را بر آنها نازل کند. در دهه ۸۰ میلادی این عمل در بین مردمان گوکانا در منطقه اوگونو رواج داشت. سال ۲۰۰۳ در اعلامیه ساکنان منطقه اوگونو که شرکت شل را عنصر نامطلوب می‌شناخت، این عمل همچنان در عرف این مردمان وجود داشت. [...]

در گزارش ژوئن ۲۰۰۲ کمیسیون فرعی وزارت فدرال منابع نفتی نیجریه در کمیته جامعه و تجارت آمده بود که جوامع ساکن در منطقه نفتی دلتا مورد «بهره‌کشی، سوءاستفاده و بدرفتاری قرار گرفته و منطقه آلوده، توسعه‌نیافته و تقریباً مرده است؛ مانند میوه‌ای که درون آن مکیده شده و پوستش دور انداخته شده باشد» ۵. «اقتصاد مرگ‌آور» شرکت‌های نفتی فراملیتی مسئول «کمبود امکانات اجتماعی، نرخ بالای بیکاری، تخریب محیط‌زیست و حتی رواج فاحشگی در جوامع میزبان هستند» ۵ شاید شرم‌آورترین بخش این گزارش، یافته‌های آن در مورد «شورش‌های داخلی» بود. در این گزارش، برخی شرکت‌های نفتی به دلیل ترغیب و حمایت از شورش‌های داخلی در دلتای نیجر با روش «اختلاف‌بینداز و حکومت کن» مورد سرزنش قرار گرفتند. این کار از طریق حمایت از برخی حاکمان یا جوامع سنتی بی‌اراده علیه گروه‌های افراطی صورت می‌گرفت و بدین ترتیب آتش اختلاف بین آنان شعله‌ور می‌شد.

تا ۱۲ نوامبر ۲۰۰۲، جنبش علیه جهانی شدن از طریق شرکت‌ها گسترش چشمگیری یافته بود و به مخالفت با حمله قریب الوقوع آمریکا به عراق

در ژوئیه ۲۰۰۲ شرکت‌ها به زنان معترض قول‌های مشخصی دادند. بخاطر تعلل شورون/تکزاکو و شل در اجرای تعهدات خود ۴ هزار نفر از زنان «واری» روز هشتم اوت ۲۰۰۲ در مقر منطقه‌ای این شرکت‌ها دست به تظاهرات زدند

نیجریه می‌خواهم که به پا خیزند و بدون هراس و با آرامش برای حقوق خود مبارزه کنند. تاریخ طرفدار شماسه، خداوند حامی شماسه چرا که قرآن کریم در آیه ۴۱ سوره شورا می‌گوید «هر که پس از ستم‌دیدن خود مبارزه کند، گناهی بر او نیست و خدا ستم‌پیشه‌گان را کیفر می‌دهد». به امید آن روز،
- کن سارو ویوا، بیانیه قبل از اجرای حکم، قبل از به‌دار آویخته شدن به دست حکومت نظامی آباچا در ۱۰ نوامبر ۱۹۹۵

[...] نژادپرستی زیست محیطی شرکت‌های نفتی، جوامع را به اعمال کنترل بر منابع سوق داد. آنها فعالیت‌های مشترک تولیدکننده-مصرف‌کننده علیه شرکت‌های نفتی و جنگ‌هایی که نفت بهانه آن است، سازمان دادند. این فعالیت‌ها با اشغال شورون/تکراکو به‌دست زنان نیجریه‌ای در سال ۲۰۰۲ آغاز شد و از سپتامبر ۲۰۰۲ با تحریم بین‌المللی، تظاهرات زنان برهنه در کالیفرنیا در نوامبر ۲۰۰۲ (و پس از آن در سرتاسر جهان)، و تظاهرات جهانی ضدجنگ با حضور ۵۰ میلیون نفر در ۱۵ فوریه ۲۰۰۳ ادامه یافت. این فعالیت‌ها در سطح جهانی با تعداد بی‌شماری از فعالیت‌ها در سطح ملی در سرتاسر جهان گسترش یافت؛ از جمله در نیجریه که مردم در جریان اعتصاب عمومی ژوئن و ژوئیه ۲۰۰۳ یک اتحاد ملی بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان تشکیل دادند.

در تمام این دوران، خواست‌های زنان در دلتای نیجر همچنان دامنه‌دارترین چالش‌ها را برای شرکت‌های نفتی به وجود آورد. زنان منطقه دلتای نیجر از برهنگی و تصرف تأسیسات نفتی برای برهم‌زدن زد و بندهای مردانه سود جستند. آنها آشکارا خواسته خود را تکرار می‌کردند که شرکت‌های نفتی «باید جامعه ما را به طور کامل ترک کنند و دیگر بازنگردند». در سپتامبر ۲۰۰۳ با خاتمه یافتن مذاکرات چندجانبه «آزادسازی تجارت» در سازمان تجارت جهانی، حاکمیت شرکت‌های نفتی در سرتاسر جهان سست شد. اتحادی که باعث شکست در مذاکرات کانکون شد، شالوده‌ای شد برای نادیده‌گرفتن بدهی‌های جهانی، گسترش همبستگی‌های مختلف و مذاکره بر سر تجارت مستقیم، عادلانه، و مبتنی بر عزت‌نفس. [...]

زنان جهان با دفاع از زندگی در برابر اقتصاد مرگ‌آور کمپانی‌ها، در حال سوق دادن اعتراض‌ها علیه جنگ‌های نوامپریالیستی برای حاکمیت شرکت‌ها، به سوی بدیل این اقتصاد، یعنی اقتصاد معیشتی هستند. آینده معاملات نفتی در این مجموعه جدید از روابط اجتماعی توسعه داد و سندهای مستقیم بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان است، کسانی که در بیرون آوردن کنترل منابع از دست شرکت‌ها نفتی سابقه و پیشینه روشنی دارند.

پانوشت

1. Turner et al, 2001; Turner 1997; Nore and Turner 1980
2. Abiola 14 July 2002
3. Environmental Rights Action, hereafter ERA, 13 July 2002
4. Vidal 2003
5. a. b. Eluemunor and Awom 2002

“Why Women are at War with Chevron: Nigerian Subsistence Struggles Against the International Oil Industry,” Journal of Asian and African Studies 39 (1-2), April 2004. Reprint Permission by Sage Publications.

برخاست. زنان در کالیفرنیا از زنان نیجریه الهام گرفتند که در اشغال اسکراووس از نماد لعن و نفرین دشمن از طریق برهنگی خود استفاده کردند تا مردان را شرمگین ساخته و خواسته‌های خود را پیش ببرند. زنان در کالیفرنیا یک راهکار جدید ضدجنگ به وجود آوردند. آنها با بدن‌های برهنه خود حروف کلمه «صلح» را در ابعادی عظیم درست کردند و عکس‌های آن را از طریق اینترنت و رسانه‌های چاپی به سرتاسر جهان فرستادند. همین امر موجب شد تا تظاهرات برهنگان متعددی شکل بگیرد و بدن‌های برهنه کلمات دیگری بسازند مانند «نه به جنگ»، «نه به بوش»، «حقیقت»، «چرا؟»، و «صلح» به زبان‌های مختلف. در هفته‌های پس از این، عکس‌های برهنگان افزایش یافت و سازمانده گان تظاهرات عکس‌های خود را برای وبسایت زنان کالیفرنیا (نگاه کنید به www.baringwitness.org) ارسال می‌کردند. در اول مارس ۲۰۰۳، تظاهرات برهنگان ضدجنگ در بویس آیرس در آرژانتین برگزار شد. در این مقطع زمانی تظاهرات ضدنفث برهنگان در نیجریه الهام‌بخش تظاهرات در هفت قاره، از جمله در قطب شمال، شده بود.

بین ژوئیه ۲۰۰۲ تا فوریه ۲۰۰۳، شمار زنانی که به طور برهنه در تظاهرات ظاهر شدند از چند هزار در دلتای نیجر، به چندین صد هزار در نقاط مختلف جهان افزایش یافت. در نخستین تظاهرات از این دست در جهان، در قالب برهنگی سه پیام منتقل می‌شد: نخست آنکه، زنان زندگی مردانی را که نابودکننده هستی هستند، باطل اعلام می‌کردند. دوم آنکه، زنان از ارائه تمام خدماتی که حامی حیات است؛ بخصوص رابطه جنسی، پخت غذا و انجام دیگر کارهای خانه سر باز می‌زنند. سوم، کار بی‌مزد زنان در حفظ حیات (توسط زنان و مردان متحدشان) هم‌ردیف کار مزدگیری مردان دانسته شد که از طریق ویرانگری و جنگ در پی حفظ سود و منفعت‌شان هستند.

این چالش همزمان امری جهانی و آگاهانه بود، با این همه ایده امکان به وجود آوردن جهانی دیگر، یعنی یک بدیل واقعی موجود، را ارائه داد. هر چند که این جهان دیگر هنوز در هیئت جنینی خود باشد. [...]

[...] تا مارس ۲۰۰۳، فعالان معترض بیشتر تأسیسات زیربنایی تولید نفت در مناطق غربی دلتای نیجر را به کنترل خود درآوردند. [...]

در اوائل سپتامبر ۲۰۰۳، فعالان معترض در منطقه دلتا تأسیسات نفتی را در دست داشتند و همچنان حدود ۴۰ درصد تولید نفت را متوقف کرده بودند. همبستگی بالای اجتماعی، مداخله مستقیم و مشخص زنان در تأمین مواد غذایی و کنترل داد و ستد و طبیعت بسیار پیچیده و غیرقابل دسترس زمین‌های باتلاقی پوشیده از درخت کرنا، معترضان را قادر می‌ساخت تا حملات نظامی را تاب آورند. انقلابیونی که «منابع را در اختیار داشتند» کاملاً مسلح بودند. خریداران زیادی برای بازار موازی نفت خام وجود داشت. همبستگی با مردمان منطقه دلتا ریشه‌دار است و به مبارزات پیشین بازمی‌گردد، از جمله: دفاع از بیافرا در دهه ۱۹۶۰، همکاری ضدتبعیض نژادی در دهه ۱۹۷۰، شبکه‌های منع صدور نفت به رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی در دهه ۱۹۸۰، بسیج جنینش تحریم شل در دهه ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰، جنینش سریعاً رو به گسترش برهنگی ضدجنگ زنان در جریان اشغال پایانه اسکراووس متعلق به شرکت‌های شورون/تکراکو در سال ۲۰۰۲ و پس از آن. [...]

< «هم‌اکنون به پا خیزید»

من از تمام مردمان اوگونی، مردمان منطقه دلتای نیجر و اقلیت‌های ستم‌دیده

کارول کوهن

مترجم: پرتو فرهودی

لینک مطلب

بمب هسته‌ای و گفتمان جنسی

زبان تخصصی آنها را یاد گرفتم و کوشیدم از نوع افکار و شیوه تفکرشان سردریابم. در منطق خاص‌شان کند و کاو کردم تا تناقض‌های درونی و پیش‌فرض‌های ناگفته آن را دریابم اما در ضمن یادگیری زبان آنها و مطالعه دانسته‌ها و بحث‌های آنان دریافتم که طرز فکر خودم هم دستخوش دگرگونی شده است. چیزی نگذشت که دیدم دیگر نمی‌توانم با آسودگی خاطر آنها را به چشم دیگران و «افرادی» جدا از وجود خود ببینم. حال با پرسش تازه‌ای روبرو بودم: اینکه چطور توانستم به آن شیوه فکر کنم؟ چطور هر یک از ما می‌تواند چنان افکاری داشته باشد؟

در مدتی که با دنیای تحلیگران راهبردی سر و کار داشتم، به سختی می‌توانستم سنگینی فراگیر جنسیت را چه در روابط اجتماعی چه در زبان حاکم بر این روابط نادیده بگیرم؛ دنیایی کم و بیش تماماً مردانه (به استثنای حضور منشی‌های زن در آن) با زبانی آکنده از استعاره‌های جالب. [...]

هدف من در این مقاله، گفت‌وگو درباره ماهیت تفکر راهبردی هسته‌ای است. به ویژه بر نقش زبان تخصصی آن تاکید دارم، زبانی که آن را «فنی-راهبردی» می‌خوانم. ۵ به اعتقاد من این زبان هم خود بازتابی است از پروژه راهبردی هسته‌ای آمریکا و هم ماهیت پروژه را شکل می‌دهد. این زبان در طرز فکر و عمل اندیشمندان امور دفاعی نقشی کلیدی دارد و فمینیست‌هایی که در مورد تسلیحات هسته‌ای و جنگ هسته‌ای نگرانند، باید به زبانی که برای استفاده انتخاب می‌کنیم توجه دقیق نشان دهند، آگاه باشند که به واسطه این زبان با چه کسانی ارتباط برقرار می‌کنیم و چه می‌اندیشیم و می‌گوییم.

< بمب‌های تمیز و زبان تمیز

[...] آنچه توجه مرا در بدو امر جلب کرد زبان شگفت‌آوری بود که برای گفت‌وگو درباره جنگ هسته‌ای به کار می‌رفت. اولین نکته جالب، کاربرد ظریف و پیچیده مفاهیم انتزاعی و حسن تعبیرها بود، کلماتی چنان خنثی و شسته و رفته که نه گوینده را به صرافت می‌انداخت و نه شنونده را قادر می‌ساخت که واقعیات کشتار جمعی هسته‌ای را که در پس آن کلمات نهان بود، لمس کند.

هر کس که تصاویر قربانیان سوخته هیروشیما را دیده باشد یا به درد پوست‌های شکافته با تکه‌های شیشه فکر کرده باشد، برایش بسیار عجیب خواهد بود که بشنود عده‌ای با خونسردی به تجهیزیات هسته‌ای می‌گویند «بمب‌های تمیز». «بمب‌های تمیز» عمدتاً مبتنی بر گداخت اتمی هستند و

آشنایی نزدیک من با تحلیل راهبردی امور اتمی در تابستان ۱۹۸۴ آغاز شد. من یکی از ۴۸ مدرس کالج (و یکی از ده زن) شرکت کننده در کارگاه آموزشی تابستانی در زمینه سلاح‌های هسته‌ای، نظریه راهبردی هسته‌ای و کنترل تسلیحات بودم که «آگاهان برجسته‌ای در امور دفاعی» در آن تدریس می‌کردند. آگاهان امور دفاعی مردانی هستند (در واقع تمامی مدرسان مرد بودند) «که با استفاده از مفهوم بازدارندگی توضیح می‌دهند که چرا داشتن نوعی از تسلیحات بی‌خطر است اما استفاده از آن بی‌خطر نیست.» آنها غیرنظامیانی هستند که سر و کله‌شان هر از گاهی در دولت پیدا می‌شود. گاه مقامی اجرایی یا مشاور دارند و گاه در محیط‌های دانشگاهی و کانون‌های فکری فعالند. آنها آنچه را که خود سیستم‌های «عقلایی» برای مقابله با مشکلات ناشی از سلاح‌های هسته‌ای می‌خوانند پایه‌گذاری می‌کنند: اینکه مسابقه تسلیحاتی چگونه مدیریت شود؛ چگونه از کاربرد سلاح‌های هسته‌ای جلوگیری شود؛ و چنانچه سیاست بازدارندگی به شکست بیانجامد، چگونه در نبردی هسته‌ای بجنگند. با این محاسبات، ضرورت داشتن توانایی هسته‌ای ویرانگر را، به قول جورج کنان ۲، با استدلال‌هایی «چنان عجیب و غریب» توجیه می‌کنند که با هیچ برداشت منطقی از موضوع همخوانی ندارد. ۳ به علاوه، از همان استدلال برای توجیه این نکته استفاده می‌شود که زیستن بدون سلاح‌های هسته‌ای برخلاف مصالح امنیتی است. ۴ در یک کلام، کار آنها طراحی نظریه‌ای است که بر شیوه راهبردی هسته‌ای آمریکا موثر است و آن را مشروع و برحق نشان می‌دهد.

دو هفته تمام به صحبت‌های مردانی گوش دادم که با لحنی خونسرد درباره جنگ هسته‌ای سخن می‌گفتند. این سخنان مرا بهت‌زده اما به شدت مجذوب کرده بود و این واکنش به دلیل تسلیحات هسته‌ای یا دیدن تصاویر ویرانی‌های اتمی نبود بلکه به دلیل آن بود که می‌دیدم گفتمان تخصصی آنها شدیداً انتزاعی و دور از آن چیزی است که من به عنوان واقعیت می‌شناسم. این پرسش که چگونه می‌توانند چنین تفکری داشته باشند ذهنم را مشغول کرده بود. در پایان برنامه تابستانی وقتی پیشنهاد شد که در مرکز فن‌آوری پدافند و کنترل تسلیحات دانشگاه (که از این پس به آن «مرکز» خواهم گفت) بمانم، فرصت را غنیمت شمردم و پذیرفتم تا بفهمم چرا «این‌گونه» فکر می‌کنند.

به این ترتیب یک سال به کاوش در دنیای اندیشمندان امور دفاعی پرداختم. در مقام یک محقق ناظر و درعین حال شرکت کننده در میدان تحقیق در جلسات سخنرانی حاضر شدم، به گفت‌وگوها گوش کردم، با تحلیل‌گران صحبت کردم و با دانشجویان در آغاز، میانه و پایان دوره آموزش‌شان گفت‌وگو کردم.

هر کس که تصاویر قربانیان سوخته هیروشیما را دیده باشد یا به درد پوست‌های شکافته با تکه‌های شیشه فکر کرده باشد، برایش بسیار عجیب خواهد بود که بشنود عده‌ای با خون‌سردی به تجهیزات هسته‌ای می‌گویند «بمب‌های تمیز»

است.» با شنیدن این جملات من و تنها دوستم در آن دوره تابستانی که او هم زن بود نگاه‌های ناباورانه‌ای رد و بدل می‌کردیم. اما انگار هیچ کس دیگر به این موضوع توجه نداشت. [...]

در همان دوره تابستانی، گروهی از ما از پایگاه نیروی دریایی نیولاندن ۱۰ دیدن کرد که محل استقرار زیر دریایی‌های اتمی است و تعمیرگاه‌های کشتی جنرال داینمیکز الکتریک در آن دایر است. در آنجا یک زیردریایی جدید مجهز به موشک تراپدنت در دست ساخت بود. در طول سفر از یک زیردریایی اتمی دیدن کردیم. وقتی به بخشی از زیردریایی که محل موشک‌ها بود رسیدیم، افسر همراه ما با نیشخندی رو کرد به ما و پرسید که آیا می‌خواهیم دستانمان را درون حفره‌ای فرو ببریم تا «موشک را نوازش کنیم». نوازش موشک؟!

چند ماه بعد گروه دیگری از ما برای کسب اطلاعات عازم نوراد ۱۱ شد. در راه بازگشت هواپیمای ما برای سوخت‌گیری به پایگاه نیروی هوایی آوفت ۱۲ رفت که مقر فرماندهی راهبردی نیروی هوایی است و در نزدیکی اوماها در نبراسکا واقع شده است. وقتی فاش شد که فرود ما به دلیل وجود بمب افکن جدید بی‌وان ۱۳ در محل با تاخیر انجام می‌شود، هیجانی آشکار در مسافران ایجاد شد که رفته‌رفته و در طول مسیر ما به پایگاه بیشتر می‌شد و همه گردن می‌کشیدند تا شاید بتوانند گوشه‌ای از جمال بمب‌افکن بی‌وان را در آسمان ببینند. این هیجان با فرود ما بر باند به اوج خود رسید. کمی بعد وقتی به مرکز برگشتم، مردی را دیدم که چون نتوانسته بود همراه ما باشد با لحنی آکنده از حسرت به من گفت: «شنیدیم که بی‌وان را نوازش کرده‌اید.»

ماجرای «نوازش» چیست؟ وقتی مردها این آلات ذکور پیشرفته را «نوازش» می‌کنند، در واقع چه کاری انجام می‌دهند؟ کلمه نوازش نشانگر ابراز نزدیکی، تملک جنسی و سلطه عاطفی است. هیجان و لذت ناشی از «نوازش موشک» در نزدیک دیدن خود به قدرت تناسلی مردانه و تصور این امکان است که می‌توان چنین قدرتی را از آن خویش کرد. اما اگر تمایل به نوازش اشیای شبیه به آلت مردانه نشانه گرایش همجنس‌خواهانه تلقی می‌شود، این تمایل وجه دیگری هم دارد. نوازش عملی صرفاً حاکی از تمایل جنسی نیست. ما نوزادان، خردسالان و سگ‌ها را هم نوازش می‌کنیم. انسان موجودی را که کوچک، ملوس و بی‌آزار باشد نوازش می‌کند و نه موجودی بی‌اندازه ویرانگر را. پس وقتی بر چنین موجودی دست نوازش می‌کشید، در واقع مرگبار بودن آن را از خاطر می‌برید.

بسیاری از تعابیر جنسی که شنیده‌ام پر بود از ابهام‌هایی از نوع «نوازش موشک». این تعابیر را می‌توان جلوه‌ای ترسناک از پیوند میان جنسیت مردانه و مسابقه تسلیحاتی دانست. در عین حال، می‌توان این تعابیر را به مثابه شیوه‌ای

نه شکافت اتمی و از این رو انرژی بیشتری را رها می‌کنند که نه به صورت اشعه بلکه به صورت انفجار رها می‌شود و نیروی انفجاری ویرانگری دارد. ۶ بنابراین شاید عبارت «بمب‌های تمیز»، در زبان آگاهان امور دفاعی و ناظران تسلیحاتی استعاره‌ای بی‌نقص باشد. این ادبیات گویای ویرانگری فوق‌العاده زیادی است اما هیچ بار عاطفی ندارد. به عبارت دیگر فاقد آن بار منفی است که اگر مشخص بود پای کشتار جمعی، جسدهای آتش و لاش شده و درد و رنج وصف‌ناپذیر انسانی در میان است، به ذهن تداعی می‌شد. صاحب‌نظران امور دفاعی به جای آنکه بگویند شهرها به تلی از خاکستر تبدیل می‌شود از عبارت «حملات ضد ارزشی» استفاده می‌کنند. در اصطلاحات هسته‌ای غالباً از مرگ و میر انسان‌ها با عبارت «خسارات جانبی» یاد می‌شود چرا که به گفته یک تحلیل‌گر امور هسته‌ای «نیروی هوایی آدم‌ها را هدف قرار نمی‌دهد؛ بلکه کارخانه‌های تولید کفش را نشانه می‌رود.» [۷...]

عبارت «بمب‌های تمیز» گویای آن است که یگانه بخش «پلید» کشتار آدم‌ها تشعشع است. حتی فراتر از این می‌شود گفت چنین عبارت‌هایی تداعی‌گر تندرستی و شادابی‌اند. به همین دلیل نه فقط «بمب‌های تمیز» بلکه «حملاتی به تمیزی و دقت عمل جراحی» هم داریم (که منظور از آن حملاتی است که ظاهراً طی آن تسلیحات و مراکز نظامی دشمن به دقت و بدون به‌جا گذاشتن تلفات و جراحات عمده ویران می‌شود). اما وقتی که ابزار جراحی نه یک چاقوی ظریف کالبدشکافی بلکه یک کلاهک هسته‌ای باشد، عبارت بالا به شدت پوچ و بی‌معنا به نظر می‌رسد. به علاوه، گویی این نکته فراموش شده که حتی چاقوهای ظریف جراحی هم خون جاری می‌کنند. [۸...]

< بحث مردان سفیدپوست کراواتی درباره بزرگی موشک

[...] من کنجکاو بودم بدانم در گفتمان کارشناسان دفاعی مضامین نهان جنسی تا چه حد کاربرد دارد. آنچه یافتم دور از انتظار بود. [...] سخنرانی‌ها پر بود از عباراتی چون سکوهای عمودی بالا برنده پرتاب، نسبت وزن به قدرت پیش‌برندگی، تسلیم نرم، دخول عمیق و مزایای نسبی حملات کشنده در مقایسه با حملات منقطع. حتی یکی از مشاوران نظامی شورای امنیت ملی از «تخلیه ۷۰ تا ۸۰ درصد قدرت انفجارمان در یک ضربه ارگاسمی» سخن گفت. این آگاهان به شدت نگران بودند که باید «موشک‌هایمان را راست کنیم و این واقعیت را بپذیریم که موشک‌های روس‌ها کمی از ما را راست‌تر

**بسیاری از تعابیر جنسی که شنیده‌ام پر بود از ابهام‌هایی از نوع
«نوازش موشک». این تعابیر را می‌توان جلوه‌ای ترسناک از
پیوند میان جنسیت مردانه و مسابقه تسلیحاتی دانست**

به بمب (هسته‌ای) می‌گفتند: «نوزاد اوپنهایمر». ۱۸ ریچارد فیمن، یکی از فیزیک‌دانهای شاغل در لاس‌آلاموس، نوشته است که بعد از مرگ همسرش - وقتی چند روزی در مرخصی بود - تلگرامی دریافت کرد از این قرار: «بچه در فلان روز به دنیا خواهد آمد.» ۱۹ در آزمایشگاه لارنس لیورمور به بمب هیدروژنی می‌گفتند «نوزاد تله» ۲۰ اما کسانی که می‌خواستند ارزش کار ادوارد تله را پایین بیاورند می‌گفتند که او پدر بمب نیست بلکه مادر آن است. آنها مدعی بودند که پدر واقعی بمب استانیسلاو اولام ۲۱ بوده است و این اولام بود که ایده مهم ساخت بمب را مطرح کرد و نطفه آن را در ذهن تله کاشت. کار تله فقط این بود که نطفه را پروراند. ۲۲

به نظر می‌رسد که پس از چهل سال ایده زایش مردانه و نگاه تحقیرآمیز به مادری - یعنی نگاهی که منکر نقش کلیدی زن در روند آفرینش است و «مادربودن» را هم‌تراز پروراندن نطفه می‌شمارد - در ذهن دانشمندان هسته‌ای کاملاً جا افتاده است. (همان نگاهی که تله را فقط زهدانی می‌دانست که نطفه در آن پرورش یافت و نه کسی که نطفه را به وجود آورد.) این موضوع در دیداری که بعدها از ستاد فرماندهی فضایی ایالات متحده در کلرادو اسپرینگز داشتم برایم ثابت شد. در یکی از جلسات توجیهی، بحث سیستم موشکی جدیدی در میان بود که هنوز «عملیاتی» نشده بود؛ سیستم میل استار. ۲۳ افسری که درباره سیستم توضیح می‌داد با لحنی هیجان‌زده درباره قابلیت‌های فنی سیستم سخن گفت و بعد درباره نقش «فرماندهی متحد فضایی» جدید در آن سیستم صحبت کرد و از سر شکسته‌نفسی گفت: «ما نقش مادر را ایفا می‌کنیم یعنی کارمان دورسنجی، ردیابی و کنترل است، به عبارت دیگر حفظ و نگهداری سیستم با ما است.»

با توجه به تعابیر موجود درباره زایش مردانه، سرانجام می‌شود درک کرد که چرا اسامی عجیب و غریب «پسر کوچولو» و «مرد چاق» بر بمب‌هایی گذاشته شده بود که هیروشیما و ناگازاکی را به تل خاکستر بدل کرد. این بمب‌های ویرانگر فرزندان دانشمندان اتمی بوده‌اند و پدران اتمی تاکید هم داشته‌اند که فرزندانشان پسر باشد. وقتی آزمایش‌های اولیه انجام می‌شد و پیش از آنکه اطمینان حاصل شود که بمب‌ها کار می‌کنند، دانشمندان می‌گفتند امیدوارند که طفل پسر باشد و نه دختر. در نظر آن‌ها دختر مترادف با بمب معیوب بوده است. ۲۴

ژنرال گرو در تلگرامی به وزیر جنگ وقت، هنری استیمسون (دوران وزارت از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵)، در کنفرانس پوتسدام، موفقیت آزمایش بمب هسته‌ای را به زبان رمز این گونه اطلاع داده بود: «دکتر همین حالا برگشت و با خوشحالی

برای اندک جلوه‌دادن خطر فعالیت‌های جنگ‌افروزان و انکار پیامدهای مهلک آنها تلقی کرد. یک تحلیل‌گر نظامی پیشین پنتاگون وقتی می‌خواست برای توضیح بدهد که چرا به عقیده او برنامه‌ریزی برای یک «جنگ هسته‌ای محدود» مضحک است، گفت: «ببینید، باید بفهمید که این کار مثل مسابقه ادرار کردن است؛ باید انتظار داشته باشید که حریف هر چه در اختیار دارد به کار بگیرد.» از این تعبیر چه برداشتی می‌توان کرد؟ واضح است که این موضوع اساساً رقابتی بر سر مردانگی است و از همین رو بی‌اندازه خطرناک است. اما همین تعبیر، مسابقه تسلیحات و پیامدهای آن را کم‌اهمیت‌تر از آنچه هست جلوه می‌دهد و آن را هم‌تراز با نوعی شیطنت پسرانه قلمداد می‌کند.

< پدرها، پسرها و باکره‌ها

در گفتمان هسته‌ای مفهوم «بکارت» ۱۴ هم به‌دفعات و به شکلی دور از انتظار پدیدار می‌شود. در برنامه آموزشی تابستان یک استاد دانشگاه وقتی می‌خواست از انفجار بمب هسته‌ای توسط هند صحبت کند، از تعبیر «از دست دادن بکارت» استفاده کرد؛ و این پرسش که واکنش ایالات متحده به این امر چگونه باید باشد به این صورت مطرح شد که آیا آمریکا «باید او را طرد کند» یا خیر. این نمونه‌ای از کاربرد استعاره به شیوه‌ای ظریف و پیچیده است. تشرف به جهان اتمی مستلزم ازاله بکارت شدن، از دست دادن معصومیت و شناخت گناه است، همه با هم و یک جا. البته ایالات متحده با آن هیبت مردانه‌اش مدت‌هاست که خود بکارتش را از دست داده و خیلی هم به این موضوع می‌بالد، اما تبعیض جنسیتی عیان در این تعبیر در این پرسش مطرح است که آیا لازم است مرد برای زنی که بکارت خود را از دست داده اصلاً ارزشی قائل باشد یا باید او را طرد کند. [...]

< زایش مردانه و آفرینش

یک دسته تعبیرهای خانوادگی هم وجود دارد که باید جداگانه بررسی شود. تعبیری که حاکی از میل مردانه به گرفتن قدرت حیات‌بخشی از زن‌ها و یکی کردن آفرینش و نابودی با هم است. پروژه بمب هسته‌ای آکنده از تعبیری در ارتباط با زایش مردانه است. ۱۵ در دسامبر ۱۹۴۲ ارنست لارنس ۱۶ به فیزیک‌دان‌های شیکاگو تلگرامی فرستاد به این مضمون: «تبریک به تازه‌پدرها و تازه‌مادرها. برای دیدن نورسیده بی‌قرارم.» ۱۷ در لاس‌آلاموس

شاید شگفت‌آورتر از همه این باشد که آفرینندگان مشرب راهبردی، اعضای جامعه خود را «کشیشان هسته‌ای» می‌خوانند

تماشا می‌کردیم. شاید شگفت‌آورتر از همه این باشد که آفرینندگان مشرب راهبردی، اعضای جامعه خود را «کشیشان هسته‌ای» می‌خوانند. [...]

< یادگیری سخن‌گفتن به این زبان

[...] وقتی برنامه آموزشی به پایان رسید، آنچه فرا گرفته بودم بسیار بیشتر از مجموعه‌ای از عبارات و مفاهیم مجرد در وصف موضوع‌هایی هراس‌انگیز بود. چون حتی در مواردی که به نظر می‌رسد نهاد جمله‌های انگلیسی، معیار و حسن تعبیرهای هسته‌ای یکی باشد، هر کدام آنها در واقع به پدیده‌هایی کاملاً متفاوت اشاره دارند. به طور نمونه در هر دو پاراگراف زیر موضوع نوشته عواقب یک حمله اتمی است:

همه چیز سیاه بود. همه چیز در غباری سیاه ناپدید شده بود؛ از میان رفته بود. فقط شعله‌های آتش اندکی رنگ داشت، شعله‌هایی که خرده‌خرده راه می‌گشود و گسترده‌تر می‌شد. از غباری که همچون مه بود، پرهیب آدم‌هایی سیاه، بی‌مو و بی‌چهره پدیدار شد. در فریادهایشان، طنین ناله‌هایی که از هر سو، از تل خاک و خاشاک، و گویی از دل زمین برمی‌خاست، گم شد. ۲۸

در یک محیط اتمی، و در خاموشی ناشی از کور کردن پالس‌های مغناطیسی، در شرایطی که سیستم داده‌های کدگذاری شده آسیب دیده و در دستگاه‌ها اختلال ایجاد شده، باید راه‌هایی برای حفظ ارتباط در اختیار داشت. ۲۹

در متن فوق، به هیچ‌رو نمی‌توان آنچه را که در پاراگراف اول بیان شده با زبان به کار رفته در پاراگراف دوم توصیف کرد. فراگیری زبان تحلیل‌گران امور دفاعی یک فرآیند آگاهانه و ناشی از تصمیمی ظالمانه برای نادیده گرفتن اثرات سلاح‌های هسته‌ای و حیات انسان‌ها نیست و از سر بی‌اعتنایی به احساسات و عواطف انسانی گرفته نمی‌شود. بلکه صرفاً فرآیند یادگیری زبانی تازه است. اما هنگامی که این فرآیند به پایان می‌رسد محتوای کلام شما و زاویه دیدتان کاملاً دگرگون شده است. [...]

به گمان من کاهش دلواپسی در قبال جنگ اتمی در کلام آنهايي که به تازگی شروع به سخن‌گفتن با این زبان کرده‌اند و در کلام کارشناسان خبره این رشته تا حد زیادی ناشی از ویژگی‌های خود این زبان است. این ویژگی‌ها عبارتند از: فاصله‌ای که زبان به واسطه استفاده از مفاهیم انتزاعی میان زبان‌آموز و موضوع ایجاد می‌کند، احساس تسلط و اشرافی که به دنبال فراگیری در فرد پدیدار می‌شود و این واقعیت که در روند یادگیری، دغدغه‌های فرد از

و اطمینان خاطر خبر داد که پسر کوچولو مثل برادرش نیرومند و درشت است. برق چشم‌هایش از اینجا تا های هولدا را روشن کرده و صدای جیغش از اینجا در مزرعه من هم شنیده می‌شود. ۲۵

استیمسون هم در پیامی برای چرچیل چنین نوشت: «بچه‌ها سالم به دنیا آمدند.» ۲۶ در سال ۱۹۵۲ تدریس تلگرامی مسرت آمیز به لاس آلاموس، موفقیت آزمایش بمب هیدروژنی به نام «مایک» در انیوتوک اتول، جزایر مارشال را با این کلمات اطلاع داد: «پسر است.» ۲۷ دانشمندان هسته‌ای پسرهایی به دنیا می‌آوردند با حداکثر توان و قدرت برای سلطه قهر آمیز بر طبیعتی که زن پنداشته می‌شد. پروژه اندیشمندان امور دفاعی مبتنی است بر خلق فرمول‌هایی انتزاعی به منظور مهار نیروهایی که دانشمندان اتمی پدید آورده‌اند. آنها می‌خواهند با این کار در قدرت دانشمندان اتمی برای خلق و نابودی جهان سهیم شوند.

به نظر می‌رسد که سراسر تاریخ پروژه ساخت بمب انباشته از تعبیری است که برای نمایش قدرت عظیم فن‌آوری انسان برای تخریب طبیعت - به صورت قدرتی برای زایش و آفرینش - به کار رفته‌اند. این تعبیر، ویرانگری انسان را وارونه جلوه می‌دهند به شکلی که گویی این نیرو موجب زندگی و دنیایی نوین است. آنها ویرانگری انسان را به مثابه تولدی دوباره نشان می‌دهند. [...]

< خدا و کشیشان هسته‌ای

این فرض که زبان گواهی است بر تلاش پژوهشگران هسته‌ای برای القا قدرت خلاقیت خود از زاویه جالب توجه دیگری هم قابل اثبات است و آن وجود تعبیر دینی در گفتمان نظرات و تسلیحات هسته‌ای است. در این بینش رایج، واقع‌بینی سرسختانه و خردگرایی افراطی که بری بودن از هر عنصر غیرعقلانی را از نشانه‌های برتری خود بر بینش‌های دیگر قلمداد می‌کند و معتقدان به آن ردپای هر گونه احساسات‌گرایی را با وسواس از گفتمان خود می‌زدایند، آنچه انتظار نمی‌رود ببینیم رواج تعبیرات دینی است. [...]

با این حال دیروز و امروز مطالعات هسته‌ای آکنده از تعبیرات دینی است. آزمایش اولین بمب هسته‌ای «تثلیث» نامیده شد که معرف یگانگی پدر، پسر و روح‌القدس است که نیروهای مذکر خلقت هستند. این مفاهیم در گفتمان فیزیک‌دان‌های هسته‌ای فعال در ساخت بمب که شاهد آزمایش آن بودند نیز انعکاس یافت و در وصف تجربه خود گفتند: «گویی اولین روز خلقت را



نگرانی‌های یک قربانی جنگ اتمی تبدیل می‌شود به دل‌مشغولی‌های یک زبان‌آموز. به عبارت دیگر در حین فراگیری، زبان آموز از یک قربانی بی‌دفاع و بی‌کنش تبدیل می‌شود به انسانی توان‌مند، با قدرت و حيله‌گر که خود منبعی از تهدیدات هسته‌ای و نیروی انفجار هسته‌ای را فراهم می‌آورد. در این دگرديسي، به جای آنکه اثرات به شدت مخرب سلاح‌های هسته‌ای تهدیدی علیه فرد باشد، به بخشی از موجودیت او تبدیل شده است.

< گفت و گو

از این رو، عمده مشروعیت ادعایی این افراد برخاسته از داعیه بی‌طرفی ناشی از دانش فنی و پرهیز مداوم آنها از گرایش‌های عاطفی است که ممکن است عینیت‌گرایی‌شان را تهدید کند. اما اگر در نگاه اول، ظاهر گفتمان آنها - یعنی همان تعابیر انتزاعی و واژگان تخصصی‌شان - بر این داعیه‌ها مهر تأیید می‌زند، در کاوشی ژرف‌بینانه‌تر چنین نخواهد بود. در پس این گفتمان، ناظر موشکاف جریان‌هایی از هیجانات همجنس‌خواهانه، سلطه‌گرایی دگر جنس‌خواهانه، میل به داشتن کفایت و مهارت، انگیزه عضویت در گروه نخبگان و ممتازان و نیز گرایش به عضویت در جامعه کشیشان را می‌بیند و به وجود عطشی نیرومند برای تبدیل شدن به مرگ و درهم شکستن هست و نیست پی‌می‌برد. چگونه می‌توان این‌ها را به عنوان نمونه کامل «عینت‌گرایی» منطقی جا زد؟

نمی‌خواهم که در اینجا «عینیت‌گرایی» را به عنوان هدفی معرفت‌شناسانه مورد بحث یا داوری قرار بدهم. فقط به این نکته اشاره می‌کنم که چون اندیشمندان دفاعی داعیه مشروعیت خود را با تکیه بر عقلانیت بی‌خدشه گفتمان خود مطرح می‌کنند، طرح آنها بر اساس معیارهای خودشان محتوم به شکست است. بنابراین ساخت‌گشایی داعیه‌های عقلانیت راهبردی خود به تنهایی راهی است برای به‌چالش گرفتن سیطره این گفتمان به‌عنوان یگانه زبان مشروع در بحث سیاست هسته‌ای. [...]

از سوی دیگر، وظیفه ما در قبال بازسازی و نوسازی گفتمان غالب بر جامعه ایجاب می‌کند که دیدگاه‌های گیرا تر و قانع‌کننده‌تری در قبال آینده به‌عنوان دیدگاه‌های جایگزین معرفی و مطرح کنیم. ما مکلف هستیم که تعابیر دیگری از عقلانیت را یافته و ارائه بدهیم. باید بتوانیم صداهایی رسا، خلاق و جایگزین را در جامعه رواج دهیم، صداهایی گوناگون که از گفت‌وگوی آنها چشم‌اندازهایی نو برای آینده پدیدار شود.

پانویس

1. Thomas Powers, "How Nuclear War Could Start," New York Review of Books (January 17, 1985), 33.
2. George Kennan سرد مورخ و سیاستمدار آمریکایی در دوران جنگ سرد
3. George Kennan, "A Modest Proposal," New York Review of Books (July 16, 1981), 14.
4. It is unusual for defense intellectuals to write for the public, rather than for their colleagues, but a recent, interesting exception has been made by a group of defense analysts from Harvard. Their two books provide a clear expression of the stance that living with nuclear weapons is not so much a problem to be solved but a condition to be managed rationally. Albert Carnesale and the Harvard Nuclear Study Group, *Living with Nuclear Weapons* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1984); and Graham T. Allison, Albert Carnesale, and Joseph Nye, Jr., eds., *Hawks, Doves, and Owls: An Agenda for Avoiding Nuclear War* (New York: W.W. Norton & Co., 1985).
5. I have coined the term "technostrategic" to represent the intertwined, inextricable nature of technological and nuclear strategic thinking. The first reason is that strategic thinking seems to change in direct response to technological changes, rather than political thinking, or some independent paradigms that might be isolated as "strategic." (On this point, see Lord Solly Zuckerman, *Nuclear Illusions and Reality* [New York: Viking Press, 1982]). Even more important, strategic theory not only depends on and changes in response to technological objects, it is also based on a kind of

[...] من دریافتیم که هر چه بیشتر به این زبان پردازم، بیان ایده‌ها و ارزش‌هایی که باور دارم برایم دشوارتر می‌شود. این امکان را داشتم که زبان را بپذیرم و گنجینه‌ای از مفاهیم تازه و راهبردهای توجیهی را در اختیار بگیرم. اما با آنکه این زبان به من امکان می‌داد درباره چیزهایی سخن بگویم که پیش از آن نمی‌توانستم در موردشان حرف بزنم، توانایی سخن گفتن درباره مباحثی دیگر را به شدت از من سلب می‌کرد. من قادر نبودم از این زبان برای بیان نگرانی‌هایی استفاده کنم چون عملاً برایم ناممکن شده بود. این زبان اجازه نمی‌دهد که بعضی پرسش‌ها مطرح گردد یا بعضی ارزش‌ها بیان شود. نمونه باز این امر واژه «صلح» است. صلح بخشی از این گفتمان نیست. نزدیک‌ترین معادلی که برای آن می‌توان یافت «ثبات راهبردی» است، عبارتی که مصداق آن را باید در توازی میان تعداد و انواع سیستم‌های تسلیحاتی جست‌وجو کرد و نه در شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و روانی که واژه «صلح» تداعی می‌کند. در این گفتمان نه فقط هیچ واژه‌ای به معنای صلح وجود ندارد بلکه خود واژه صلح هم قابل استفاده نیست و اگر از زبان کسی شنیده شود، بی‌درنگ بر آن فرد انگ «فعال ساده‌اندیش» می‌نشیند و دیگر کسی او را به چشم کارشناس خبره‌ای که حرفی برای گفتن دارد نمی‌نگرد. [...]

< نتیجه‌گیری

[...] سازوکار تبدیل ذهن به ذهنی نظامی، هم در فرآیند گوش‌دادن به این زبان آشکار است و هم در روند یادگیری سخن گفتن به آن. در فرآیند گوش‌دادن روشن می‌شود که مشارکت در تحلیل راهبردی هسته‌ای الزاما نیازمند رویارویی با واقعیت کنش نظامی - یعنی اینکه هر سلاح و هر راهبردی در نهایت برای مصدوم کردن بدن انسان به کار می‌رود - نیست. همان‌طور که الین اسکاری هم اشاره کرده، مشارکت در اندیشه نظامی مستلزم مواجهه با این واقعیت نیست بلکه در حقیقت حذف آن را می‌طلبد. ۳۰ [...]

از جالب‌ترین نتایج فراگیری این زبان، دستیابی به مبنایی است که بر اساس آن می‌توان مشروعیت سلطه گفتمان اندیشمندان دفاعی بر موضوعات هسته‌ای را به چالش کشید. وقتی از این اندیشمندان به دلیل سنگ‌دلانه بودن سناریوهای پیشنهادی آنها انتقاد می‌شود در پاسخ مدعی عقلانیت می‌شوند. گویی خودشان تنها کسانی هستند که در قبال وجود سلاح‌های هسته‌ای واکنشی بی‌طرفانه و واقع‌گرایانه دارند. آنها کسانی را که با وضع موجود هسته‌ای جهان به‌شدت مخالفند، افرادی غیرمنطقی، غیرواقع‌بین و بیش از حد عاطفی توصیف می‌کنند و برای کسانی که در برابر حرفه‌گرایی سرسختانه آنها می‌ایستند، عبارت تحقیرآمیز «کنش‌گران آرمان‌گرا» را به کار می‌برند.

bodies," see Elaine Scarry, *The Body in Pain: The Making and Unmaking of the World* (New York: Oxford University Press, 1985). 60-157, esp. 67.

16. Ernest Lawrence فیزیکدان ذرات بنیادی

17. Lawrence is quoted by Herbert Childs in *An American Genius: The Life of Ernest Orlando Lawrence* (New York: E. P. Dutton, 1968). 340.

18. منظور رابرت اوپنهاইمر. فیزیکدان نظری است.

19. Feynman writes about the telegram in Richard P. Feynman, "Los Alamos from Below," in *Reminiscences of Los Alamos, 1943-1945*, ed.

Lawrence Badash, Joseph O. Hirshfelder, and Herbert P. Broida (Dordrecht: D. Reidel Publishing Co., 1980), 130.

20. منظور ادوارد تیلر. فیزیکدان هسته‌ای است.

21. ریاضیدان آمریکایی لهستانی تبار.

22. Hans Bethe is quoted as saying that "Ulam was the father of the hydrogen bomb and Edward was the mother, because he carried the baby for quite a while" U. Bernstein, *Hans Bethe: Prophet of Energy* [New York: Basic Books, 1980], 95).

23. The MILSTAR system is a communications satellite system that is jam resistant, as well as having an "EMP-hardened capability." (This means that the electromagnetic pulse set off by a nuclear explosion would theoretically not destroy the satellites' electronic systems.) There are, of course, many things to say about the sanity and morality of the idea of the MILSTAR system and of spending the millions of dollars necessary to EMP-harden it. The most obvious point is that this is a system designed to enable the United States to fight a "protracted" nuclear war—the EMP-hardening is to allow it to act as a conduit for command and control of successive nuclear shots, long after the initial exchange. The practicality of the idea would also appear to merit some discussion—who and what is going to be communicating to and from after the initial exchange? And why bother to harden it against EMP when all an opponent has to do to prevent the system from functioning is to blow it up, a feat certain to become technologically feasible in a short time? But, needless to say, exploration of these questions was not part of the briefing.

24. The concern about having a boy, not a girl, is written about by Robert Jungk, *Brighter Than a Thousand Suns*, trans. James Cleugh (New York: Harcourt, Brace & Co., 1956), 197.

25. Richard E. Hewlett and Oscar E. Anderson, *The New World, 1939-1946: A History of the United States Atomic Energy Commission*, 2 vols. (University Park: Pennsylvania State University Press, 1962), 1:386.

26. Winston Churchill, *The Second World War*, vol. 6., *Triumph and Tragedy* (London: Cassell, 1954), 551.

27. Quoted by Easley, 130.

28. Hisako Matsubara, *Cranes at Dusk* (Garden City, N.Y.: Dial Press, 1985). The author was a child in Kyoto at the time the atomic bomb was dropped. Her description is based on the memories of survivors.

29. General Robert Rosenberg (formerly on the National Security Council staff during the Carter Administration), "The Influence of Policymaking on C31," *Incidental Paper, Seminar on C31* (Cambridge, Mass.: Harvard University, Center for Information Policy Research, Spring 1980), 59.

30. Scarry catalogs a variety of mechanisms that serve this purpose (*ibid.*, 60-157). The point is further developed by Sara Ruddick, "The Rationality of Care," in *Thinking about Women, War, and the Military*, ed. Jean Bethke Elshtain and Sheila Tobias (Totowa, N.J.: Rowman & Allanheld, in press).

thinking, a way of looking at problems— formal, mathematical modeling, systems analysis, game theory, linear programming—that are part of technology itself. So I use the term "technostrategic" to indicate the degree to which nuclear strategic language and thinking are imbued with, indeed constructed out of, modes of thinking that are associated with technology. 6. Fusion weapons' proportionally smaller yield of radioactive fallout led Atomic Energy Commission Chairman Lewis Strauss to announce in 1956 that hydrogen bomb tests were important "not only from a military point of view but from a humanitarian aspect." Although the bombs being tested were 1,000 times more powerful than those that devastated Hiroshima and Nagasaki, the proportional reduction of fallout apparently qualified them as not only clean but also humanitarian. Lewis Strauss is quoted in Ralph Lapp, "The 'Humanitarian' H-Bomb," *Bulletin of Atomic Scientists* 12, no. 7 (September 1956):263.

7. I must point out that we cannot know whether to take this particular example literally: America's list of nuclear targets is, of course, classified. The defense analyst quoted, however, is a man who has had access to that list for at least two decades. He is also a man whose thinking and speaking is careful and precise, so I think it is reasonable to assume that his statement is not a distortion, that "shoe factories," even if not themselves literally targeted, accurately represent a category of target. Shoe factories would be one among many "military targets" other than weapons systems themselves; they would be military targets because an army needs boots. The likelihood of a nuclear war lasting long enough for foot soldiers to wear out their boots might seem to stretch the limits of credibility, but that is an insufficient reason to assume that they are not nuclear targets. Nuclear targeting and nuclear strategic planning in general frequently suffer from "conventionalization"—the tendency of planners to think in the old, familiar terms of "conventional" warfare rather than fully assimilating the ways in which nuclear weaponry has changed warfare. In avoiding talking about murder, the defense community has long been ahead of the State Department. It was not until 1984 that the State Department announced it will no longer use the word "killing," much less "murder," in official reports on the status of human rights in allied countries. The new term is "unlawful or arbitrary deprivation of life" (*New York Times*, February 15, 1984, as cited in *Quarterly Review of Doublespeak* 11, no. 1 [October 1984]:3).

8. Conservative government assessments of the number of deaths resulting from a "surprisingly clean" counterforce attack vary widely. The Office of Technology Assessment projects 2 million to 20 million immediate deaths. (See James Fallows, *National Defense* [New York: Random House, 1981], 159.) A 1975 Defense Department study estimated 18.3 million fatalities, while the U.S. Arms Control and Disarmament Agency, using different assumptions, arrived at a figure of 50 million (cited by Desmond Ball, "Can Nuclear War Be Controlled?" *Adelphi Paper* no. 169 [London: International Institute for Strategic Studies, 1981]).

9. General William Odom, "C31 and Telecommunications at the Policy Level," *Incidental Paper, Seminar on C31: Command, Control, Communications and Intelligence* (Cambridge, Mass.: Harvard University, Center for Information Policy Research, Spring 1980), 5.

10. New London

11. NORAD «کوتاه شده» فرماندهی دفاعی هوافضای آمریکای شمالی

12. Offut

13. B1

14. virginity

15. or a discussion of the functions of imagery that reverses sentient and insentient matter, that "exchange[s] . . . idioms between weapons and

Reprinted from *Signs: Journal of Women in Culture and Society* vol. 12, no. 4 Copyright 1987 by The University of Chicago. All rights reserved.



میلیان کنگ
مترجم: النا همایون
لینک مطلب

تجارت تن و عاطفه در سالن‌های ناخن‌آرایی

فراهم‌آوردندگان خدمات مربوط به تن و سلسه‌مراتب حاکم بر این مبادلات را نادیده گرفته‌اند.

در پژوهش‌های مربوط به کار عاطفی، علاوه بر غفلت از کار عاطفی در مشاغل ارائه خدمات بدنی، عمدتاً فرایندهای تعاملی مشاغل خدماتی از دیدگاه جنسیتی بررسی شده‌اند و کمتر به تأثیرات متقابل جنسیت، نژاد و طبقه توجه شده است. [...]

این مقاله به بررسی تجربی زنان مهاجر رنگین‌پوست شاغل در کار عاطفی جنسیتی شده می‌پردازد و از چارچوب نظری نژاد، جنسیت و طبقه به‌منزله «نظام‌های در حال تعامل» و «حوزه‌های مختلف تجربه آدمی که درعین حال درهم‌تنیده و به‌هم گره‌خورده‌اند» استفاده می‌کند.^۵ این چارچوب به نقد مدل‌هایی می‌پردازد که نژاد و طبقه را به تجربیات زنان سفیدپوست طبقه متوسط اضافه می‌کنند و در عوض تأثیر متقابل و هم‌زمانی نژاد و جنسیت و طبقه را در الگوهای مناسبات اجتماعی و زندگی افراد برجسته می‌کند.^۶ بدین ترتیب، نشان خواهیم داد که انتظارات یا «قواعد احساسی» متفاوت عملکرد کار عاطفی زنان را بر اساس بستر نژادی و طبقاتی شکل می‌دهد. [...]

الگوهای کار عاطفی توصیف شده در این پژوهش ممکن است به کار روشن‌گری در موارد مشابهی نیز بیاید که کار عاطفی زنان مستلزم ارائه خدمات به دیگر زنان است (در مقابل کارهایی که عمدتاً زنان خدمات‌شان را به مردان ارائه می‌کنند)، یعنی در مورد حوزه‌هایی که لزوماً قواعد اجتماعی احساسی طبقه متوسط سفیدپوست آمریکا بر آن حاکم نیست. [...]

این مطالعه مدیریت احساسات را در مواردی بررسی می‌کند که داد و ستد خدمات مستلزم تماس جسمانی است. پویایی تماس جسمانی طولانی مدت میان زنانی با موقعیت‌های گوناگون نژادی و طبقاتی عملکرد جنسیتی کار عاطفی را پیچیده و تشدید می‌کند. کار روی بدن نیاز به این دارد که کارگری که خدمات جسمی ارائه می‌کند نه تنها باید بدن خود را به شکل مناسبی عرضه کند بلکه باید کاری کند که مشتریان نیز درباره بدن‌شان احساس خوشایندی داشته باشند. این مسئله بسیار پیچیده‌ای است که یک فرهنگ از یک سو معیارهایی دست نیافتنی برای زیبایی زنانه وضع می‌کند و از سوی دیگر به تماس جسمانی صمیمانه و حمایت‌گرانه میان زنان جنبه بیمارگونه

[...] کار کردن روی بدن علاوه بر فعالیت جسمانی مستلزم فعالیت عاطفی شدید، یا چیزی است که آرنی هاسچایلد در کتاب تأثیرگذارش قلب‌های مدیریت‌شده؛ تجاری‌سازی عواطف انسانی^۱ آن را کار عاطفی خواند. [...]

مفهوم کار جسمانی دو کمک مهم به پژوهش درباره کار عاطفی کرده است: یک: ابعاد جسمانی کار عاطفی را واکاوی می‌کند. دو: فصل مشترک نژاد و جنسیت و طبقه را در شکل‌گیری عملکرد آن بررسی می‌کند.

با فراهم آوردن تحلیلی از کار عاطفی به مدد دیدگاهی وحدت‌بخش از نژاد و جنسیت و طبقه نشان خواهیم داد که این پژوهش موردی مربوط به سالن‌های ناخن‌آرایی چگونه باعث نظریه‌پردازی مجدد درباره کار عاطفی می‌شود، به‌گونه‌ای که کاربرد این نظریه در مورد مشاغل جنسیت‌محوری که غالباً زنان مهاجر متعلق به نژادهای دیگر به آنها اشتغال دارند بیشتر می‌شود. [...]

با وجود این که پژوهش‌گران فمینیست به جنبه‌های متعددی از کار عاطفی پرداخته‌اند، هنوز جای بررسی عمیق‌تر در باره این مسئله وجود دارد؛ به خصوص در حوزه خدمات کم‌دستمزد و ارزان‌قیمت، و در کسب و کارهایی که زنان گروه‌های قومی-نژادی بیشتر بازار آن را در دست دارند، مثلاً آرایش. در حالی که مطالعه درباره زیبایی و صنعت زیبایی فرصت پربهایی را برای واکاوی کار عاطفی-مربوط به بدن زن‌های ارائه‌کننده خدمات-فراهم می‌آورد، کانون توجه آثار پژوهشی تقریباً فقط براساس تجربه زنان سفیدپوست مصرف‌کننده طبقه متوسط استوار بوده است و این که صنعت زیبایی تحت سلطه مردان این زنان را از لحاظ جسمی و روانی استثمار می‌کند^۲، اما در این پژوهش‌ها استانداردهای جزئی‌تر شرایط کاری، مناسبات نابرابر قدرت و زندگی عاطفی دشوار زنان فراهم‌آورنده این خدمات نادیده گرفته می‌شوند. [...]

پژوهش‌های مربوط به بدن‌های زنان رنگین‌پوست، نشان می‌دهند که بدن‌های زنان نژادهای دیگر به‌منزله بدن‌هایی فرودست و عجیب‌وغریب بازنمایی می‌شوند.^۳ این پژوهش‌ها سیاست‌های اصلاح و دست‌کاری در بدن، به ویژه موها، را مطالعه کرده‌اند.^۴ اما تعامل واقعی میان مشتریان و

این مطالعه مدیریت احساسات را در مواردی بررسی می‌کند که داد و ستد خدمات مستلزم تماس جسمانی است

می‌دهد، این درحالی است که روابط نابرابر در مبادله خدمات جسمانی را طبیعی می‌دانند.^۷ [...] از ابتدای دهه ۱۹۸۰، زنان کره ای ساکن نیویورک با بیش از ۲۰۰۰ سالن ناخن‌آرایی متعلق به کره‌ای‌ها در سراسر شهر دارای رتبه اول در این کسب‌وکار جدید قومیتی بودند. [...]

پژوهش حاضر، در عین تمرکز بر زنان مهاجر کره‌ای، مسئله نژاد و قومیت را نیز لحاظ می‌کند. من صاحبان سالن‌ها و کارگران را بر حسب قومیت‌شان در نظر گرفته‌ام اما جایگاه‌های نژادی مشترک را نیز که نه تنها کره‌ای‌ها بلکه دیگر زنان مهاجر آسیایی را هم به این کسب و کار سوق می‌دهد لحاظ کرده‌ام. مثلاً در نیویورک حضور چینی‌ها- و همین‌طور ویتنامی‌ها - در کنار سالن‌های ناخن‌آرایی متعلق به کره‌ای‌ها نیز چشمگیر است و در ساحل غربی، این حرفه تقریباً در انحصار زنان ویتنامی است.^۸ عوامل مشترکی چون عدم مهارت کافی در زبان انگلیسی، نداشتن گواهی‌نامه کاری معتبر از کشور مبدأ، نداشتن مدارک مهاجرت، و شهره بودن در این حرفه، سرمایه اولیه و شبکه‌های اجتماعی به خوبی نشان می‌دهد که چرا زنان مهاجر آسیایی از گروه‌های قومی گوناگون در صنعت سالن‌های ناخن‌آرایی گرد می‌آیند.^۹

< یافته‌ها

کار روی بدن مستلزم ارائه خدمات مربوط به تن و دریافت دستمزد و انجام کار جسمانی و عاطفی است. یافته‌های پژوهش حاضر روشن‌گر سه بعد کار روی بدن است:

یک: کار روی بدن برای رسیدگی به سر و وضع ظاهری مشتریان و خشنودی آنان

دو: کار عاطفی برای مدیریت احساسات به منظور نشان دادن برخی از حالت‌های احساسی خوشایند مشتریان.

سه: تنوع در نحوه کار روی بدن که می‌توان آن را براساس جنسیت، نژاد و طبقه توضیح داد.

این ابعاد بر حسب مکان‌های مختلفی که پژوهش در آنها صورت می‌گرفت متفاوت بودند. سه الگوی مشخص از ارائه کار روی بدن به چشم می‌خورد:

یک: کار روی بدن در سطح ممتاز، شامل ناز و نوازش فیزیکی و توجه عاطفی که بیشتر در مورد مشتریان زن سفیدپوست طبقه متوسط یا بالا بود.

دو: کار روی بدن در سطح خوب، که شامل به‌نمایش گذاشتن مهارت‌های فنی و ایجاد ارتباط مبتنی بر احترام و انصاف بود که بیشتر در عرضه خدمات به مشتریان زن طبقات پایین یا متوسط آفریقایی-آمریکایی و کارائیبی صورت می‌گرفت.

سه: کار روی بدن در سطح عادی، همراه با کار جسمانی کارآمد و توانمند و کار عاطفی حداقلی اما مؤدبانه که بیشتر در مورد خدمت‌رسانی به مشتریان زن طبقات متوسط رو به پایین و طبقات متوسط از نژادهای گوناگون صورت می‌گرفت. [...]

این زنان نه تنها به عنوان سرمایه انسانی در شرایط یکسانی به سر می‌برند بلکه شرایط بازار کار و سلطه مراتب نژادی در آمریکا به یک میزان روی آنها تاثیر می‌گذارد. نژاد مشترک و جنسیت و جایگاه طبقاتی زنان آسیایی باعث می‌شوند که آنها کارگرانی مولد و سر به راه باشند، کارگرانی که «انگشتان کارکننده‌شان»^۹ آنها را به لقمه چرب و نرمی برای بازار کار بدل می‌کند، و آنها را به شکل روزافزونی بدل به نیروی کار فقیر و بی‌پناه می‌کند. تصورات نژادی از زنان آسیایی که آنها را در صنایع دستی ظریف و ماساژ ماهر می‌پندارد نیز به ترجیح مشتریان برای استفاده از خدمات ناخن‌آرایی آنها دامن می‌زند. گواه این مدعا آن است که پیش‌فرض بسیاری از مشتریان این است که سالن‌های ناخن‌آرایی متعلق به آسیایی‌ها یا «شرقی‌ها» هستند نه به اقوام دیگر.^{۱۰} [...]

گردآوری داده‌های این طرح مستلزم ۱۴ ماه پژوهش میدانی در سه سالن ناخن‌آرایی نیویورک بود. طرح پژوهشی شامل ۶۲ مصاحبه عمقی و مشاهده مشارکتی در سه مکان بود: «سالن ناخن بالاشهر» که در مناطق عمدتاً

**درک تأثیر نژاد و طبقه در عملکرد جنسیتی کار روی بدن در
سالن‌های ناخن‌آرایی متعلق به کره‌ای‌ها نشان می‌دهد که
چگونه فرایندهای کار جنسیت‌محور، نابرابری‌های نژادی و
طبقه‌ای را در سطح ساختارهای اجتماعی بازتاب می‌دهد و
بازآفرینی می‌کند**

عاطفی و لذت جسمانی پاسخ دهند. در نتیجه، حس نامرئی امتیاز طبقه‌ای مورد ادعای این مشتریان را تقویت می‌کنند. فعالیت‌های در سطح خوب برای ساختن ناخن‌های شکیل و رفع عیب‌های احتمالی ناخن‌های مشتریان سیاه‌پوست طبقه کارگر نه تنها به روابط بی‌تنش کمک می‌کند بلکه همچنین نشانگر وجود معانی نژادی در این تعاملات است و حس تفاوت داشتن را تقویت می‌کند.

شیوه عادی کار بر روی بدن نمایانگر موقعیت اجتماعی عمومی زنانی است که بدن آنها نه ممتاز است و نه بیمار، فقط با صورت عادی‌ما کارآمد با آنها رفتار شده است. [...]

< کار روی بدن

این مطالعه، عمل کار بر روی بدن در سالن‌های ناخن‌آرایی کره‌ای را در برین تغییر ساختار اقتصاد جهانی و انتقال اعمال مربوط به بهبود وضعیت ظاهری بدن از فضای خصوصی خانه‌های شخصی به شکل‌های جدید فضای عمومی شهری قرار می‌دهد. درست کردن ناخن‌ها دیگر کاری نیست که زنی خودش یا دخترش یا دوستش بی سر و صدا در حمام انجام دهد، بلکه سرویسی است که او هر روز بیش از گذشته در سالن‌های ناخن‌آرایی در ازای پرداخت پول دریافت می‌کند. او با خرید این خدمات مرزهای اقتصاد خدماتی را به اندازه‌ای گسترش می‌دهد که حوزه فعالیت‌های بهداشت شخصی - که پیش از این خصوصی محسوب می‌شد - را دربرگیرد. علاوه بر این، از طریق تماس جسمی که قابلیت تولید احساساتی بسیار قدرت‌مند در طرفین دارد، با «دیگری» - که غالباً زنی مهاجر با پیشینه نژادی و طبقه‌ای متفاوتی است - مواجه می‌شود. تماسی که ممکن است در هر دو طرف احساسات کاملاً تند و تیزی ایجاد کند. این احساسات به شیوه‌های متفاوتی بروز داده و برطرف می‌شوند؛ و شیوه‌های متمایزی از کار روی بدن که از محل تلاقی فرایندهای کار جنسیتی شده با موقعیت‌های طبقه‌ای و نژادی مشتری‌ها و متعاقباً از انتظارات آنها نسبت به خدمات نشأت می‌گیرند. [...]

وضعیت مشابه دیگری را نیز می‌توان در مورد دست‌اندازی نظام سرمایه‌داری به حوزه بازتولید اجتماعی ترسیم کرد^{۱۱} و دیگران شرح داده‌اند که چگونه انجام کارهای خانگی مانند روفت و روب، آشپزی و نگهداری کودکان و سالمندان روز به روز بیشتر بخشی از بازار سرمایه‌داری می‌شود و این مشاغل کم‌دستمزد

< بحث

درک تأثیر نژاد و طبقه در عملکرد جنسیتی کار روی بدن در سالن‌های ناخن‌آرایی متعلق به کره‌ای‌ها نشان می‌دهد که چگونه فرایندهای کار جنسیت‌محور نابرابری‌های نژادی و طبقه‌ای را در سطح ساختارهای اجتماعی بازتاب می‌دهد و بازآفرینی می‌کند. جنسیتی بودن کار در سالن ناخن‌آرایی دارای چهار بعد اصلی است:

یک: طرفین آن بیشتر، چه در نقش خدمات‌دهنده و چه در نقش مشتری، زن‌اند؛

دو: تمرکز آن بر خلق زیبایی براساس «هنجار»های زنانه است؛

سه: از نظر مکانی در فضاهای زنانه و نیمه‌خصوصی قرار دارد؛ و

چهار: شامل عملکرد جنسیتی کار عاطفی است. [...]

در عین حال، من معتقدم که این مؤسسات جنسیت‌محور از فشارهای نابرابری نژادی و طبقه‌ای در امان نیستند. [...]

الگوهای کار روی بدن با جایگاه‌های نژادی و طبقه‌ای مشتریان و قواعد احساسی وابسته به آن، که تعیین‌کننده انتظارات از این خدمات است، همخوانی دارد. در «سالن ناخن‌آرایی بالای شهر»، نژاد و طبقه و جنسیت یا یکدیگر تلاقی می‌کنند تا شکلی از کار روی بدن بیافرینند که روح و جسم را می‌نوازد و با انتظارات زنان سفیدپوست و متخصص برای دریافت خدمات دلسوزانه و دقیق خوانایی دارد. انتظارات این گونه زنان برای ماساژها، پاکیزگی، تماس توأم با ظرافت و گفت‌وگوی دوستانه بسیار بالاست، در حالی که زنان سیاه‌پوست طبقه کارگر در «سالن ناخن‌آرایی پایین شهر» انتظار حداقل ناز و نوازش را دارند و توجه آنها به ظاهر و اصالت و دوام خود کار بر روی ناخن معطوف است. در «سالن ناخن‌آرایی مرکز شهر»، طبقه بر نژاد غلبه دارد، زیرا زنان متعلق به پایگاه‌های اقتصادی اجتماعی متوسط از سفید و سیاه ناخن‌آرایی را حرفه‌ای بی‌معنی به‌شمار می‌آورند و به برداشت‌های سنتی از زنانگی آراسته و نازپرورده وقتی نمی‌نهند. بدین ترتیب، آنها لذت جسمانی و توجه عاطفی در خدمات‌رسانی ممتاز را با راحتی و قیمت پایین کار معمولی روی بدن معاوضه می‌کنند. [...]

این الگوهای خدمات کار روی بدن نمایانگر نابرابری‌های طبقه‌ای و نژادی میان زنان‌اند و آنها را بازتولید می‌کنند. کره‌ای‌های ارائه‌دهنده خدمات یاد می‌گیرند که به نیاز مشتریان سفیدپوست طبقه متوسط و بالا برای نوازش

بگیرد که مستلزم رویارویی مستقیم نباشد و در جاهایی روی دهد که سیاسی به شمار نمی‌آیند.» داد و ستدهایی مربوط به کار روی بدن در سالن‌های ناخن‌آرایی کره‌ای‌ها یکی از چنین مواردی است که در آن این فرضیات و اعمال روزمره را می‌توان دید و شاید از نو تعریف کرد.

پانوش

1. a. b. Hochschild, Arlie. 1983. *The managed heart: The commercialization of human feeling*. Berkeley: University of California Press.
 2. Banner, Lois. 1983. *American beauty*. New York: Alfred A. Knopf.
 - Bordo, Susan. 1993. *Unbearable weight: Feminism, Western culture and the body*. Berkeley: University of California Press.
 - Chapkis, Wendy. 1986. *Beauty secrets*. Boston: South End.
 3. Hooks, Bell. 1981. *Ain't I a woman: Black women and feminism*. Boston: South End.
 1990. *Black looks: Race and representation*. Boston: South End.
 4. Banks, Ingrid. 2000. *Hair matters: Beauty, power, and Black women's consciousness*. New York: New York University Press.
 5. Anderson, Margaret, and Patricia Hill Collins. 2001. *Race, class, and gender: An anthology*. Belmont, CA: Wadsworth.
 6. Baca Zinn, Maxine. 1989. *Family, race, and poverty in the eighties*. *Signs: Journal of Women in Culture and Society* 14:856-74.
 7. Hochschild, Arlie. 1983. *The managed heart: The commercialization of human feeling*. Berkeley: University of California Press.
 8. www.nailsmag.com
 9. a. b. Ong, Aihwa. 1987. *Spirits of resistance and capitalist discipline: Factory women in Malaysia*. Albany: State University of New York Press.
 - nail salons. Race, Gender, and Class* 4:143-64.
 10. جنسیت و جامعه، شماره 824، دسامبر 2003.
 11. a. b. Nakano Glenn, Evelyn. 1992. *From servitude to service work: Historical continuities in the racial division of paid reproductive labor*. *Signs: Journal of Women in Culture and Society* 18:1-43.
- "The Managed Hand: The Commercialization of Bodies and Emotions in Korean Immigrant-Owned Nail Salons". *Gender and Society*: Vol. 17, No. 6 (Dec., 2003), pp. 820-839. Sage Publications, Inc. Reprint permission by Sage Publications.

و بی‌پشتوانه (همچون بچه‌داری، نگهداری از سالمندان، پرستاری، خدمتکاری) را زنان مهاجر رنگین‌پوست پر می‌کنند. این پژوهش نشان داده است که چگونه در روندی مشابه با دینامیسم کالایی‌شدن کار خانگی و واگذاری آن در ازای دستمزدهای پایین به زنان محروم، خدمات بدنی و کار عاطفی همراه با آن (آنچه که من تحت عنوان کار روی بدن از آن یاد کرده‌ام) به‌گونه‌ای فزاینده تجاری شده و برچسب کار زنان مهاجر متعلق به نژادهای دیگر را بر آن زده‌اند.

[...] گرچه کانون تمرکز این مقاله در مورد پژوهش من در باره سالن‌های ناخن‌آرایی است، مفهوم کار روی بدن را می‌توان در مورد بسیاری از دیگر مشاغل، به‌ویژه مشاغل خدماتی عمدتاً زنانه، که در آنها خدمات‌دهندگان و مشتریان از نژادها و خاستگاه‌های گوناگون طبقاتی‌اند، به کار برد. از آن جمله آرایش‌گرها، ماساژورها، پرستاران بچه، پرستاران، پزشکان، مربیان خصوصی و روسپیان.

سرانجام، این مقاله، برای ترسیم پیچیدگی نژادی و جنسیتی و طبقاتی کار روی بدن، بر هسته مرکزی دگرگونی اجتماعی که در چانه‌زنی بر سر تعامل‌های خدماتی میان زنان طبقات مختلف با خاستگاه‌های نژادی و قومی و پایگاه‌های مهاجرتی گوناگون نهفته است تأکید می‌کند. این تعامل‌ها، در عین حال که اغلب ساختارهای قدرت و امتیاز را تقلید می‌کنند، امکان چون و چرا کردن درباره این ساختارها را هم فراهم می‌آورند.

صاحب کره‌ای سالن ناخن‌آرایی در مرکز شهر می‌آموزد که در برابر مشتریان سیاه‌پوست طبقه کارگر با احترام و قدرشناسی رفتار کند. ناخن‌آراییان کره‌ای سالن‌های بالا شهر معلومات و تخصص‌شان را به رخ مشتریان سفیدپوست طبقه متوسط خود می‌کشند. در خدمات سطح معمولی سالن‌های ناخن‌آرایی در پایین شهر با زنان طبقات و نژادهای مختلف برخورد یکسانی می‌شود.

از دیدگاه مشتری، مراجعه هفتگی به سالن ناخن‌آرایی محلی می‌تواند درسی باشد برای ارتباط با زنانی از پایگاه اجتماعی اساساً متفاوتی که در لایه اجتماعی خودش به ندرت می‌توانست با آنها ارتباط برقرار کند. از آنجایی که این تعامل‌های عاطفی و جسمانی نمایانگر نظام‌های بزرگ‌تر منزلت و قدرت‌اند، زنان با بازنویسی قواعد احساسی ناگفته حاکم بر این تعامل‌ها می‌توانند گام‌های کوچک اما مهمی در ایجاد روابط بیش از پیش برابر با زنان دیگر بردارند. ناکانو گلن^{۱۱} نوشته: «مبارزه با سلسله‌مراتب‌های نژاد و جنسیت شاید نیاز به چون و چرا درباره فرضیات و اعمال روزمره داشته باشد و شکل‌هایی به خود



ماریا اریکسون باز و ماریا استیرون
مترجم: هستی شمیرانی
لینک مطلب

تجاوز جنسی؛ بازسازی مردانگی

«شکست»‌هایشان در رسیدن به بعضی مفاهیم ایده‌آل شده از مردانگی دگرجنس‌گرایانه را، دلیلی برای تجاوزشان ابراز کرده‌اند. سربازان ناهماهنگی میان تجارب واقعی خود و انتظاراتی که از خودشان به عنوان سرباز/مرد در نیروهای مسلح داشته‌اند را، دلیلی برای رشد استیصال، اضطراب، چانه‌زنی و تمایل پنهان به خشونت جنسی دانسته‌اند.

[...] در مجموع سربازان میان تجاوزهای «قابل قبول» یعنی تجاوزهایی که از نظر اخلاقی قابل دفاع، از لحاظ اصولی پسندیده و در جامعه پذیرفته شده (یعنی در نظر آنها واقعاً تجاوز به حساب نمی‌آید) با تجاوزهای «شیطانی» و غیرقابل قبول ولی همچنان «قابل درک»، تمایز قائل می‌شوند. هرچند که این تمایزها چندان واضح نیستند.

[...] اکثر پژوهش‌گرانی که درباره موضوع تجاوز، به‌ویژه تجاوز نظامی تحقیق می‌کنند، تجاوز را از نیازهای جنسی «طبیعی» جدا می‌کنند و آن را به عنوان رفتاری خشونت‌آمیز و تهاجمی دسته‌بندی می‌کنند که از گفتمان‌های تبعیض جنسی که در سطح عمومی‌تر جامعه رواج دارند، نشأت می‌گیرد.^۲ گفتمان‌های تبعیض جنسی که می‌توان گفت وقوع تجاوز را توجیه می‌کنند، به طور خاص، زمانی خطرناک و شایع می‌شوند که با سایر روابط قدرت ترکیب می‌شوند و خشونت مردانه را که ذاتاً در نبرد نظامی و مسلحانه وجود دارد، تشدید می‌کنند.

[...] تأکید پژوهش‌ها- به جای در نظر گرفتن ارتش به عنوان مکانی که به‌واسطه آن پسران می‌توانند توان بالقوه مردانه‌شان را به فعلیت درآورند- بر این است که چگونه مردان/پسران (و زنان/دختران) یاد می‌گیرند که در ارتش «مردانه» و خشن باشند؛ مخصوصاً با روش‌هایی که طراحی شده‌اند تا سربازانی بسازند که قادر (و مایل) به کشتار برای حمایت از دولت/ملت هستند.^۳ نظامی‌کردن، در کل، منوط به تولید انواع مردانگی‌های خشن دگرجنس‌گرایانه (هم در سطح ژنرال‌ها هم در سطح سربازان صفر) است؛ سلسله مراتب طبقاتی، قومی و نژادی «در بخش عمده‌ای از سلسله مراتب نظامی تنیده شده‌اند.»^۴

[...] با این حال، مردانگی‌های نظامی شده (و اسطوره‌ای شده و وعده‌ها و حقوقی که با دستیابی به این مردانگی‌ها اجین هستند) به ندرت با تصور از خود، تجربه و یا با شرایط واقعی زندگی مردان نظامی هم‌خوانی پیدا می‌کند. ۵. بنابراین، لازم است تا شکندگی و، در حقیقت، غیرممکن بودن مردانگی نظامی‌شده همواره از طریق فعالیت‌های نهادی نظامی و در

[...] گزارش‌ها از بی‌رحمی و حجم عظیم خشونت جنسی توسط نیروهای دولتی و اعضای گروه‌های شورشی در جمهوری دموکراتیک کنگو خبر می‌دهند. دامنه وسیع این خشونت جنسی و وحشت به‌جامانده از آن در جریان درگیری نظامی و مرحله برقراری صلح، قطعاً هشدار می‌دهد به سیاست‌گذاران جهان و کنشگران است.

[...] علی‌رغم توجه اخیر به مسئله «تجاوز در جنگ» به عنوان بخشی از یک مسئله جهانی و همچنین مسئله‌ای که در شرایط خاص محلی جمهوری دموکراتیک کنگو به وقوع پیوسته و همچنان نیز در حال رخ دادن است، این مسئله کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

[...] تمرکز اکثر پژوهش‌ها و گزارش‌های مربوط به جنسیت و جنگ - مخصوصاً در آفریقا و جمهوری دموکراتیک کنگو - بر زنان به عنوان قربانیان جنگ و خشونت جنسی از نقطه نظر زنان قربانی بوده است. اما به این موضوع که مرتکبان چگونه جنایت‌های خشونت‌بارشان را می‌بینند، کمتر توجه شده است.

[...] در این مقاله گفتمان‌های مربوط به خشونت جنسی و مردانگی در میان یکی از اصلی‌ترین گروه‌هایی که مرتکب خشونت جنسی شده‌اند - یعنی ائتلاف جدید نیروهای مسلح دولتی در جمهوری دموکراتیک کنگو - بررسی شده و به طور خاص، شیوه صحبت کردن سربازان در مورد تجاوز مورد توجه قرار گرفته است. بسیاری از پاسخ‌گویان به وضوح نشان دادند که با وجود صحبت‌های کلی‌شان در مورد این مسئله بخشی از صحبت‌هایشان برآمده از تجارب شخصی است. هدف اصلی ما آزمون گفتمان‌های غالب درباره متجاوزان و تجاوز به شکلی که در متن صحبت‌های سربازان بازنمایی شده، بوده است. هرچند عموماً پذیرفته شده که نیروهای مسلح جمهوری دموکراتیک کنگو مسئول بخش زیادی از خشونت جنسی هستند که توسط مردان مسلح اعمال شده است با این حال تخمین دقیق تعداد موارد، بسیار دشوار است. آمار جمع‌آوری شده توسط سازمان ملل و دیگر آژانس‌های بین‌المللی ناقص و اغلب متناقض هستند. با این وجود، نمودارهای هیئت حافظ صلح سازمان ملل در کنگو (موناک) نشان می‌دهند که نیروهای مسلح جمهوری دموکراتیک کنگو مسئول نزدیک به ۴۰ درصد خشونت جنسی در نیمه اول سال ۲۰۰۷ بوده‌اند. (۲۳ درصد خشونت‌ها توسط نیروهای پلیس و ۳۷ درصد توسط گروه‌های نظامی و سایرین انجام شده است).^۱

[...] همانگونه که خواهیم دید، سربازان به روشنی ناتوانی‌هایی

گرچه برخی سربازان گفته‌اند که زنان هم می‌توانند در ارتش نقش ایفا کنند، اما از نظر آنها این نقش به حوزه زنانه شده نیروهای مسلح مثل بهداشت، خدمات اجتماعی، امور اداری، آشپزی و غیره محدود می‌شود

نظامی‌ها و پلیس شاید در بخش پایانی دوران موبوتو شایع‌تر از امروز بود. پلیس و ارتش به علت سوءاستفاده طولانی از قدرت، مشروعیت اندکی در نزد شهروندان دارند. از پلیس و سربازان اغلب با عنوان «دزدها» یاد می‌شود. این مشروعیت اندک تأثیر منفی بر روحیه تازه واردان در نیروهای ارتش و پلیس دارد که در کنار شرایط سخت اقتصادی چرخه منفی‌ای تولید می‌کند که باعث افزایش خصومت بین شهروندان و نظامیان شده است.

[...] بخش اول مصاحبه‌هایی که انجام دادیم بر این مسئله تأکید داشت که که سرباز موفق / خوب بودن به چه معناست و چه ملزوماتی دارد. بخش دوم مصاحبه درباره فهم این سربازان از مردانگی و زنانگی در دیدگاه یک سرباز بود که با بحثی در مورد خشونت جنسی به پایان می‌رسید. سربازان به سؤالات ما در مورد خشونت‌های جنسی به شکل کلی پاسخ دادند بدون اینکه مستقیماً اقرار کنند که خودشان مرتکب چنین جرایمی شده‌اند. ما فرض کردیم که پرسیدن سؤال مستقیم در مورد خود آنها فایده‌ای نخواهد داشت، با این وجود، طرز صحبت آنها درباره موارد خاص تجاوز نشان می‌داد که از تجارب شخصی یا حداقل خیلی نزدیک صحبت می‌کنند.

[...] ایده‌آل اصلی مردانگی - که سربازان برای توضیح خشونت جنسی از آن استفاده می‌کردند - مرد جنگ‌جو با قدرت جنسی (دگرجنس‌گرایانه) بالا بود. «نیاز جنسی» مردانه به عنوان یک نیروی محرک طبیعی، ذاتی و مسلم تلقی می‌شد که باید توسط زنانی «ارضا» شود که وظیفه‌شان ارضای همین این نیازها است. این طرز تلقی از مردانگی در سایر نهادهای نظامی در سرتاسر دنیا مشابه و مرسوم است.

گرچه برخی سربازان گفته‌اند که زنان هم می‌توانند در ارتش نقش ایفا کنند، اما از نظر آنها این نقش به حوزه «زنانه شده» نیروهای مسلح مثل بهداشت، خدمات اجتماعی، امور اداری، آشپزی و غیره محدود می‌شود.^۷ برخی سربازان توضیح دادند که فرماندهی و جنگ نیاز به قابلیت‌هایی دارد که به شکل کلیشه‌ای مردانه تلقی می‌شوند اینکه بتوانی قاتلی شجاع، خونسرد و قوی باشی.^۸

حضور زنان در ارتش باید به گونه‌ای توجیه شود که ساختار فرماندهی و نبرد به عنوان حوزه‌ای مردانه (و اساساً دگرجنس‌گرا) را تهدید نکند. بنابراین، سربازان مصاحبه‌شده، سربازان زن را یا «مردگونه» تعریف می‌کردند یا به شکلی «زنانه‌ای» فاقد ارزش و اعتبار. سربازان مصاحبه‌شده برای این کار چند شیوره به کار می‌بردند: انکار زنانگی سربازان زن آن‌گونه که در فضای

نمودهای فردی این مردانگی مخفی نگه داشته شود. همان‌گونه که خواهیم دید، این دست تلاش‌ها اغلب با شکست همراه هستند.

[...] از زمان دولت آزاد کنگو، مردم کنگو نصیبی از منابع طبیعی گسترده‌شان نبرده‌اند. در عوض، آنها از سلسله نامنقطع حکومت‌های استعماری به شدت خشن و همچنین ۳۲ سال دیکتاتوری نظامی رژیم موبوتو تحت حمایت ایالات متحده رنج برده‌اند. زمانی که لارن کایبلا در می ۱۹۹۷ حکومت موبوتو را با کمک رواندا، اوگاندا، آنگولا و بروندي سرنگون کرد، امیدهای زیادی برای بهبود اوضاع به‌وجود آمد. متأسفانه این فرصت از بین رفت و در سال ۱۹۹۸ متحدان اصلی کایبلا - رواندا و اوگاندا - دشمن او شدند. کشور در میانه مرگبارترین درگیری پس از جنگ جهانی دوم که در آن هفت ارتش خارجی و بسیاری گروه‌های شبه‌نظامی مشارکت داشتند، قرار گرفت. رقابت بیرونی و درونی بر سر منابع طبیعی گسترده کنگو، اضمحلال تدریجی نقش دولت و اقتصاد پیشین در طی ۴۰ سال، علاوه بر فقر فراگیر به حاد شدن درگیری‌ها انجامید. از این درگیری، اغلب، به عنوان «اولین جنگ جهانی» آفریقا یاد می‌کنند که منجر به کشته شدن پنج میلیون و چهارهزار نفر شد.^۶ در دوره پس از انتخابات، خشونت در بخش‌های شرقی جمهوری دموکراتیک کنگو افزایش یافت، که موج جدیدی از بی‌خانمانی را به‌وجود آورد. احساس فراگیر ناامنی با ماندن گروه‌های شبه‌نظامی (عمدتاً در شرق) و ورود جنگجویان شبه‌نظامی هوتو/رواندا و شورشیان موسوم به کنگره ملی برای دفاع از مردم (به فرماندهی ژنرال ان اکوندا که ادعا می‌کند از قبیله‌اش، توتسی، در مقابل حملات شبه نظامیان هوتو حمایت می‌کند) و شورشیان مایی-مایی تقویت می‌شود.

[...] گرچه به نظر می‌رسد نظامیان قبلاً در سطح وسیع مرتکب خشونت جنسی نشده‌اند، ماموران امنیتی اغلب شهروندان غیرنظامی را آزار و اذیت می‌کردند. البته باید به خاطر داشت که سازمان امنیت در جمهوری دموکراتیک کنگو مدت‌هاست که ناکارآمد است. آزار و اذیت‌ها، شامل تحمیل مالیات و جریمه‌های غیرقانونی، دزدی آشکارا از مردم و خشونت فیزیکی (به‌خصوص در سال‌های آخر رژیم که موقعیت ارتش و پلیس در خطر بود و مثلاً دیگر حقوق دریافت نمی‌کردند) ارتش و پلیس می‌شد که آشکارا و غیرآشکارا تشویق می‌شدند تا خودشان معاش خود را تأمین کنند؛ همان‌گونه که در این ضرب‌المثل خلاصه شده است: «شهروندان مزرعه ذرت ارتش هستند». در واقع، و برخلاف آنچه گاهی تصور می‌شود، در مناطق غیر جنگی، آزار و اذیت

سربازان به روشنی ناتوانی‌ها یا شکست‌هایشان در رسیدن به بعضی مفاهیم ایده‌آل شده از مردانگی دگرجنس‌گرایانه را دلیلی برای تجاوزشان ابراز کردند

غیرنظامی درک می‌شود (برای مثال، پاکدامن، مطیع و سربه‌زیر)؛ تبدیل کردن سربازان زن به «مرد» معرفی سربازان زن به عنوان فرصت‌طلبان جنسی به جای سرباز («آنها تنها بدکاره‌هایی هستند که به دنبال مشتری می‌گردند»); انکار کردن سربازان زن به عنوان سربازان واقعی که می‌توانند «از پس جنگ برآیند» («بیوه‌های فقیری هستند در جست‌وجوی معاش»). سربازان مصاحبه‌شده، از طریق این استراتژی تلاش می‌کردند تا روند زنانه‌سازی حوزه نبرد را که با ورود زنان به فضای نظامی تحمیل شده است «معکوس» کنند به این ترتیب آنها توأم شدن مفهوم «زن» و «سرباز» را «قابل‌تحمل‌تر» می‌کردند و در نتیجه مردانگی‌شان با حضور بدن‌های زنانه در محدوده‌ای که «مردانه» و منحصر به مردان دگرجنس‌گرا تصور می‌شد، مورد تهدید قرار نمی‌گرفت.

دگرجنس‌گرایی مردانه مطلق در حوزه نبرد مستلزم این بود که حواس جنگجویان شجاع با نیازهای جنسی «طبیعی» شان پرت نشود. بنابراین، جنگیدن شجاعانه مستلزم ارضاء جنسی بود. در برخی موارد، سربازان مرد حضور زنان در میدان نبرد را دقیقاً به دلیل کارکردشان در فراهم کردن لذت جنسی در شرایط کمبود رابطه جنسی «عادی» مطلوب می‌دانستند. یک بار یک گروه‌یابان مرد، بودن در میدان جنگ را به بودن در «بیابان» تشبیه کرد؛ عطش جنسی مردانه همراه با در دسترس نبودن زنان، سربازان را تشنه و نیازمند می‌سازد.

[...] موضوع دیگری که از سوی سربازان برای توجیه خشونت جنسی بیان شد، رابطه میان «مرد بودن» و پول و ثروت بود. در نگاه مصاحبه‌شوندگان، مرد بودن با نان‌آور بودن نه تنها تأمین پول و هدایا برای یک معشوق موقتی بلکه تأمین یک خانواده—گره‌خورده بود. علاوه بر این، از مصاحبه‌ها چنین برمی‌آمد که ارزش، برتری و حق تصمیم‌گیری مرد به میزان زیادی به نقش او به عنوان نان‌آور وابسته است. مردی که وظایفش را انجام ندهد نه تنها مردانگی‌اش خدشه‌دار می‌شود بلکه کمتر می‌تواند از زنش انتظار فرمانبرداری داشته باشد.

[...] بسیاری از سربازان ابراز ترس می‌کردند که زنان‌شان برای تأمین معاش سراغ مردان دیگری بروند. این شک و استیصال که از «ناتوانی در تأمین معاش خانواده مثل یک مرد واقعی» و (به قول آنها) «وفادار نگه داشتن زنان» ناشی می‌شود بیانگر تصویری منفی و جنسی‌شده از زنان است. به‌طور کلی، زنان در مصاحبه‌ها فرصت طلب و غیر قابل اعتماد تصویر شده‌اند. سربازان گفته‌اند که اگر زنی که فرصت‌های بهتری برایش وجود داشته باشد، حتماً مرد فعلی‌اش را ترک یا به او خیانت می‌کند. یا در صورتی که سرباز باشد، با دشمن بر علیه مردش دست‌به‌یک می‌کند.

[...] این مردانگی متزلزل با نوعی از زنانگی همراه شده است که درعین ضعیف و فرودست بودن خائن است. به این ترتیب، سربازان زمینه را برای

معنا بخشی به خشونت جنسی که مرتکب شده‌اند فراهم می‌کنند. [...] مصاحبه‌شوندگان از فقر و رنج را به عنوان عامل اصلی خشونت جنسی نام برده‌اند و فقر به اشکال مختلفی در داستان‌های آنها ظاهر می‌شود: به عنوان مانعی که آنها را از داشتن رابطه جنسی باز می‌دارد و مجبورشان می‌کند که از زور استفاده کنند؛ به عنوان استیصال و خشمی که در آسیب زدن و آزار رساندن نمود پیدا می‌کند. آنها همچنین در مورد «جنون جنگ» صحبت می‌کنند که در میلی عمومی به خراب کردن و کثیف کردن جلوه می‌کند و در میدان جنگ آرمانی مردانه اشکال جنسی‌شده به خود می‌گیرد.

درک اینکه چرا سربازان در جمهوری دموکراتیک کنگو تجاوز می‌کنند (یا می‌کردند) تحلیل‌های ساده و تقلیل‌گرایانه را نقض می‌کند. روایت‌های سربازان حاکی از ابهام و دوگانگی است، به این معنا که در مواردی، با در نظر گرفتن نیاز مبرم و رنجی که احساس می‌کنند، تجاوز را به عنوان عملی «عادی» توجیه می‌کنند و در مواردی دیگر آن را «شیطانی» و نادرست می‌دانند.

سربازان برای توجیه اخلاقی تجاوز آن را به دو گونه متمایز می‌کنند. تجاوز «عادی» که حاصل شهوت و نیاز مبرم است و در روایت‌های سربازان اخلاقاً قابل قبول شمرده می‌شود؛ و تجاوزی که شیطانی و غیر انسانی و مرتبط با وحشی‌گری و خشونت است (هرچند با توجه به شرایط آنها که در نهایت خارج از مسئولیت فردی‌شان است «قابل درک» است). در واقع، پاسخ فوری به این سؤال که «چرا خشونت جنسی؟» این بود که «اشکال گوناگونی از تجاوز وجود دارد» یا «همه تجاوزها مشابه نیستند». گرچه در بسیاری از روایت‌ها تفاوت‌های آشکار میان این دو «گونه» از تجاوز گاهی محو می‌شد. با این وجود، سربازان تلاش می‌کردند تا خطوط تمایزی را میان این «گونه‌ها» حفظ کنند و به این وسیله خود و همکارانشان را که مرتکب «تجاوزهای شهوانی» شده‌اند با توجه به شرایطشان «عادی» به شمار آورند، ضمن اینکه از تجاوز «خشن/شیطانی» اعلام برائت می‌کنند.

[...] همچنین سربازان زن در صحبت‌هایشان درباره تمایلات جنسی و تجاوز (به زنان غیرنظامی) به بازتولید ساخت‌های غالب از مردانگی غالب تمایل داشتند. این نکته را باید در نظر داشت که تجاوز، به نظر سربازان زن مصاحبه شده، مشکل بزرگی در داخل ارتش نیست. آنها توضیح دادند که گرچه سربازان زن اغلب مورد آزار و اذیت جنسی قرار می‌گیرند، تجاوز به آنها خیلی نادر است. آنها همچنین بر حق سربازان مرد برای ارضای نیازهای جنسی‌شان را صحنه می‌گذاشتند (و حتی از آن دفاع کردند) و وقوع تجاوز را به کمبود روابط «عادی» ربط می‌دادند که ناشی از ناتوانی اقتصادی مردان و عدم دسترسی مدام‌شان به زنان برای کاهش فشارهای جنسی مربوط است.

[...] «تجاوز» حاصل از این شرایط هرچند شاید ناخوشایند باشد اما عملی غیر اخلاقی دانسته نشده است و «متجاوز» از هر جرمی، به جز قربانی شرایط

سربازان به‌طور دائم آشکارا با این احساس درگیر بودند که تجاوز، حتی تجاوز شهوانی، هم ممنوع است و هم نادرست

بودن، تبرئه شده است. ... تمایزی که سربازان بین تجاوز «شیطانی» و تجاوز «عادی» قائل می‌شوند ظاهراً واضح است. آنها توضیح دادند که تجاوز «شیطانی» ناشی از احساس رهاشدگی اخلاقی است که از شرایط جنگ‌افروزی و خشونت‌های در آن زندگی می‌کنند ناشی می‌شود؛ رفتارهایی که تا پیش از آن غیرقابل تصور بودند در فرآیند غیرانسانی شدن و «عادی‌سازی» خشونت و کشتار، امکان‌پذیر و حتی بی‌اهمیت می‌شوند. به این معنا، دلایلی که سربازان برای رفتارهایشان می‌آورند، با این مفهوم که ظاهراً خشونت سیر حرکت خود را خلق می‌کند و مشروعیت اخلاقی برای خود دست و پا می‌کند مربوط است. سربازان این گونه تجاوز را به دلیل میزان وحشی‌گری، و مهم‌تر از آن، به دلیل نیاتی که در پس آن وجود دارد «شیطانی» به‌شمار می‌آوردند. تجاوزهای «شیطانی» نمونه‌های خشونت جنسی فوق‌العاده وحشیانه هستند که به نقص عضو و گاهی کشته‌شدن قربانی می‌انجامند.

پانوش

1. According to the data compiled by MONUC, 14,000 new cases were recorded in 2005 and 13,000 in 2006. In all, 4,500 cases of sexual violence were reported between January and June 2007, in South Kivu alone (Ertu 2008). As most observers conclude, it is nearly impossible to get information on the real number of cases. Most assume that the real number is much higher than those cited here, since many victims live in inaccessible areas and many women are afraid to report rapes because of the stigma and fear of revenge from the perpetrators (Erturk 2008). However, at the same time it is difficult to say for sure whether sexual violence has actually increased, as is suggested by the statistics available, or if the increasing rates are a reflection of more cases now being reported

2. Brownmiller, Susan. 1976. *Against Our Will: Men, Women, Rape*. Harmondsworth: Penguin.

3. see e.g., Connell 1995; Ehrenreich 1997; Enloe 1990, 2000, 2007; Goldstein 2001; Higate and Hopton 2005; Morgan 1994; Pin-Fat and Stern 2005; Price 2001; Shepherd 2007; Stern and Nystrand 2006; Stern and Zalewski 2009;

4. Enloe 2000, 152; see also Higate 2004; Higate and Hopton 2005.

5. Witworth, Sandra. 2004. *Men, Militarism, and UN Peacekeeping: A Gendered Analysis*. Boulder: Lynne Rienner.

6. International Rescue Committee (IRC). 2008. *Mortality in the Democratic Republic of Congo: An Ongoing Crisis*. New York: International Rescue Committee.

7. Enloe, Cynthia. 1990. *Bananas, Beaches and Bases: Making Feminist Sense of International Politics*. Berkeley: University of California Press. Enloe, Cynthia. 1993. *The Morning After: Sexual Politics at the End of the Cold War*. Berkeley: University of California Press. Enloe, Cynthia. 2000. *Manoeuvres: The International Politics of Militarizing Women's Lives*. Berkeley: University of California Press

8. Nadelson, Theodore. 2005. *Trained to Kill: Soldiers at War*. Baltimore: Johns Hopkins University Press.

9. Eriksson Baaz, Maria. 2005. *The Paternalism of Partnership: A Postcolonial Reading of Identity in Development Aid*. London and New York: Zed Books.

“Why Do Soldiers Rape? Masculinity, Violence, and Sexuality in the Armed Forces in the Congo (DRC),” *International Studies Quarterly* 53, 2009. Reprint Permission by John Wiley & Sons.

... در اینجا تجاوز عمدتاً نتیجه استیصال و خشمی است که از فقر و نادیده گرفته شدن ناشی می‌شود: سرخوخته الف، مرد: این رنج است که ما را مجبور به تجاوز می‌کند. رنج. اگر من صبح از خواب بیدار شوم و حالم خوب باشد، چیزی برای خوردن داشته باشم، زخم من را دوست داشته باشد، آن وقت آیا چنین کارهایی خواهم کرد؟ اما امروز من گرسنه‌ام، دیروز گرسنه بودم، فردا گرسنه خواهم بود. رده بالایی‌ها به ما خیانت می‌کنند. ما هیچ چیز نداریم.^۹

[...] علاوه بر این، سربازان در ادامه توضیحات‌شان درباره خشونت جنسی نسبت به غیرنظامیان، اغلب بر «جنون جنگ» و مصرف مواد مخدر تأکید می‌کردند.

[...] سربازان توضیحاتی را برای وقوع خشونت جنسی و تجاوز در روایت‌هایشان ارائه می‌دادند که به‌طور موثری هم خشونت مرتکب شده را «عادی‌سازی» می‌کرد و هم آن را «استثنایی» و نتیجه شرایط غیرعادی جنگی و محرومیت جلوه می‌داد. بنابراین، روایت‌های سربازان ظاهراً در جهت مبرا کردن آنها از مسئولیت اخلاقی بود. البته این استراتژی کاملاً موفق نبود. سربازان به‌طور دائم آشکارا با این احساس درگیر بودند که تجاوز، حتی تجاوز «شهوانی»، هم ممنوع است هم «نادرست».

[...] شهادت‌های سربازان نشان می‌دهد که توضیح تجاوز در جمهوری دموکراتیک کنگو به شیوه تقلیل‌گرایانه مساله‌ساز است، چه به عنوان یک جنبه غیرقابل اجتناب از جنگ چه عنوان یک «سلاح جنگی»؛ گویی اینکه چنین توضیح ساده‌ای می‌تواند برای فهم روابط بیشمار قدرت که زمینه‌ساز خشونت جنسی هستند کافی است.

[...] سربازان می‌گفتند که انگیزه‌شان برای اعمال خشونت ناهماهنگی میان تجارب زندگی‌شان از یک سو و اشتیاق‌شان برای دستیابی به موقعیتی ناممکن است. در این وضعیت «غیرعادی» سربازان همچنان تلاش می‌کنند تا به



واندانا شیوا
مترجم: نسیم گل‌کو
لینک مطلب

تهدید زنانگی در سیاست توسعه

است که نظام علم غالب نه به عنوان نیرویی رهایی‌بخش برای کل بشر (گرچه خود را در قالب بهبود جهان‌شمول انواع موجودات توجیه می‌کند)، که به عنوان پروژه‌های مردانه و مردسالارانه به میدان آمده است؛ پروژه‌ای که مستلزم انقیاد هم زنان هم طبیعت است.

«ما کاری می‌کنیم که درخت‌ها و گل‌ها دیرتر یا زودتر از فصل واقعی‌شان بارور شوند، و سریع‌تر و بیشتر از حالت طبیعی‌شان بار بدهند. ما آنها را بسیار بیشتر و بزرگ‌تر از حد طبیعی‌شان می‌کنیم؛ کاری می‌کنیم که میوه‌های‌شان بزرگ‌تر و شیرین‌تر و در طعم و بو و رنگ و شکل متنوع‌تر شود»^۱ برای فرانسویس بیکن، طبیعت دیگر «مادر طبیعت» نبود؛ بلکه طبیعتی زنانه بود که تحت انقیاد ذهنیتی مردانه درآمد بود.^۲ همان‌طور که کارولین مرچنت اشاره می‌کند، این تغییر طبیعت از مادری زنده و پرورش‌دهنده به ماده‌ای بیجان و مرده و قابل دست‌کاری آشکارا با استثمار موجود در برنامه کار سرمایه‌داری در حال رشد خوانایی داشت. «کسی به آسانی نمی‌تواند مادری را بکشد، امعا و احشا او را بکاود و یا بدن او را تکه‌تکه کند.»^۳ اما تصاویر سلطه و تسلط ساخته و پرداخته طرح فرانسویس بیکن و انقلاب علمی جایی برای حیا نگذاشت و چون مجوزی فرهنگی برای لخت کردن طبیعت عمل کرد.

علم مدرن فعالیتی آگاهانه جنسیتی شده و مردسالارانه بود. همان‌طور که طبیعت بیشتر و بیشتر به عنوان زنی که باید به او تجاوز شود دیده می‌شد، جنسیت هم بیشتر بازتولید می‌شد. علم به عنوان ماجراجویی‌ای مردانه مبتنی بر انقیاد طبیعت زنانه و جنس زن، از دو قطبی شدن جنسیت حمایت می‌کرد. مردسالاری به عنوان قدرت علمی و فنی جدید نیازی سیاسی برای سرمایه‌داری صنعتی جدید بود. ایدئولوژی علم در حالی که از یک طرف مجوز لخت کردن طبیعت را فراهم می‌آورد، از طرف دیگر وابستگی زن و اقتدار مرد را توجیه می‌کرد. علم و مردانگی در سلطه بر طبیعت و زنانگی با هم شریک بودند و ایدئولوژی‌های علم و جنسیت، یکدیگر را تقویت می‌کردند. جنون جادوگرکشی که هدفش نابودی زنان صاحب دانش و تخصص در اروپا بود، در همان دو قرن اتفاق افتاد که انقلاب علمی واقع شد.

مادر-زدایی از طبیعت از طریق علم مدرن و در هم تنیده شدن دانش و قدرت، همزمان مبنای انقیاد زنان و غیراروپایی‌ها بود. رابرت بویل، دانشمند معروف و مدیر کمپانی نیوانگلند، ظهور فلسفه مکانیکی را نه تنها ابزار قدرتی برای سلطه بر طبیعت بلکه، برای سلطه بر ساکنین بومی آمریکا می‌دانست. او صراحتاً نیت خود را در سرخپوستان نیوانگلند از باورهای ابلهانه‌شان

سیاست حیات که در آن اصل زنانگی در کانون توجه است، فرضیات بنیادین اقتصاد سیاسی و نیز علم روندهای تهدیدکننده حیات را به چالش می‌کشد. توسعه نامناسب، به‌لحاظ نظری، مبتنی بر مقوله‌بندی تقلیل‌گرایانه عمل و اندیشه علمی است، از این طریق است که خود را موجه جلوه می‌دهد. از نظر اقتصادی و سیاسی، هر پروژه‌ای که خصلتی چندپاره دارد و زنان را از فرآیند فعالیت تولیدی حذف می‌کند، با به‌کارگیری مفاهیم تقلیل‌گرایانه علمی جلوه داده می‌شود تا به همانندسازی، مرکزگرایی و کنترل تحقق ببخشد. براین اساس، توسعه چیزی نیست جز به‌کارگیری «کشاورزی علمی»، «دامداری علمی»، «مدیریت علمی آب» و غیره. گرایش‌های تقلیل‌گرا و جهان‌شمول در چنین «علمی» در جهانی که ذاتاً به هم مرتبط و در عین حال متنوع است، خشن و مخرب می‌شود. در این میان، اصل زنانگی نقش یک مقوله و دسته‌بندی جایگزین را می‌یابد؛ دسته‌بندی‌ای که مبتنی است بر فهمی مسالمت‌آمیز از جهان است که در آن به‌گونه‌ای عمل می‌کند که پیوندهای درونی و تنوع طبیعت را حفظ کند. [...]

بنابراین «توسعه» یگانه منبع خشونت علیه زنان و طبیعت نیست. در سطحی عمیق‌تر، دانش علمی‌ای که توسعه بر آن مبتنی است، خود منبعی برای خشونت است. علم تقلیل‌گرای مدرن، مانند توسعه، پروژه‌های مردسالارانه از کار درمی‌آید که هم زنان متخصص را حذف می‌کند و هم شیوه‌های فهم کل‌گرا و زیست‌محیطی درک و احترام به روندهای طبیعت و پیوندهای متقابل‌شان را تحت عنوان «علم» نادیده می‌گیرد.

< علم مدرن به مثابه پروژه مردسالاری

علم مدرن به عنوان نظامی از دانش عرضه می‌شود که جهان‌شمول و از لحاظ ارزشی بی‌طرف است و با جهان‌شمولی و بی‌طرفی ارزشی‌اش، و به واسطه منطق روش‌اش برای دستیابی به ادعاهای عینی در مورد طبیعت جانشین همه نظام‌های دیگر دانش و باور می‌شود. حال آن‌که، جریان غالب علم مدرن، یعنی پارادایم تقلیل‌گرا و مکانیکی، در واقع پاسخی خاص توسط گروهی خاص از مردم است: پروژه مشخص مرد غربی که در طی قرون پانزدهم تا هفدهم میلادی تحت عنوان مشعش «انقلاب علمی» پا به عرصه وجود گذاشت. در سال‌های اخیر، تفکر فمینیستی به این باور رسیده

جادوگرگی در اروپا تا حد زیادی روندی برای نابودی ومشروعیت‌زدایی از تخصص‌های زنان اروپایی بود

پیش آشکار می‌شود که بی‌طرفی علمی در واقع انعکاس ایدئولوژی است و نه تاریخ، و علم مانند بقیه مقولات، برساخته‌ای اجتماعی است. نگاه به علم به منزله پروژه اجتماعی و سیاسی مرد مدرن غربی محصول واکنش‌های کسانی است که جزوی از «طبیعت» و در نتیجه منفعل و بی‌قدرت محسوب می‌شدند: مادر زمین، زنان و فرهنگ‌های به‌استعمار درآمده. از طریق این حاشیه‌هاست که ما سازوکارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی‌ای که به علم کوته‌نظر امکان سلطه داده‌اند، تشخیص می‌دهیم و می‌فهمیم می‌توان سازوکارهای قدرت و خشونت را به‌نفع دانشی غیرجنسیتی و صرفاً انسانی از میان برداشت.

[...] جادوگرگی در اروپا تا حد زیادی روندی برای نابودی و مشروعیت‌زدایی از تخصص‌های زنان اروپایی بود. [...]

در قرن شانزدهم میلادی زنان در اروپا کاملاً از کار در زمینه بهداشت و پزشکی حذف شده بودند، چون «زنان عاقل» از خطر ساحره خوانده شدن بیم داشتند. نوع عمیق‌تر و خشن‌تر حذف دانش و مهارت‌های زنان و همین‌طور فرهنگ‌های قبیله‌ای و دهقانی اکنون از خلال الگوی مردانه علم با نام «توسعه» اعمال می‌شود. [...]

همانطور که کارولین مرچنت اشاره کرده است: «در تحقیق راجع به ریشه‌های بحران زیست‌محیطی کنونی و ارتباط آن با علم و تکنولوژی و اقتصاد، باید در آرایش جهان‌بینی و علمی که از طریق صورت‌بندی واقعیت - به منزله ماشین و نه موجود زنده - سلطه طبیعت و زنان را محدود کرده است» بازنگری کرد. ^۵

رابطه نزدیک بین علم تقلیل‌گرا، مردسالاری، خشونت و منافع در هشتاد درصد تحقیقات علمی که به صنعت جنگ اختصاص دارند، کاملاً مشهود است. بی‌هیچ تعارفی باید گفت که این تحقیقات مستقیماً در پی خشونتی مرگبار هستند؛ خشونت در عصر مدرن که نه تنها علیه نیروهای دشمن که علیه جمعیت بسیار گسترده‌تر شهروندان اعمال می‌شود. [...]

رابطه بین تقلیل‌گرایی، خشونت و منافع، در ساختار تکوین علم مردم‌محور موجود است؛ چرا که تقلیل‌گرایی ذاتی پاسخی معرفتی است به سازمانی اقتصادی که بر پایه استثمار مهارناپذیر طبیعت برای به حداکثر رساندن سود و انباشت سرمایه بنا شده است. [...]

تک تک شرکت‌ها و بخش اقتصادی چندپاره، چه خصوصی چه دولتی، تنها به سود و بازده خود می‌اندیشند. هر شرکت و بخشی بازده خود را از طریق بیشتر کردن میزان نفع و بهره‌اش می‌سنجد؛ فارغ از این که تا چه حد هزینه

درباره سازوکار طبیعت اعلام کرد. ^۴ [...]

امروزه با آگاهی‌های زیست‌محیطی جدید، متخصصان این رشته در سراسر جهان برای یادگیری چگونگی زیستن در هماهنگی با طبیعت به اعتقادات سرخپوستان امریکایی و دیگر بومیان به عنوان منبعی ارزشمند رجوع می‌کنند. امروزه بسیاری در علوم زیست‌محیطی و جنبش‌های زنان هستند که در تمایل رابرت بویل به فرمانروایی مردان سفید بر طبیعت و دیگر انسان‌ها غیرعقلانیت و در سخنان رئیس قبیله سرخپوستی سوماهولا عقلانیت را می‌بینند که می‌گفت: «شما از من می‌خواهید خاک را شخم بزنم؛ آیا باید با چاقو به جان سینه مادرم بیفتم؟ از من می‌خواهید علف‌ها را درو کنم و از آن کاه بسازم و آن را بفروشم تا مثل مردان سفیدپوست پولدار شوم؛ ولی من چطور به‌خودم اجازه دهم که موهای مادرم را از ته بچینم؟» ^۵

در نامه رئیس سیاتل، که الهام‌بخش جنبش‌های زیست‌محیطی شده است، اینطور آمده «ما این را می‌دانیم - زمین به انسان تعلق ندارد، بلکه انسان است که به زمین تعلق دارد. همه چیز به هم پیوسته است، مثل خون که اعضای خانواده را به هم وصل می‌کند. هر چه بر سر زمین بیاید، بر سر فرزندان زمین آمده است. انسان بافنده تور حیات نیست بلکه یکی از تارهای این تور است. هر چه با این تور بکند با خودش کرده است.» [...]

بیش از سه قرن است که تقلیل‌گرایی به‌عنوان تنها روش و نظام علمی معتبر حکمرانی کرده و تاریخ غرب و غیرغرب را تحریف کرده است. علم ایدئولوژی‌اش را در پس عینیت‌گرایی، بی‌طرفی و پیشرفت پنهان کرده است. ایدئولوژی‌ای که ایدئولوژی را پنهان می‌کند، سنت‌های پیچیده و متکثر دانش را به پیکره یکپارچه اندیشه‌ای مبتنی بر جنسیت و طبقه تبدیل کرده است و این سنت خاص را به سنتی برتر و جهان‌شمول تبدیل کرده که باید بر تمامی جنسیت‌ها، طبقات و فرهنگ‌هایی که این سنت به کنترل و انقیادشان کمک می‌کند، تحمیل شود. فراقتنی ایدئولوژیک، علم تقلیل‌گرای مدرن را غیرقابل نقد کرده است. ریشه‌های قوی علم در مردسالاری و در یک طبقه و فرهنگ خاص، در پس ادعای جهان‌شمولی پنهان شده‌اند و تنها از خلال سنت‌های دیگر - سنت‌های زنانه و غیرغربی - است که می‌توان آنها را بازساخت.

این سنت‌های به انقیاد درآمده هستند که بر ما آشکار می‌کند که علم مدرن چه قدر جنسیتی است، چگونه خاص نیازها و امیال فرهنگ‌گالاب غربی است و چگونه نابودی زیست‌محیطی و استثمار طبیعت ذاتاً در منطق آن نهفته است. بیش از

**رابطه نزدیک بین علم تقلیل‌گرا، مردسالاری، خشونت و منافع
در هشتاد درصد تحقیقات علمی که به صنعت جنگ اختصاص
دارند، کاملاً مشهود است**

درباره افسانه‌هایی که خودساخته است برهاند. [...] نردهای اخیر فمینیستی و زیست‌محیطی از علم تقلیل‌گرا عرصه آزمودن باور علمی را به مرزهای جهان فیزیکی گسترش داده است. از نظر اجتماعی، عرصه آزمایش‌ها و باورهای علمی باید از انحصار آنان که متخصص نامیده می‌شوند، فراتر رود و به جهان آنان که به طور نظام‌مند از آن حذف شده‌اند - یعنی زنان، دهقانان و قبایل - تعمیم یابد. [...]

بازسازی فکری اصل زنانگی شرایط جدیدی را برای زنان و فرهنگ‌های غیرغربی پدید می‌آورد که به‌نیروهای تعدیل‌کننده فرهنگ فکری مرگ و دوراندختن که تقلیل‌گرایی می‌آفریند بدل شوند و به کنش‌گران اصلی در برقراری دموکراسی کل حیات عمل کنند.

جنبش‌های زیست‌محیطی در واقع جنبش‌هایی سیاسی هستند برای خلق نظمی مسالمت‌آمیز که در آن برای حفظ گزینه‌های بقا می‌بایست طبیعت را حفظ کرد. این جنبش‌ها کوچک، اما در حال رشد هستند. این جنبش‌ها محلی هستند اما موفقیت‌شان در تأثیرگذاری فراملی است. آنها صرفاً خواهان حق ادامه حیات هستند گرچه در همین مطالبه حداقلی، حق زیستن در جهانی صلح‌آمیز و عادلانه نهفته است.

موفقیت این جنبش‌های پایه‌ای با مساله جهانی ادامه حیات گره خورده است. اگر جهان در سطح جهان‌بینی و سبک زندگی به‌نحوی تغییر نکند که با محیط زیست سازگار باشد، صلح و عدالت کماکان زیرپا گذاشته خواهند شد و دست آخر ادامه حیات بشر به مخاطره می‌افتد.

پانوش

1. Carolyn Merchant, *The Death of Nature : Women, Ecology and the Scientific Revolution*, New York: Harper & Row, 1980, p. 182. Merchant, op. cit., p. 193.

2. F.H. Anderson, (ed.), Francis Bacon: *The New Organon and Related Writings*, Indianapolis: Bobbs-Merrill, 1960, p. 25.

3. Carolyn Merchant, *The Death of Nature : Women, Ecology and the Scientific Revolution*, New York: Harper & Row, 1980, p. 182. Merchant, op. cit., p. 193

4. a. b. Brian Easlea, *Science and Sexual Oppression: Patriarchy's Confrontation with Woman and Nature*, London: weidenfeld and Nicholson, 1981, p. 73

5. Merchant, op. cit., p. 189.

Science, Nature, and Gender," in *Staying Alive: Women, Ecology, and Development* (New Delhi: Kali for Women, 1989). Copyright Permission by Vandana Shiva.

اجتماعی و زیست‌محیطی را بیشتر کرده است. منطق این بازده درونی از طریق تقلیل‌گرایی توجیه شده است. [...]

غایت این تقلیل‌گرایی آنجاست که طبیعت با نگرشی به فعالیت اقتصادی پیوند پیدا می‌کند که در آن پول تنها معیار سنجش ارزش و ثروت است. حیات به‌عنوان اصل سامان‌بخش مسائل اقتصادی ناپدید می‌شود اما مشکل پول در این است که رابطه‌ای نامتعادل با زندگی و فرآیندهای آن دارد. [...]

«توسعه» آفریقا توسط متخصصان غربی دلیل بنیادین از بین رفتن آفریقا است؛ «توسعه» برزیل توسط بانک‌ها و شرکت‌های فراملیتی دلیل اصلی نابودی جنگل‌های آمازون، بهترین تجلی حیات، است. بومیان آفریقا و آمازون قرن‌ها با نظام‌های دانش بومی که در پیوند با محیط‌زیست‌شان شکل گرفته به حیات خود ادامه داده‌اند. دانش و متخصصان غربی در طول چند دهه و حتی چند سال، آنچه را مردم بومی در طول تاریخ به‌دست آورده بودند، از بین برده است.

این ویرانی زیست‌محیطی و نابودی نظام‌های دانش که من آن را خشونت ناشی از تقلیل‌گرایی می‌نامم، منجر می‌شود به:

الف) خشونت علیه زنان: زنان قبایل و دهقانان سوژه‌هایی شناخته شده تلقی می‌شوند که از طریق تقسیم‌بندی متخصص غیر متخصص حقوق اجتماعی آنان نادیده گرفته می‌شود. این تقسیم‌بندی آنان را - حتی در حوزه‌هایی از زندگی که به‌واسطه تجربه روزمره در آن واقعا متخصص هستند - افراد «بی‌دانش» تلقی می‌کند؛ حوزه‌هایی که در آنها مسوولیت کنش و عمل با آنهاست، مانند جنگل‌داری، نظام‌های آب و غذا.

ب) خشونت علیه طبیعت: وقتی علم مدرن تمامیت طبیعت را در روند فهم آن یا دستکاری آن از بین می‌برد، در واقع طبیعت به‌منزله سوژه دانش مورد تعرض قرار می‌گیرد.

ج) خشونت علیه ذینفع‌های دانش: برخلاف ادعای علم مدرن مبنی بر این‌که عموم مردم در نهایت از دانش علمی نفع می‌برند، مردم - به‌خصوص زنان و فقرا، در واقع به بدترین وجهی قربانیان آن هستند که از ظرفیت تولیدی، معیشت و نظام‌های حمایت از زندگی‌شان محروم می‌شوند. خشونت علیه طبیعت، به ضرر بشریت است که قرار است ذینفع آن باشند.

د) خشونت علیه دانش: علم تقلیل‌گرا برای این‌که خود را تنها نوع مشروع دانش جلوه دهد و برتری عقلانی خود را بر انواع دیگر دانش ثابت کند، به سرکوب و تحریف واقعیت متوسل می‌شود و در نتیجه علیه خود علم هم خشونت می‌ورزد. این علم نظام ارگانیک دانش را غیرعقلانی می‌خواند و نظام‌های باور دیگران را بدون ارزیابی کامل عقلانی پس می‌زند. تقلیل‌گرایی هم‌زمان می‌کوشد از طریق نسبت‌دادن نوعی تقدس جدید به خود که مانع هر گونه پرسش‌گری از ادعاهای علم می‌شود، خود را از ارائه مدرک و تحقیق



سوزان بوردو
مترجم: فرناز همایون
لینک مطلب

درآمدی بر فمینیسم، فرهنگ غربی و بدن

داده‌اند، چنین تصویری غالباً جنسیتی است. در این تصویر به زن به دیده نقش جنسیتی نگریسته می‌شود و به قول سیمون دوبوار، به او «به هرچه مربوط به اوست اهمیت و ارزش کمتری داده می‌شود»^۱ بر خلاف مرد که به خودش همچون «امر اجتناب‌ناپذیر، همچون یک ایده ناب، پدیده یگانه و بی‌همتا، همه، روح مطلق» می‌نگرد. به گفته دینرشتین، پیامد تجربه نوزادی ما، در مقام زنان پرستار بدن هایمان، این است که «محدوده‌های مبتدل و فرودست تن» به قلمرو زنانه تبدیل شود؛ در طرف دیگر، «مرد پاک و والامرتبه» قرار دارد که نمایش دهنده نقش شخصی است که می‌خواهد بری از تن و با این حال مشرف بر آن باشد: «منیتی یکسره فارغ از فضای آشفته و جسمانی طفولیت، انسان منزله برای مرد باقی می‌ماند» بهایی که زنان باید برای چنین تلقی‌هایی بی‌بپردازند مشخص است. زیرا، محتوای تاریخی خاص این دوگانه‌انگاری هر چه باشد، تن اصطلاحی منفی است، و اگر زن همان تن باشد، معنای منفی بودن هر چه باشد- پرت کردن حواس از دانش، دورشدن از راه الهی، و سوسه میل جنسی، خشونت یا پرخاشگری، سستی اراده و حتی مرگ- زنان به همان معنا منفی‌اند.

یکی از توجیه‌هایی که برای راه ندادن زنان به کسوت کشیشی بیان می‌شود این است که صرف حضور آنان سبب برانگیختن افکار ناپاک می‌شود. حتی اگر زنان ساکت باشند (یا سخنان‌شان کاملاً بر خلاف این باشد)، تن آنها را زبانی «گویا» برای تحریک آدمی می‌دانند. اگر بدن‌های زنانه زنانگی را از خود نزدایند، ممکن است دعوت‌کننده، یا «جلوه‌فروش» به نظر آیند: همین دو سال پیش، مردی در ایالت جورجیا با این دفاع که قربانی او دامن کوتاه پوشیده بوده از جرم تجاوز تبرئه شد. وقتی که این بدن‌های زنانه دعوت‌کننده در دسترس مردان نیستند یا به موس موس کردن آنها پاسخ نمی‌دهند، ممکن است کارشان شوخی، ناز کردن یا مسخره‌بازی تفسیر شود. در اثر تیموتی بنکه، مردان متجاوز، بسیاری از توجیه‌های شخصی نشان‌دهنده چنین تفسیری هستند. برای نمونه:

فرض کنید من یک زن خوشگل و خوش‌ترکیب و سکسی رو می‌بینم که

[...] بدن، به‌مثابه حیوان، میل، گمراه‌کننده، زندان روح و برهم‌زننده برنامه‌های آن، تلقی‌هایی رایج در فلسفه غرب هستند. [...] افلاطون بدن را از نظر معرفت‌شناختی گمراه‌کننده می‌دانست که حواس غیرقابل اعتماد و هوس‌های متلون آن پیوسته ما را می‌فریبید و به اشتباه می‌اندازد که آنچه ناپایدار و خیالی است پایدار و واقعی بینداریم. [...]

مسلماً افلاطون (و همچون مشتی نمونه خروار تصورات گوناگون اندیشمندان غربی در طول تاریخ درباره بدن) تلقی مختلط و پیچیده‌ای در باره وجه جنسی زندگی جسمانی داشت. وی در رساله فیدو^۱ شهوت را باعث پرت کردن حواس فیلسوف در جستجوی شناخت می‌داند، اما در رساله سمپوزیوم^۲ شهوت را محرک جستجوی شناخت به‌شمار می‌آورد: عشق به بدن گام اساسی و نخست در پلکان معنوی است که اوج آن بازشناسی فرم جاودان زیبایی است. از سوی دیگر، در تفکر مسیحی بدن دارای تمایلات جنسی صراحتاً همان «خرس» خشن غریزی به‌شمار است که شوارتز مجسم می‌کرد؛ رویه حیوانی حریص طبیعت ما. [...]

از سوی دیگر، در علم مکانیک و فلسفه قرن هفدهم، بدن همچنان حیوانی است که گزینه در آن لانه کرده است، بدن پایگاه اصلی گناه به‌شمار نمی‌آید، بلکه طبیعت غریزی بدن یک سیستم صرفاً مکانیکی و با طرح‌ریزی زیست‌شناختی بود که می‌توان کاملاً اندازه‌گیری و (در مقام نظر) مهار کرد. [...]

ظاهراً فرهنگ معاصر، که به تکنولوژی مجهز است، مایل به مقاومت در برابر پیری، «ساعت‌های» زیست‌شناختی متعدد بدن‌مان و حتی خود مرگ است. اما عنصری که علیرغم تغییرات تاریخی ثابت باقی مانده بر ساختن بدن به‌مثابه چیزی جدا از خود واقعی است (خواه این خود واقعی روح، یا ذهن یا روان و اراده و خلاقیت... به‌شمار آمده باشد) و این بدن همه تلاش‌های متعالی خویشتن آدمی را نقش بر آب می‌کند. و هر آنچه متعالی و برتر و شریف‌تر و نزدیک‌تر به خداست بدن نیست؛ بدن بختکی است که مانع شکوفایی خویشتن آدمی است.^۳

رابطه جنسیت با این دوگانه‌انگاری چیست؟ همان‌گونه که فمینیست‌ها نشان



آدم رو مات و مبهوت خودش می‌کنه. به خودم می‌گم «جان! چه قدر دلم می‌خواد با این آدم بخوابم.» اما می‌دونم که اون هیچ علاقه‌ای به خوابیدن با من نداره، به این می‌گن سرکار گذاشتن. خیلی وقت‌ها پیش می‌یاد که زنی می‌دونه که خیلی خوشگله و از این موضوع استفاده می‌کند و خودنمایی می‌کنه. کاری می‌کنه که من احساس کنم داره به من می‌خنده. احساس می‌کنم تحقیر شدم.^۵

زنان و دختران معمولاً این ایدئولوژی را درونی می‌کنند و خودشان را برای این جلب‌توجه‌های ناخوسته و تعدی‌های جنسی گناهکار می‌دانند. این احساس گناه بدل به ناراحتی از زن بودنمان، شرمساری از بدنمان و بی‌زاری از خودمان می‌شود. مثلاً، بی‌اشتهایی عصبی راه، که اغلب پس از یک دوره سوء استفاده یا آزار جنسی بروز می‌کند، می‌توان دست کم تا حدی دفاع در برابر «زن بودن» بدن و مجازات خواهش‌های آن دانست. آن خواهش‌ها (همان گونه که در «گرسنگی به مثابه ایدئولوژی» گفته‌ام) عمدتاً از طریق استعاره‌های زن‌بازنمایی فرهنگی شده است. در حالت‌های وحیمی که بی‌اشتهایی شکل انکار اشتها را پیدا می‌کند (یعنی تا حد مردن از گرسنگی) بیانگر سرشت دوگانه برساختن واقعیت برای بیمار است: یا کالا از بدن فراتر می‌رود، یعنی تبدیل به اراده ناب «مردانه» می‌شود، یا یکسره تسلیم بدن زنانه خوار و خفیف و گرسنگی شرم‌آور آن می‌شود. از نظر او هیچ راه میانه‌ای وجود ندارد.

زن سیاه‌پوست که در قرن نوزدهم «ماشین جوجه‌کشی» برده‌داران بود، در تبلیغات این روزها اغلب در صحنه‌های جنگلی نمایش داده می‌شود، و بدنش بار منفی سه‌گانه‌ای را به دوش می‌کشد. زن بودنش جلوه وسوسه‌های تن و مایه سقوط اخلاقی مرد است. بواسطه نژادش حیوانی غریزی است که لیاقت حریم خصوصی را ندارد و خواهان احترام نیست. او (بر خلاف کلیشه نوع اروپایی وسوسه) وارد بازی ظریف با دست پس زدن و با پا پیش کشیدن نمی‌شود؛ بلکه صرفاً «حشری» می‌شود. زنان امریکایی لاتین نیز غالباً به شکل حیوانات غریزی ترسیم می‌شوند. اما میراث برده‌داری، زدودن چهره انسانی از زنان سیاه‌پوست را یک گام هم جلوتر برده است. زیرا در برده‌داری نه تنها با بدن او همچون بدن حیوان رفتار می‌شود، بلکه مایملکی است که باید «در اختیار گرفت» و بنا به میل خود با آن رفتار کرد. در مورد چنین بدنی حتی شأن و شکوه در خور حیوان وحشی نیز انکار می‌شود؛ جایگاه آن با جایگاه شیء محض یا چیز بودن نزدیک‌تر است. [...]

< فمینیسم سفید آمریکایی، «آزادی زنان» و سیاست‌های بدن

با توجه به رواج تداعی‌هایی نظیر آنچه پیشتر گفتم، شگفت‌آور نیست که نظریه‌پردازان فمینیست با نگاهی تحلیلی و ساختارشکنانه به سراغ بازنمودهای غربی از بدن رفتند. به‌مدد کوشش‌های آنهاست که یاد گرفته‌ایم انواع متن‌های فرهنگ غربی - آثار ادبی، آثار فلسفی، هنری، متون پزشکی،

فیلم‌ها، مد، سریال‌های تلویزیونی - را با ساده‌لوحی کمتر و و به گونه‌ای کامل‌تر و فرهیخته‌تر و هماهنگ‌تر با حضور تاریخی فراگیر دوگانه‌های جنسیت‌محور، طبقه‌محور و نژادمحور تفسیر کنیم، و نسبت به استمرار وجود این دوگانه‌ها در روزمره‌ترین و به‌ظاهر معصومانه‌ترین بازنمودها هشیار باشیم... از آنجا که این دوگانه‌ها (و نه فقط این دوگانه‌ها) میانجی بخش وسیعی از واقعیت فرهنگی ما هستند مشکل بتوان بازنمودی پیدا کرد - از هنرهای عالی مذهبی گرفته تا ترسیم حیات در مقیاس سلولی - که بتواند ادعای معصومیت داشته باشد. [...]

سهم فمینیسم آمریکایی در گسترش درکی «سیاسی» از عملکرد بدن کمتر به رسمیت شناخته شده. [...]

دیرزمانی پیش از این در ۱۷۹۲ مری وولستون کرافت بیانیه‌ای کلاسیک با این مضمون تهیه کرده بود. او که زنی از گروه ممتاز جامعه بود به برساخت اجتماعی زنانگی به‌مثابه لطافت و اهلی بودن می‌پردازد که نمونه بارزی از تولید «بدن رام» و دارای تربیت اجتماعی است که فوکو از آن سخن می‌گفت: برای حفظ زیبایی شخصی و شکوه زن اندام‌ها و توانایی‌هایش را با چیزی بدتر از پابندهای چینی می‌بندد و زندگی بی‌تحرکی که محکوم به آن‌اند عضلاتشان را ضعیف می‌کند و اعصابشان را به‌خاموشی فرامی‌خواند، در حالی که پسرها در هوای آزاد جست و خیز می‌کنند. نظرات روسو و بسیاری پس از او این که زنان به طور طبیعی، یعنی از زمان تولد و پیش از آموزش دیدن شیفته عروسک‌ها و لباس عوض کردن و حرف زدن هستند - نظراتی چنان کودکانه‌اند که حتی ارزش رد کردن هم ندارند. این که دختری که محکوم است ساعت‌ها بنشیند و به لاطائلات پرستاران بی‌مایه گوش کند یا به آرایش کردن مادرش کمک کند به راستی بسیار طبیعی است که بخواند در گفتگوهای آنها شرکت کند؛ و این که او از مادر و خاله‌هایش تقلید کند و خودش را با آراستن عروسک بیجان‌ش سرگرم کند، به همان گونه که او را لباس می‌پوشانند، طفلک معصوم! بی‌شک این طبیعی‌ترین افتاقی است که ممکن است رخ دهد.... و نمی‌توان انتظار داشت که، وقتی انگیزه‌های رفتاری زنان که از بدو کودکی با ما فهمیم تصنعی زیبایی و توصیف‌های ساختگی از حساس بودن گره خورده باشند، نمی‌توان از آنها انتظار داشت که بخواهند جسم خود را قوی کنند یا از چشم‌پوشی از خواسته‌های خود دست‌بردارند...، زنان محترم به معنای واقعی کلمه بنده بدن‌های خود هستند و به بندگی خود مباحثات می‌کنند،... زنان همه جا در چنین حالت رفت‌باری اند... از بدو تولد می‌آموزند که قدرت زن در زیبایی اوست، فکر و ذهن اسیر بدن می‌شود و و از دورن این قفس طلایی تمام هم و غم خود را صرف آراستن زندان خویش می‌کند.

[...] فمینیسم استعاره قدیمی پیکره سیاست راه، که برگرفته از افلاطون و ارسطو و سیسرون و سنکا و ماکیاولی و هابز و بسیاری از فلاسفه دیگر بود، در قالب استعاره جدیدی وارونه و دگرگون کرد: استعاره سیاست بدن. در استعاره قدیمی پیکره سیاسی، دولت یا جامعه همچون پیکر انسان، با اعضا و قسمت‌های مختلفی که نماد کارکردها، نیازها، عناصر اجتماعی، نیروها و

جنسی بدن بود. [...] در این مقدمه یا درآمد قصد دارم مجموعه آرائی کلی را مطرح کنم، مشخصاً با تمرکز بر قوت و ضعف گفتمان قدیمی فمینیستی در بستر فرهنگ‌مان که به شکل روزافزونی به تسخیر تصاویر درآمد است. من با این نقد مبتنی بر بستر که گفتمان «قدیمی» به درستی به تکثر و بسترمند بودن معنا نمی‌پرداخت، موافقم. [...]

با توجه به تفاوتی که نژاد، طبقه و جنسیت و قومیت و مانند این‌ها در تعیین معنا ایجاد می‌کنند، «قرائت» بدن‌ها کاری به‌غایت دشوار می‌شود. با این حال، من با آنها که معتقدند در قرائت تصاویر باید همیشه به‌دنبال «تفاوت»‌ها بود، مخالفم. البته که خوانندگان واکنش‌های مختلفی نسبت به تصویر یا شمایل واحدی خواهند داشت؛ مثلاً، «قرائت» زنی همجنس‌خواه از مدونا ممکن است با قرائت فرد دگرجنس‌خواهی «که می‌خواهد مثل مدونا باشد» تفاوت بسیار داشته باشد. اما تأکید صرف بر تفسیرهای گوناگون به معنای غفلت از تأثیرات مهم صف‌آرایی و آرایش روزمره بازنمایی‌های فرهنگ توده‌ای از مردانگی، زنانگی، زیبایی و موفقیت است.

نخست این که بازنمایی‌ها همگون‌کننده‌اند. در فرهنگ ما این به معنای لاپوشانی همه «تفاوت‌های» نژادی، قومی و جنسی است که انتظارات و هویت‌های دگرجنس‌خواهانه انگلوساکسون را خدشه‌دار می‌کند. قطعاً، تصاویر مربوط به مد سطح بالا ممکن است حس عجیب و غریب بودن را نیز انتقال دهد: لب‌هایی که با تزریق کولازن برجسته شده‌اند یا چل‌گیس‌های مانکن‌های سفیدپوست، دماغ‌های مدل باربارا استرایسند، و لباس‌های سبک «مردانه» برای زنان. سرمایه‌داری مصرفی وابسته به تولید مداوم نوآوری و وابسته به تصاویر تازه‌ای است که میل را برانگیزد، بدین منظور اغلب برای یافتن این تصاویر تازه مکرراً به حیطه‌های همسایه‌هایی به حاشیه رانده شده‌اش دست‌اندازی می‌کند. اما این عناصر یا آشکارا در قالب عجیب و غریب گنجانده می‌شوند و یا درون نظام کلی معنا اجازه نمی‌یابند که بازنمایی را در اختیار خود بگیرند و الگویی به‌راستی متفاوت یا «واژگون‌کننده» از زیبایی یا موفقیت ارائه کنند. (مانکن‌های سفیدپوست به لب‌هایشان کولازن تزریق می‌کنند) تا شبیه سیاه‌پوست‌ها لب‌های کلفت داشته باشند، اما مانکن‌های سیاه‌پوست معمولاً به رنگ روشن درمی‌آیند و اجزای صورت‌شان را انگلوساکسونی می‌کنند. نظامی مشخص از مرزبندی‌ها (که البته همیشه هم ثابت یا قطعی نیست) که اعتبار «تفاوت» را محدود می‌کند.

دوم این که تصویرهای همگون‌شده بهنجارسازی می‌کنند - بدین معنا که به‌عنوان الگوهای عمل می‌کنند که خویشتن آدمی همواره خود را با آنها می‌سنجد، داوری، «منضبط» و «تصحیح» می‌کند. اکنون در ایالات متحده، جراحی‌های زیبایی صنعتی است که سالی یک میلیارد و هفتصد و پنجاه میلیون دلار درآمد دارد و تقریباً ۵.۱ میلیون نفر در سال نوعی جراحی انجام می‌دهند، از کشیدن پوست صورت گرفته تا بلند کردن قد. این جراحی‌ها برای طبقه متوسط روزه روز امکان‌پذیرتر شده است (متوسط هزینه جراحی بینی ۲۵۰۰ دلار است)، و تقریباً می‌توان تمام آن را در مطب دکتر انجام

مانند آن بودند تصور می‌شد - سر یا روح حاکم بود، خون اراده مردم به شمار می‌آمد و دستگاه عصبی نظام مجازات و پاداش بود. در حالی که فمینیسم خود بدن انسان را موجودی می‌دانست محاط در سیاست، که فیزیولوژی و ریخت‌شناسی آن را، تاریخ‌ها و اعمال کنترل‌کننده و بازدارنده شکل می‌دهند - از پایند و شکمبند بگیر تا تجاوز و آزار و اذیت و تحمیل دگرجنس‌خواهی، عقیم کردن اجباری، آبستنی ناخواسته، و (در مورد بردگان زن آفریقایی - آمریکایی)، کالایی کردن آشکار.

سر این زن و قلبش از کمر و دست‌هایش جدا بودند و رحم و واژنش بخش مجزایی را تشکیل می‌دادند. کمر و عضلاتش را در حوزه کار روی زمین گنجانده بودند، که در آن ناچار بود همراه مردان و مانند مردان کار کند. فرقی نمی‌کرد که از لحاظ فنی برده به شمار آید یا قانوناً آزاد باشد در هر حال در مقام خدمتکار دست‌هایش می‌بایست در خدمت پرستاری و مراقبت از مردسفيدپوست و خانواده او باشد. واژن او در خدمت لذت جنسی مرد و دروازه رحمش بود، جایی که مرد با عمل جنسی در آن سرمایه‌گذاری و فرزندآوری ارزش افزوده‌ای بود که در بازار برده‌فروشان ارزش پولی داشت.

اعتراض به‌جایی است که نمی‌توان اسارت بدن به‌معنای واقعی در برده‌داری را که باربارا اومولاده در بالا شرح داد، با اسارت استعاری ناشی از پوشیدن شکم‌بند زنان برخوردار از امتیازات اجتماعی در قرن نوزدهم مقایسه کرد چه برسد به مقایسه آن با «استبداد لاغری» در قرن بیستم. هیچ نویسنده فمینیستی نمی‌گوید که این‌ها یکی هستند. اما در کانون الگوی فکری درحال شکل‌گیری بسیاری از فمینیست‌ها این باور وجود داشت که مفهوم بردگی را باید تا آنجا گسترش داد که رفتارهای داوطلبانه زنان طبقات ممتاز را هم دربرگیرد. گرچه این گسترش مفهومی ممکن است خالی از اشکال به نظر نرسد، اما از نظر من مهم است که توجه داشته باشیم که یک عنصر ثابت ایدئولوژی تبعیض جنسیتی غالب که فمینیسم به آن اعتراض داشت همین نکته بود که آنجا که صحبت از زیبایی و زنانگی است تنها زنانند که مسئول رنج خود از تازیه‌ها و استبدادهای بدنی ناشی از مدهای روز به‌شمار می‌آیند. بر اساس این ایدئولوژی هیچ مسئولیتی متوجه امیال مردان نیست، همین‌طور متوجه فرهنگی که بدن زنان را تابع امیال این مردان می‌کند، بدن زنان را کالایی و جنسی می‌کند و به آنها فرصت اندکی برای دستیابی به قدرت اجتماعی و شخصی می‌دهد. بلکه طبیعت زنانه ایجاب می‌کند که زنان (با شوق به چنین امور بی‌اهمیتی کشیده شوند و تمام ناراحتی‌های جسمی ناشی از آن را تحمل کنند (گرچه واقعاً نمی‌توان فهمید که چرا). در چنین مواردی، چه پای زن بشکند تا به شکل «نیلوفر» هشت سانتی درآید یا شکم‌بندش کمرش را سی سانتی کند، یا پستان‌هایش را با جراحی پر از پلاستیک کنند، خودش «بدترین دشمن خودش» است. به‌عنوان یک راه‌گریز فرهنگی در مقابل این تز «آنتی‌تیز فمینیستی» - یعنی پافشاری بر این که زنان در این‌جا نه فاعل بلکه مفعول هستند؛ این که مسئولیت بر دوش مردان و امیال آنها است؛ و مفهوم اسارت برای توصیف پیروی زنان از اوامر مد‌برازنده‌تر است تا مفهوم انتخاب - نقطه عطفی تاریخی در شکل‌گیری درک جدیدی از سیاست

داد - و حتی بعضی‌ها را در ساعت استراحت برای خوردن نهار . مبدا فکر کنید که بیشتر این جراحی‌ها به منظور اصلاح از ریخت افتادن اشخاص بر اثر سانحه‌ها یا نارسایی‌های زمان تولد باشد، اتفاقاً باید افزود که لیپوساکشن (با متوسط هزینه ۱۵۰۰ دلار) رایج‌ترین عمل درخواستی است و در درجه دوم و نزدیک به آن جراحی بزرگ کردن پستان (با هزینه متوسط ۲۰۰۰ دلار) قرار دارد. آیا معیارهای متنوع قومی و نژادی برای زیبایی از طریق این جراحی‌ها «تفاوت‌های» خود را به نمایش می‌گذارند؟ ابداء، آیا از اهالی این فرهنگ کسی هست که بخواهد دماغش را عمل کند و به شکل دماغ «افریقایی‌ها» یا «یهودی‌ان» در بیورد؟ شِر نمونه بارز این امر است؛ جراحی‌های متعدد وی به تدریج چهره‌ای مشخصا «قومی» او را (اگرچه معلوم نیست چه قومی) با چهره‌ای عوض کرد که با نسخه آنگلوساکسونی از زیبایی مبنی بر تقارن و ظرافت اعضای صورت همخوانی بیشتری داشت. همچنین او در چهل و شش سالگی بسیار جوان‌تر از وقتی که چهل ساله بود به نظر می‌رسد، درست مثل بیشتر هنرپیشه‌های نسل خودش که برای آنها کشیدن پوست صورت واقعاً کاری عادی شده است. این هنرپیشه‌ها که تصاویرشان ما را در تلویزیون و ویدئوها و فیلم‌ها احاطه کرده‌اند به تدریج انتظارات فرهنگی آنچه یک زن در چهل و پنج سالگی «باید» به نظر برسد، تغییر می‌دهند. در فرهنگ عامه این را همچون پیشرفت‌های رهایی‌بخش برای زنان مسن‌تر جار می‌زدند؛ آنها می‌گویند در دهه ۱۹۹۰ زنان در پنجاه سالگی همچنان جذابند. اما در واقع شِر و جین فوندا و دیگران باعث نشده‌اند که بدن زن پایه سن گذشته از نظر جنسی مقبول‌تر شود. آنها هنجار جدیدی را بنا نهاده‌اند که بر اساس آن پوسته بیرونی بدن زن از لحاظ فیزیکی پیر نمی‌شود، اما بدن از لحاظ زمانی پیرتر می‌شود - چنین چیزی فقط از طریق جراحی‌های پی در پی زیبایی قابل حصول است. [...]

< فمینیسم به مثابه نقد نظام‌مند

در صد و پنجاه سال گذشته، بدن تحت نفوذ انواع نیروهای فرهنگی به ناچار اقامت دیرپای خود را در طبیعت، از دوگانه طبیعت/فرهنگ، ترک کرده و تشویق شده همراه با هر آنچه انسانی است در حوزه فرهنگ منزل بگیرد. کارل مارکس در این‌جا، با دادن تصویری تازه از بدن به منزله عرصه‌ای تاریخی و نه فقط بیولوژیک، قلمروی که سازمان اجتماعی و اقتصادی زندگی انسان آن را شکل می‌دهد، و اغلب به وسیله آن به خشونت کشیده می‌شود سهم تعیین‌کننده‌ای داشت. مارکس نخستین ضربه مهلک را به «بدن» به منزله مفهومی یکدست و یکپارچه، چنانکه پیش از او رایج بود، وارد کرد. او تأکید کرد که مهم است راجع به بدن چه کسی حرف می‌زنید - بدن کسی که زمین خودش را شخم می‌زند یا بدن کسی که سراسر روز روی خط تولید کار می‌کند یا بدن کسی که در دفترش می‌نشیند و کار دیگران را مدیریت می‌کند. جنسیت و نژاد نیز مهم هستند. آنچه بدن در شکل «عام» آن تصور می‌شود معمولاً در واقعیت چیزی نیست جز بدن یک مرد یا یک سفیدپوست که خود را به‌عنوان هنجار به همگان جا می‌زند. [...]

تجربه و مفهوم‌سازی ما از بدن همواره به وساطت برساخت‌ها، روابط و تصاویر طبیعی فرهنگی صورت می‌گیرد [...].

پانوش

- 1.Phaedo
- 2.Symposium
- 3.From Symposium
- 4.Beauvoir, Simone de. 1989. The second sex. New York: Vintage Books.
- 5.Timothy Beneke, Men on Rape: What They Have to Say about Sexual Violence
- Bordo, Susan. "Unbearable Weight, Introduction: Feminism, Western Culture, and the Body". University of California Press, 1993. Reprint Permission granted by The University of California Press.

بنا بر این، به قول فوکو، «نیازی به سلاح، خشونت بدنی و محدودیت‌های مادی نیست. نگاهی خیره کافی است، نگاهی نظارت‌گر، نگاهی که هر فرد زیر بار آن چنان هنجارها را درونی می‌کند که به ناظر خودش بدل می‌شود جزئی‌ترین عناصر برساختن فضا، زمان، میل و صورت‌بندی را کنترل می‌کنند. این یکی از جاهایی است که بینش‌های فوکویی به ویژه برای تحلیل تاریخی و اجتماعی «زنانگی» و «مردانگی» سودمند واقع می‌شوند. جایی که قدرت از «پابین» عمل می‌کند و شکل‌های رایج خویش‌بودگی و سوبژکتیویته (و از آن جمله جنسیت) نه عمدتاً از طریق حصر جسمانی و غلبه قهری (گرچه روابط اجتماعی به احتمال قوی شامل چنین عناصری هستند)، بلکه از طریق کف‌نفس فردی و تصحیح خود مطابق با هنجارها حفظ می‌شوند.

بنا بر این، به قول فوکو، «نیازی به سلاح، خشونت بدنی و محدودیت‌های مادی نیست. نگاهی خیره کافی است، نگاهی نظارت‌گر، نگاهی که هر فرد زیر بار آن چنان هنجارها را درونی می‌کند که به ناظر خودش بدل می‌شود



ساندرا لی بارتکی
مترجم: آزاده جهان‌شاهی
لینک مطلب

فوکو و رازهای زنانگی

برقرار می‌کنند. کجاست آن تفسیر از اقدامات انضباطی که به «بدن‌های رام» زنان، بدن‌هایی سربراه‌تر و رام‌تر از بدن مردان، جنسیت می‌بخشد؟ بر اساس نظریات فوکو، اقدامات انضباطی که در مورد مردان انجام می‌شود، مشابه اقداماتی است که در مورد زنان انجام می‌شود. اما دیدگاه او قادر به دیدن آن دسته از اقدامات انضباطی که کیفیت خاص زنانه را تولید می‌کنند، نیست. چشم‌پوشی از اشکال مختلف سلطه که بدن زنانه را شکل می‌بخشد، ادامه سکوت و ضعف و ناتوانی کسانی است که این نظم بر آنها تحمیل شده است. بنابراین، حتی اگر در انتقادهای فوکو دیدگاه‌های آزادی‌خواهانه‌ای به گوش می‌رسد؛ تحلیل‌های او در کل تبعیض جنسی را بازتولید می‌کند که معضل شایع تمام نظریات سیاسی غرب است.

ما مونث یا مذکر دنیا می‌آییم، نه مرد یا زن. زنانگی یک مهارت، یک دستاورد، یک روش نمایش و بازنمایش پذیرفتن هنجارهای جنسیتی است که با سبک و مدهای مختلف روی بدن ما ظاهر می‌شود. در ادامه این بحث به بررسی اقدامات انضباطی می‌پردازیم که بدن‌هایی تولید می‌کنند که حرکت‌ها و ظاهر آنها به شکل مشهودی زنانه‌اند. من سه دسته از این اقدامات را بررسی کرده‌ام: اقدامات انضباطی که هدف آنها تولید بدن‌هایی با سبک مشخص و شکل و قواره‌ای کلی است. اقداماتی که هدفشان نمایش ژست‌ها، اندام و حرکات مشخص است. اقداماتی که هدفشان تربیت بدن برای نمایش یک ظاهر تزیین شده است. با بررسی ماهیت این انضباط‌ها نشان خواهیم داد که چگونه و توسط چه کسانی تحمیل می‌شوند. اثرات تحمیل این انضباط بر هویت و ذهنیت زنان را بررسی می‌کنیم. باید افزود که این اقدامات انضباطی را باید در بستر نوسازی سلطه پدرسالارانه درک کرد، نوسازی که براساس الگوی کلی‌ای که فوکو توضیح داده در طول تاریخ بسط یافته است.

سبک و شکل و شمایل زنان در طول زمان و در میان فرهنگ‌ها تغییر کرده است؛ این سبک‌ها و سوسای‌های فرهنگی و از یک جهت مشغولیت‌هایی را منعکس می‌کنند که هنوز درک کمی در مورد آن وجود دارد. امروزه، کسی علاقه‌ای به دیدن بدن درشت، قدرتمند و فربه زنان ندارد. مُد بدن فعلی زن، یک بدن سفت، با سینه‌های کوچک، باسن باریک، اندام لاغر یا هیکلی پوست و استخوانی است. به نظر می‌رسد این نمای کلی بیشتر برای یک پسر نوجوان یا یک دختر تازه به سن بلوغ رسیده مناسب باشد تا یک زن بالغ. درحالی‌که ابعاد بدن یک زن معمولی کاملاً با این ابعاد متفاوت است، همان‌زمانی که البته باید رژیم غذایی بگیرند.

میشل فوکو^۱ در نقدی قابل تأمل از جامعه مدرن استدلال می‌کند که ظهور نهادهای قانون‌گذاری و تلقی‌های جدید از آزادی سیاسی توأم بود با پیدایش جنبشی پنهانی‌تر در صددیت با آن، یعنی ظهور انضباطی جدید و بی‌سابقه که بدن آدمی را هدف گرفته بود. دیگر آنچه از بدن می‌خواستند چیزی بیش از یک متحد سیاسی یا تصرف محصول کار آن بود؛ این انضباط جدید بدن آدمی را متصرف می‌شد و تلاش می‌کرد تا تک‌تک نیروها و عملکردهای آن را، اقتصاد و بازدهی حرکات آن را کنترل و تنظیم کند.

اقدامات انضباطی که فوکو از آنها نام می‌برد به صورت عمدتاً مدرن ارتش، مدرسه، بیمارستان، زندان و کارخانه پیوند خورده است؛ هدف این انضباط‌ها افزایش بهره‌وری از بدن و افزایش نیروهای آن است:

در نهایت آنچه که شکل می‌گیرد، سیاست‌گذاری قیدوبندها بر بدن آدمی است، دست‌کاری محاسبه شده اندام‌ها، حرکات و رفتارهای آن. بدن آدمی وارد نظامی از قدرت می‌شود که آن را بررسی، از هم مجزا و به‌شکلی نو ترکیب می‌کند. «آناتومی سیاسی» که درعین‌حال یک «سازوکار قدرت» نیز بود متولد می‌شد؛ این سازوکار تعیین می‌کرد که چگونه یکی بدن دیگران را طوری کنترل کند که نه تنها آن گونه که او می‌خواهد رفتار کنند، بلکه این رفتار را به نحوی انجام دهند که به نظر رسد بر اساس میل خود این کار را انجام داده‌اند، با روش، سرعت و کارایی که او تعیین کرده است. بنابراین این نظم، بدن‌های مطیع و ورزیده و یا به عبارتی بدن‌هایی «رام» تولید می‌کند. تولید «بدن‌های رام» مستلزم آن است که یک تحمیل بی‌وقفه بر هر فرآیند فعالیت بدنی اعمال شود، این تحمیل صرفاً معطوف به نتایج فعالیت‌ها نیست. این «خرد-فیریک قدرت» زمان بدن، فضا و حرکات‌های آن را تفکیک و از هم مجزا می‌کند.^۲

[...] در این رژیم‌های قدرت، زمان و فضای بدن به‌شدت کنترل می‌شوند؛ سوت کارخانه و زنگ مدرسه تقسیم زمان را به فواصل و واحدهای مجزا تبدیل می‌کنند که به فعالیت‌های مختلف روز نظم می‌دهند. [...] این کنترل جدی و دقیق را بدون نظارت جزءبه‌جزء و بی‌وقفه نمی‌توان حفظ کرد.

تفسیر فوکو در کتاب مراقبت و تنبیه درباره اقدامات انضباطی که «بدن‌های رام» مدرنیته را بوجود می‌آورد، تفسیری به‌معنای واقعی کلمه فرانسوی است [...]. اما فوکو بدن تمام انسان‌ها را یکی می‌پندارد. به طوری که از نظر وی تجارب بدن زنان در این فرآیند تفاوتی با بدن مردان ندارد، گویی مردان و زنان رابطه یکسانی با نهادهایی که مشخصه بارز زندگی مدرن به‌شمار می‌آیند،

بدن آدمی وارد نظامی از قدرت می‌شود که آن را بررسی، از هم مجزا و به‌شکلی نو ترکیب می‌کند

می‌دهد. بنابراین، حتی اگر زنان در سرکوب احساسات و هیجان‌های خود ناتوان باشند، حداقل می‌توانند بیاموزند که چطور از بروز آن بر روی چهره خود جلوگیری کنند. سوفیا لورن یک راه حل بی‌نظیر برای حل این مسئله ارائه می‌کند: با چسباندن یک تکه نوار چسب بر روی پیشانی یا بین دو ابرو، می‌توانیم هر زمان که اخم کرده‌ایم بیاد آوریم که باید صورت خود را شل و آن را از انقباض خارج کنیم.^۶ زنان هر زمانی که در خانه تنها باشند می‌توانند این چسب را به صورت خود بچسبانند.

تفاوت‌های جنسیتی معنی‌داری در ژست‌ها، وضع اندام و به‌طور کلی در رفتارهای بدنی وجود دارد: زنان در رفتارهای حرکتی و فضایی که در آن زندگی می‌کنند، بسیار محدودتر از مردان هستند. [...] فضای زنان جایی نیست که او در آن بتواند هدفمند و آزادانه خود را بشناساند، بلکه چارپویاری است که احساس می‌کند در آن قرار داده شده و محدود شده است.^۷ «زنان بی‌بند و بار» این هنجارها را نقض می‌کنند: بی‌بند و باری او نه تنها در رفتار او بلکه در شکل حرف‌زدن، و به عبارت عامیانه، در حرکات آزاد و راحت او دیده می‌شود.

ماریانه وکس، عکاس آلمانی، تفاوت‌های بارز نحوه قرار گرفتن اندام و حرکات زنانه و مردانه را مستند کرده است. او در یک مجموعه فوق‌العاده دو هزار عکس چاپ کرده که بیشتر آنها در خیابان از سوژه‌هایش گرفته شده‌اند. زنانی که دست به‌سینه نشسته و منتظر مترو هستند، آنها دست‌هایشان را به صورت بسته روی هم قرار داده‌اند، پنجه‌هایشان مستقیم و یا کمی به سمت داخل چرخیده و ران‌هایشان به یکدیگر چسبیده است.^۸ زنان در این عکس‌ها خود را کوچک، باریک و بی‌آزار کرده‌اند: آنها منقبض به نظر می‌رسند و فضای کمی را بر روی صندلی اشغال کرده‌اند. برعکس مردها خود را در فضای موجود پهن کرده‌اند، آنها طوری نشسته‌اند که ران‌هایشان جدا از یکدیگر است و دست‌هایشان در فاصله‌ای دورتر از بدن‌شان قرار دارد. چیزی در شکل نشستن همه آنها مشترک است که وکس آن را «موقعیت عرضه» می‌نامد: مردان طوری نشسته‌اند که ران‌هایشان از هم باز است، کشاله رانشان دیده می‌شود، پاهایشان به سمت بیرون و بازوهایشان به راحتی آویزان است و دست‌ها راحت روی پایشان قرار دارد.

[...] زن‌ها دست‌هایشان را کنار بدنشان نگه می‌دارند و کف دستشان در پهلویشان قرار دارد، آنها آرام و با احتیاط قدم برمی‌دارند. اگر احياناً کفش پاشنه بلند بپوشند، خود را محدودتر می‌کنند. بدنشان به سمت جلو خم می‌شود و تعادلشان را از دست می‌دهند؛ تقلا برای راه رفتن در این وضعیت باعث می‌شود که گام‌هایشان را کوتاه‌تر از قبل کنند.

مجله‌های پرتیراژ زنان در هر شماره مقالاتی را به رژیم‌های غذایی اختصاص می‌دهند. [...] زنان بیش از مردان به پزشک تغذیه مراجعه می‌کنند، این در حالی است که تعداد زنان عضو گروه‌های خودیار مانند گروه‌های ویت‌واچر^۹ و یا اورایترز انانیموس^۴ بسیار بیش از مردان است. برای مثال میزان عضویت زنان در اورایترز انانیموس نود درصد بیشتر است.^۵

رژیم غذایی به بدن گرسنه نظم می‌دهد و آن را تربیت می‌کند. اشتهای غذایی باید همیشه تحت نظر بوده و با اراده‌ای آهنین آن را کنترل کرد. در حالی که نمی‌توان نیاز اندام‌های بی‌گناه بدن به غذا را انکار کرد، اما بدن دشمن فرد تلقی می‌شود؛ بیگانه‌ای که باید آن را به‌خاطر مقاومت در برابر پروژه تربیتی به‌زانو درآورد. بی‌اشتهایی عصبی زنان اواخر قرن بیستم را مبتلا کرده و در حال حاضر تا حدی به صورت همگانی در آمده است، همان کاری که هیستری با زنان سال‌های قبل کرده بود: به‌عبارت دیگر بی‌اشتهایی عصبی تبلور یک وسواس فرهنگی گسترده در قالب یک بیماری است. [...] رژیم غذایی یکی از روش‌های انضباطی است که به بدن تحمیل می‌شود و آن را به کنترل استبداد لاغری در می‌آورد، ورزش نیز یکی دیگر از این روش‌ها است. [...] با توجه به افزایش وسواس زنان نسبت به وزن، طبیعی است که باید به انگیزه بسیاری از زنانی که در باشگاه‌های سلامتی ورزش می‌کنند، شک کرد. آنها این کار را با هدف و روحیه‌ای کاملاً متفاوت با مردان انجام می‌دهند.

بسیاری از کلاس‌های ورزشی فقط مختص زنان هستند. در این کلاس‌ها بخش‌های مختلف بدن آنها بر اساس مد رایج دوباره تراش داده می‌شود. مشاوران بدن‌سازی می‌گویند که ورزش‌های خاصی برای شکل دادن به سینه و از بین بردن سلولیت‌ها و فرم دادن به اندام‌ها و چربی زنان وجود دارد. آنها از واژه «کاهش - موضعی» استفاده می‌کنند، اصطلاحی که شامل دوجین اقدام تنبیهی است و برای «مواضع دارای مشکل» بخش‌های خاصی از بدن، از جمله چاقی قوزک پا یا برآمدگی پهلوها استفاده می‌شود. از نظر علمی اصطلاح «کاهش - موضعی» هم نادرست و هم بی‌رحمانه است، زیرا انتظارات زنان را در مورد آنچه که هرگز برایشان قابل درک نیست، افزایش می‌دهد: ثابت شده است که شکل ذخیره بافت چربی یا حذف آن در بخش‌هایی از بدن کاملاً ژنتیکی است.

تنها اشتهای طبیعی یا شکل تراشیده بدن زن نیست که او را به خطر می‌اندازد: حتی تک‌تک حالت‌های صورت او نیز می‌تواند پروژه انضباطی ایجاد یک بدن بی‌عیب و نقص را مختل کند. یک صورت پراحساس، و پر از خط و چین و چروک بسیار بهتر و سریع‌تر از یک صورت بی‌حالت این کار را انجام

همان طور که قبلاً هم اشاره کردم، خود زنان هم، هم‌جنسان خود را برای عدم هماهنگی با نظم موجود تنبیه می‌کنند. نوشته‌های منتشر شده درباره ساین بدن، پر از اعترافات دردناک زنانی است که از چاقی خود خجالت می‌کشند

بدن ایده‌آل زنانه، و از جهتی بدن تحت سلطه زنانه ساخته می‌شود. با این اقدامات، بدن آموزش‌دیده و تحت سلطه‌ای تولید می‌شود که بر روی آن درجه دوم بودن حک شده است.

«هنر» آرایش کردن، بخشی از هنر تغییر قیافه است اما از قبل این پیش‌فرض را عنوان می‌کند که صورت زنان، بدون نقاشی، صورتی با نقص و عیب است. آب و صابون، ریش‌تراش و توجه عادی روزانه به بهداشت برای یک مرد کافی است اما نه برای یک زن. [...] زنان تکنولوژی زنانگی را پذیرفته‌اند و این تکنولوژی را برای غلبه بر احساس نقص بدنیشان به کار می‌گیرند: کارهایی که بیشتر اوقات برایشان جنبه اجباری و یا حتی آیینی دارد.

پروژه انضباطی زنانگی، یک برنامه تنظیم‌شده است؛ مستلزم چنان اقدامات اساسی و گسترده‌ای برای تغییر شکل بدن است که حتی زنانی که واقعاً خود را متعهد به آن می‌دانند محکوم به رها کردن کار در مرحله‌ای از آن هستند. بنابراین، به احساس نقص زنان، احساس دیگری اضافه می‌شود و آن احساس خجالت از بدنی است که در آن قرار دارند: او باید از خودش بیشتر مراقبت کند؛ حتی شاید برای رسیدن به هدف مجبور باشد آخرین گام‌ها را با سرعت بیشتری بردارد. بسیاری از زنان شاید از حداقل وقت و یا منابعی که این جامعه از آنها انتظار دارد، محروم باشند، مثلاً رژیم غذایی مناسب. این زنان بیچاره احساس شرم مضاعفی را تحمل می‌کنند، احساس رایجی که جامعه ما آن را احساس شرم از فقر می‌نامد. بار سنگینی را که این زنان فقیر تحمل می‌کنند، تنها فشار روحی و روانی نیست، زیرا هماهنگی با استانداردهای رایج اندازه و شکل بدن، یکی از عوامل تحرک اقتصادی است که از آن هم محروم می‌شوند. [...]

در جامعه‌ای که تمایل به جنس مخالف نهادینه شده است، زن باید خود را «مفعول» و طعمه برای مردان قرار دهد. [...] زنان باید بدن خود را آن‌طور که دیگران می‌بینند زندگی کنند، این دیگران کسانی نیستند جز «دیگر» مردسالاران گمنام.

بدنی که زن احساس می‌کند با آن قضاوت می‌شود، بدنی بدون گوشت و بدون بخش‌های اضافه است، بنابراین او باید سعی کند که با برنامه منظم و جدی بدنش مثل یک نوجوان، لاغر و بدون فرم باشد، بدنی که در فرم و شکل آن به بلوغ نرسیدن، حک شده باشد. [...]

بدن زن با فصاحت و شیوایی، و البته در سکوت، از جایگاه فرودست او در سلسله مراتب جنسیت سخن می‌گوید. قدرت انضباطی که زنانگی را در بدن زن حک می‌کند، در همه جا هست، و در هیچ جا نیست؛ هر کس می‌تواند

در زیر نگاه موشکافانه مردان، زنان جهت نگاه‌شان را عوض می‌کنند یا سرشان را پایین می‌اندازند، به زنان آموزش داده شده است که خیره نگاه نکنند و موقعیت برتر را به مردان بدهند. [...] به زن‌ها آموزش داده شده است که بیشتر از مردها لب‌خند بزنند. در بسیاری از شغل‌هایی که به طور اخص زنانه است، مهربان، مؤدب و آماده خدمت بودن بخشی از کار روزانه آنان است. این وضعیت مستلزم آن است که صرف نظر از شرایط روحی‌شان، در بیشتر ساعت روز به طور ثابت لب‌خندی بر روی لب داشته باشند. بدن زنان یک ظاهر تزئین‌شده است و انضباط زیادی برای ایجاد آن به کار رفته است. [...] پوست زنان باید نرم، منعطف، بدون مو و صاف باشد. در یک پوست ایده‌آل نباید هیچ نشانی از فرسودگی، تجربه، سن و یا افکار عمیق دید. موها نه تنها باید از روی صورت، بلکه باید از بیشتر بخش‌های بدن، از روی پاها، ران‌ها و بخش‌های بالای اندام تناسلی برداشته شود. برداشتن موهای صورت یک کار بسیار تخصصی دیگر است. [...]

مراقبت از مو، مانند مراقبت از پوست مستلزم صرف وقت زیادی است، باید مقدماتی را تهیه کرد و مهارت استفاده از تکنیک‌های مختلف را داشت که آن هم به کسب دانش تخصصی نیاز دارد. [...] یک زن باید به خوبی کار کردن با دستگاه‌های مختلف آرایشی را بیاموزد، از جمله کار کردن با سشوار، شانه حالت دهنده مو، اتوی فر، فر گرم، فر برقی، خط چشم، خط لب، بُرس لب، فر ابرو، بُرس ریمل و روش استفاده صحیح از محصولات گوناگون را بلد باشد؛ کرم پودرها، تونرها، پوشاندن شیارهای صورت، ریمل مژه و ابرو، سایه چشم، براق‌کننده چشم، رژگونه، رژلب، براق‌کننده لب، رنگ مو، شست و شوی مو، براق‌کننده مو، ترمیم‌کننده و لخت‌کننده مو و غیره.

در زبان مجلات مد و تبلیغات آرایشی، آرایش کردن به طور اخص یک فعالیت زیبایی‌شناسانه است که از طریق آن زن فردیت خود را نشان می‌دهد. در واقع، علی‌رغم آن که، سبک‌های آرایشی در هر دهه عوض می‌شوند و در هر مراسمی می‌توان آرایش متفاوتی داشت، اما آرایش صورت به شدت به مد وابسته است و کمتر از طریق آن می‌توان شخصیت خود را نشان داد.

گذشته از تمام این موارد، صورت خوب آرایش شده یک زن، اگر کارت ورود [به تمامی مکان‌ها و جایگاه‌های اجتماعی دلخواه] نباشد دست‌کم نشانه پذیرش در بیشتر محیط‌های اجتماعی و حرفه‌ای است، اما برعکس، اگر زنی تصمیم گرفته باشد که از وسایل آرایشی استفاده نکند با مجازات رو به رو خواهد شد. [...]

اقدامات انضباطی که نام بردیم، بخشی از فرآیندی است که از طریق آن

**رژیم غذایی به بدن گرسنه نظم می‌دهد و آن را تربیت
می‌کند. اشتیاق غذایی باید همیشه تحت نظر بوده و با اراده‌ای
آهنبین آن را کنترل کرد**

شوند کرم پودر صورتشان خشک شده، یا ریمل‌شان نریخته باشد، کسانی که نگرانند باد یا باران آرایش موی‌شان را خراب کند، کسانی که مرتب مراقبتند جوراب‌شان کنار قوزک پایشان جمع نشده باشد، کسانی که احساس می‌کنند چاق هستند، کسانی که هر چیزی را که می‌خورند کنترل می‌کنند، ساکنان یک ساختار سراسرین^۱ و سوژه‌ای در حال کنترل و نظارت بر خود شده‌اند؛ خودی که متعهد به نظارت بی‌رحمانه بر خویشتن شده است. این نظارت بر خویشتن، شکلی از فرمانبرداری از مردسالاری است. علاوه بر آن، آگاهی زن از این واقعیت را نشان می‌دهد که او به‌شیوه‌ای تحت نظارت است که یک مرد نیست. این زن در زندگی‌اش هر چیز دیگری هم که بشود مهم‌تر این است که او بدنی طراحی شده برای رضایت و تحریک است. ما زنان در صورتی می‌توانیم درباره بدن خود باز اندیشی کنیم که بتوانیم به درستی پیام‌های فرهنگی را که روزانه بر بدن مان حک می‌شود بخوانیم؛ تا زمانی که بفهمیم حتی اگر موفق شویم این انضباط‌های زنانه را ماهرانه انجام دهیم، هنوز فقط یک زن هستیم.

پانوش

1. Michel Foucault, *Discipline and Punish* (New York: Vintage Books, 1979), p. 138
2. Michel Foucault, *Discipline and Punish* (New York: Vintage Books, 1979), p. 28
3. Weight Watcher
4. Overeaters Anonymous
5. Marcia Millman, *Such a Pretty Face-Being Fat in America* (New York: Norton, 1980) p. 46
6. Sophia Loren, *Women and Beauty* (New York: William Morrow, 1984), p. 57
7. Iris Young "Throwing Like a Girl: A Phenomenology of Feminine Body Comportment, Motility and Spatiality," *Human Studies*, Vol. 3, (1980), pp. 137-156
8. Marianne Wex, *Let's Take Back Our Space: "Female" and "Male" Body Language as a Result of patriarchal Structures*. (Berlin: Frauenliteraturverlag Hermine Fees, 1979).
9. (Panopticon)

گونه ویژه‌ای از معماری است که اواخر قرن هجدهم توسط فیلسوف انگلیسی، جرمی بنتهام، طراحی شد تا به زندان‌بان‌ها اجازه دهد که تمامی زندانی‌ها را زیر نظر داشته باشد بدون این که زندانی‌ها متوجه شوند که در کدام لحظه تحت نظارت‌اند. معماری چنین ساختمان دایره‌مانندی شامل دو استوانه هم‌مرکز است که استوانه درونی ویژه زندان‌بان‌ها و استوانه بیرونی برای سلول‌ها در نظر گرفته شده است.

"Foucault, Femininity, and the Modernization of Patriarchal Power." in *Femininity and Domination: Studies in the Phenomenology of Oppression* (New York: Routledge, 1990). Reprint Permission by University Press of New England.

مسئول برقراری این نظم باشد ولی مشخصاً هیچ کس مسؤول آن نیست. [...] فوکو تلاش می‌کند تحمیل این انضباط بر بدن انسان را از طریق عملکرد نهادهای مشخصی مانند مدرسه، کارخانه و زندان توضیح دهد. اگرچه برای انجام این کار تاحدی مجبور است از اعلام این که کدام نهاد محدود و کدام نهاد نامحدود است، چشم‌پوشی کند. کالبدشکافی قدرت نظم و انتشار گسترده آن برای درک صحیح نحوه فرمانبردار ساختن زن ضروری است. در نبود یک ساختار رسمی و مراجعی که با قدرت، نهادها را به سمت خاصی سوق دهند، این احساس به وجود می‌آید که تولید زنانگی کاملاً داوطلبانه یا طبیعی است. [...]

در اقدامات انضباطی برای تولید زنانگی، تنها یک زن «مطیع و باتجربه» و با بدنی که در درجه دوم قرار داده شده، تولید نمی‌شود بلکه این اقدامات بخشی از پروژه انضباطی بزرگتری است که نظام سرکوبگر و ناعادلانه، فرودستی جنسی را تولید می‌کند. هدف این نظام تغییر زنان به شریکی سر به‌راه و مطیع برای مردان است. مانند ارتشی که هدفش از استخدام افراد خام و بی‌تجربه تبدیل آنها به سرباز است. [...]

یک زن، در نبود نظم رسمی مشخص و برنامه‌های عمومی مجازات باید تا حدی تغییر قیافه دهد که نظام سلطه‌گر را راضی کند. این دروغی است که همه با آن موافق هستند: آرایش کردن صرفاً یک نمایش هنرمندانه است. اولین کفش پاشنه بلند یک زن نمادی از مدرن‌شدن اجباری او که بر پایش بسته شده نیست بلکه بخشی از رشد معصومانه اوست. [...]

نبود مجازات عمومی رسمی به این معنی نیست که اگر زنی نتواند و یا نخواهد خودش را تسلیم انضباط بدنی موجود کند، مجازات نخواهد شد. بر عکس، او در دنیایی که مردان بر آن سلطه دارند، با مجازات‌های بسیار سختی رو به‌رو خواهد شد: محرومیت از حمایت مردان. برای زنانی که تمایل به جنس مخالف دارند، این مجازات می‌تواند به معنی از دست دادن رابطه صمیمانه‌ای باشد که به‌شدت به آن نیاز دارند، برای او و برای زنان هم‌جنس‌خواه این مجازات می‌تواند به معنی محرومیت از معیشتی آبرومندانه باشد.

همان‌طور که قبلاً هم اشاره کردم، خود زنان هم، هم‌جنسان خود را برای عدم هماهنگی با نظم موجود تنبیه می‌کنند. نوشته‌های منتشرشده درباره سایز بدن، پر از اعترافات دردناک زنانی است که از چاقی خود خجالت می‌کشند. [...]

زنانگی به مثابه «سبک خاصی از تن» باید برتری خود را در جهت دیگر نیز نشان دهد اما این برتری قطعاً بر مردانگی نیست زیرا، به هر ترتیب، مردانگی فقط آینه مقابل زنانگی است؛ تغییر شکل بنیادین و هنوز تصورنشده‌ای از بدن زن. [...]

زنانی که آرایش خود را در طی روز بارها و بارها کنترل می‌کنند تا مطمئن



سو تولسن راینپارت
مترجم: نسیم گل‌گو
لینک مطلب

مصرف بالای قرص ضد حاملگی در کمپین انتخاباتی

قطع بودجه سازمان تنظیم خانواده که بزرگترین ارائه‌کننده خدمات بهداشتی-درمانی مربوط به باروری به زنان کم‌درآمد است، انجام داده‌اند. [...] چگونه است که حقی که فرهنگ غالب، تقریباً ۵۰ سال پیش پذیرفته بود ناگهان چنین به شدت به چالش کشیده می‌شود؟ این حقی است که امروزه نود و نه درصد زنان در قید حیات آمریکایی که تا به حال ارتباط جنسی داشته‌اند، حداقل یک بار از آن استفاده کرده‌اند، ۳ از جمله نود و هشت درصد زنان بالقوه بارور کاتولیک که حداقل ماهی یک بار به کلیسا می‌روند؛ شصت و هشت درصد کاتولیک‌هایی که احتمال بارداری ناخواسته آنها بالاست و ۷۴٪ مسیحیان انجیلی که احتمال بارداری ناخواسته آنها بالاست از این هم فراتر می‌روند و به صورت منظم از یک روش بسیار موثر استفاده می‌کنند. این حقی است که در دو پرونده مهم دیوان عالی کشور به عنوان حقی اساسی مطرح شد. این حقی است که موسسه علم پزشکی، که همه می‌دانند مقر فمینیست‌های رادیکال هم نیست، به عنوان صرفاً یکی از خدمات بهداشتی پیشگیرانه ضروری به رسمیت می‌شناسد.

[...] افراد مخالف حق پیشگیری از بارداری برای اعتبار بخشیدن به مخالفت خود راهی ندارند جز اینکه منازعات جاری درباره مسئله جلوگیری از بارداری را در قالب جنگ میان حقوق زنان و آزادی مذهبی تعریف کنند؛ این تنها قالبی است که به اندازه کافی گیرایی دارد. اما این که گروه‌های اجتماعی محافظه‌کار اصلاً تصور چنین مبارزه‌ای را به خود راه داده‌اند و این که به نظر می‌رسد گروه‌های ضد سقط جنین از سال ۲۰۱۰ چنان جای پای خود را در مسیر موفقیت محکم احساس کرده‌اند که توانسته‌اند تجویز سیاست‌های خود را از منع سقط جنین تا منع جلوگیری اضطراری و هر نوع پیشگیری از بارداری به طور کلی بسط دهند، به وضوح نشانگر این امر است که نیروهای اجتماعی محافظه‌کار در ائتلاف جمهوری خواهان کاملاً دست بالا را دارند.

اما جسارت نفس‌گیر جمهوری خواهان در «بسط مواضع» خود در ارتباط با سیاست تنظیم خانواده ممکن است انتخابات ریاست جمهوری را نه به نفع جمهوری خواهان که به نفع دموکرات‌ها تغییر دهد. جامعه، که در سال‌های اخیر به نوعی در حال حرکت به سوی پذیرش سقط جنین در چارچوب قانونی اما محدود بوده است، ممکن است چنین جبهه‌گیری‌های جسورانه‌ای

اولاً، تا آن‌جا که من از [حرف‌های] دکترها می‌فهمم، [لقاح در حین تجاوز] خیلی نادر است. اگر تجاوز واقعی باشد، بدن زن روشی برای متوقف کردنش دارد. [ثانیاً] اگر بناست مجازاتی در کار باشد، باید معطوف به تجاوزگر باشد و نه بچه‌ای که در اثر تجاوز تشکیل شده. تاد اکن، نماینده جمهوری خواه ایالت میسوری در مجلس، اگوست ۱ ۲۰۱۲

در پرتو نظرات اخیر نماینده کنگره، تاد اکن، و در تلاش برای اطمینان بخشیدن به مردم آمریکا در خصوص حساسیت حزب جمهوری خواهان نسبت به مساله تجاوز، من فکر می‌کنم ما نباید از لایحه‌ای بر ضد شیوه‌ای موثر برای جلوگیری از بارداری قربانیان تجاوز حمایت کنیم. جکی کرتیس، جوانترین عضو کمیته انتخاباتی جمهوری خواهان، ۲۳ اگوست ۲۰۱۲، درباره پیشنهاد ممنوعیت جلوگیری اضطراری از بارداری ۲

< مقدمه

نظراتی که تاد اکن در ۱۹ اگوست در مصاحبه‌اش با شبکه خبری محلی فاکس در ایالت میسوری بیان کرد، جدید نیستند. دیگران هم قبلاً چنین ادعاهایی درباره شیوه‌های باروری زنان مطرح کرده بودند. اما این نظرات باعث شد بحث بر سر سیاست تنظیم خانواده در کارزار انتخاباتی ۲۰۱۲ بالا بگیرد.

[...] بازار بحث بر سر سیاست‌های سقط جنین این روزها بیشتر از همیشه داغ است، اما کسی فکر نمی‌کرد که این داغی به بحث پیشگیری سرایت کند. این موضوع اکثر شاهدان را به شدت متعجب کرده و حتی ممکن است انتظارات افراد در مورد نحوه پیشرفت انتخابات را تغییر دهد. نامزدهای جمهوری خواه ریاست‌جمهوری نه تنها موضعی در حمایت از «طرفدار حیات جنین» گرفته‌اند، بلکه علیه حق پیشگیری از بارداری هم استدلال کرده‌اند. کمیته انتخاباتی جمهوری خواهان تا این لحظه به‌عنوان برنامه طرفدار حیات جنین «بدون استثناء» تاکید کرده و همچنین برای اولین بار به‌وضوح شیوه‌های جلوگیری اضطراری از بارداری مانند «قرص صبح روز بعد» را محکوم کرده است.

مجلس نمایندگان که اکثریت آن با جمهوری خواهان است و بسیاری از فرمانداران و یا قانون‌گذاران ایالتی جمهوری خواه اقداماتی بی‌سابقه برای



به جای تولید بچه‌های بیشتر به فکر تولید سیاست‌هایی باشید که به بچه‌های بیشتر می‌انجامند!

فینیس‌ها، هم‌چون ضدفمینیس‌ها، قطعاً پیشگیری از بارداری را مسئله زنان دانسته‌اند. حق زنان مبتنی بر پیشگیری از بارداری، حقی چنین خصوصی و شخصی، تقریباً همیشه به عنوان حقی عمومی هم دیده شده است. دولت‌ها یا بین موضع مشوق زاد و ولد بیشتر و موضع طرفدار کنترل باروری در نوسان بوده‌اند و یا هر دو موضع را هم‌زمان اتخاذ کرده‌اند.

پیش‌روی‌ها و عقب‌نشینی‌های حقوق زنان را نیز می‌توان با پیش‌روی‌ها و عقب‌نشینی‌های پیشگیری از بارداری مرتبط دانست. در حالی که جنبش حق رأی زنان تازه داشت به عنوان یک جنبش اجتماعی مطرح می‌شد، قانون منع فروش و جابه‌جایی قرص‌های پیشگیری از بارداری به تصویب رسید. هنگامی که جنبش حق رأی زنان به‌منصه ظهور رسید، مارگارت سنگر به خاطر باز کردن یک کلینیک تنظیم خانواده تهدید به زندان شد. وقتی موج دوم جنبش زنان رو به افول رفته بود و بسیاری فمینیس‌م را مرده می‌پنداشتند، نماینده اداره امور دارو و مواد غذایی آمریکا دانسته‌های علمی را نادیده گرفت تا با تسلیم در برابر گروه‌های مخالف سقط جنین فروش بدون نسخه قرص جلوگیری اضطراری را ممنوع کند.

با وجود این تلاطمات، همان‌طور که پیش‌تر گفتم، از نظر فرهنگی به طور کلی (و از نظر نود و نه درصد زنان آمریکایی) پیشگیری از بارداری پذیرفته شده و به‌کارگرفته شده است. با توجه به نیرو و انرژی محافظه‌کاران اجتماعی تازه‌نفس و بی‌خیالی رأی‌دهندگان جوان، شاید باید برای سرایت تکان‌دهنده سیاست سقط جنین به کنترل باروری در سال ۲۰۱۰ آماده می‌بودیم، اما نبودیم.

قانون مراقبت‌های پزشکی کم‌هزینه:

اجباری کردن دسترسی به شیوه‌های پیشگیری از بارداری تصویب قانون حمایت از بیمار و مراقبت‌های پزشکی کم‌هزینه در سال ۲۰۱۰ نشان داد که تعبیری در شیوه نگرش نسبت به ارائه خدمات بهداشتی-درمانی شماری از زنان پدید آمده است، چرا که این قانون در را به روی تعریف گسترده‌ای از دو مفهوم «مزایای بهداشتی-درمانی ضروری» و «خدمات پیشگیرانه» باز کرد.

[...] به نظر نمی‌رسد که موسسه علم پزشکی در گزارشش با عنوان «خدمات کلینیکی پیشگیرانه برای زنان» بحث جنجال‌برانگیزی را که با در نظر گرفتن داروهای پیشگیری از بارداری به عنوان خدمات پیشگیرانه درمی‌گرفت، پیش‌بینی کرده باشد.

[...] از هیچ کجای گزارش بر نمی‌آید که این کمیته حتی احتمال می‌داده که عده‌ای خدمات پیشگیری از بارداری را در تعارض با آزادی‌های مذهبی ببینند. موضع موسسه علم پزشکی مبنی بر این که پیشگیری از بارداری باید به عنوان یکی از خدمات بهداشتی پیشگیرانه توصیه‌شده، تحت قانون مراقبت‌های پزشکی کم‌هزینه در نظر گرفته شود، جای تعجب نداشت. ولی ظاهراً به هر ترتیب بعضی‌ها را خیلی تعجب‌زده کرد. وزیر بهداشت وقت، حکمی موقت صادر کرد که در پیروی از قانون قبلی، تعریفی محدود و مشخص از «نهادهای مذهبی» داشت: تنها نهادهایی که مأموریتشان مشخصاً ترویج

در مقابل حق پیشگیری را زیاده‌روی بدانند. جوان‌ترین عضو کمیته انتخاباتی جمهوری خواهان، جکی کرتیس که ۲۲ سال بیشتر ندارد، قطعاً با در نظر گرفتن همین نکته تلاش می‌کرد به حزبش یادآوری کند که او با ما نزد زنان جوان با تقریباً سی درصد اختلاف از رامنی پیش است و ترکیب اظهارنظرهای اکن - نماینده جمهوری خواه - و پیشنهاد جمهوری خواهان برای ممنوعیت جلوگیری اضطراری هم هیچ کمکی به کم کردن این فاصله ناشی از جنسیت نخواهد کرد. ۴ پل رایان، معاون پیشنهادی رئیس جمهور در کمپ جمهوری خواه، که بیش از هر چیز به خاطر طرح‌های بودجه و بهداشت و درمانش شهرت دارد نیز به صورت مداوم با تاد اکن و دیگران برای محدود کردن نه فقط حق سقط جنین که تعریف تجاوز و دسترسی به روش‌های پیشگیری، همکاری کرده است. دموکرات‌ها و گروه‌های زنان به شدت به دنبال معرفی چهره او به عنوان مبارزی علیه حقوق زنان هستند. نیروهای محافظه‌کار هر چقدر هم در راستای اهداف خود بسیج شده‌باشند، با این اقدامات اخیرشان احتمالاً بیشتر به بسیج لیبرال‌ها و رأی‌دهندگان میانه‌رو علی‌الخصوص زنان کمک کرده‌اند، چیزی که خود گروه‌های «طرفدار حق انتخاب» در انجام آن موفق نبوده‌اند.

در این مقاله بسیار کوتاه و مقدماتی من پیش از پرداختن به قدرت شگفت‌انگیز سیاست تنظیم خانواده در مناسبات انتخابات، قصد دارم تاریخچه مختصری درباره سیر تحول حق پیشگیری از بارداری که البته حق مردان نیز هست، ارائه دهم. چه کسی می‌دانست که از میان این همه مسئله، پیشگیری از بارداری به یکی از مهم‌ترین مسائل کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا در قرن ۲۱ تبدیل می‌شود؟

کنترل باروری

تاریخ پیشگیری از بارداری قطعاً بسیار طولانی است. می‌دانیم که ۵۰۰۰ سال پیش زنان مصری اسفنج‌هایی آغشته به سرکه و مردان مصری کاندوم‌هایی از جنس کتان آغشته به سرکه یا شراب استفاده می‌کردند. گفته می‌شود در ونیز در دوران رنسانس، فاحشه‌ها گاهی اوقات از لاک لاک‌پشت به‌عنوان محافظ استفاده می‌کرده‌اند و این محافظ‌های طبیعی چون لاک لاک‌پشت یا استخوان در ژاپن هم استفاده می‌شده است. به نظر می‌رسد که انسان خیلی زود مفهوم پیشگیری از بارداری را متوجه شده‌است و از هر ابزاری که می‌توانسته برای کنترل باروری استفاده کرده است.

می‌توان برابری جنسی را در شیوه‌های جلوگیری با استفاده از محافظ تا حدودی مشاهده کرد، چرا که هم زنان هم مردان از آنها استفاده می‌کرده‌اند، گرچه شاید تبعات استفاده نکردن از آنها برای زنان به عنوان کسانی که می‌توانسته‌اند حامله شوند، بیشتر بوده است. از دهه ۶۰ میلادی با تولید اولین قرص‌های هورمونی پیشگیری از بارداری و در دهه ۸۰ میلادی با رشد ایدز، ما شاهد نوعی تغییر مسیر هستیم. محافظ‌های مردانه (کاندوم) گرچه البته هنوز روش‌های پیشگیری از بارداری به حساب می‌آیند، اما تأکید بر آنها به عنوان محافظ در مقابل بیماری و نه باروری افزایش یافته‌است. با توجه به این که قرص‌های هورمونی یا انواع دیگر روش‌های پیشگیری دارویی برای زنان ممکن است و نه برای مردان، هر چه جز کاندوم و واکنش‌های تقریباً منحصر به «مساله زنان» تبدیل شده است.

خود ندادند. سطح مشارکت آنان در انتخابات از انتخابات قبلی تا بعدی بیش از ۲۰ درصد کاهش داشته است. «زنان» به عنوان یک گروه اجتماعی برای اولین بار در ۳۰ سال گذشته، در سال ۲۰۱۰ به جمهوری خواهان رأی دادند، چرا که رأی دهندگان همه زنان سفیدپوست، متأهل و محافظه‌کار بودند و نه آن انبوه رأی دهندگان چندزبانه زن که بیش از یک نسل بود شکاف‌های جنسیتی در الگوی رأی‌دهی را به نفع دموکرات‌ها رقم زده بودند.

محافظه‌کاران اجتماعی تی‌پارتی که بسیج شدند و رأی دادند، با اعتماد به نفس برنامه‌ای فوق‌العاده گسترده را در مورد بهداشت باروری دنبال کرده‌اند؛ نه تنها ممنوعیت سقط جنین، بلکه ظاهراً ممنوعیت دسترسی به شیوه‌های پیشگیری از بارداری. آیا این برای رأی‌دهندگان مستقل از هر دو جنس، رأی‌دهندگان جوان که در سال ۲۰۰۸ به جانب حزب دموکرات سرازیر شدند، ولی زنان سرخورده ولی همچنان طرفدار حزب دموکرات در سنین مختلف روشن است؟ هر کدام از کارزارهای انتخاباتی برای این که رقابت بر سر تنظیم خانواده را به نفع خود تمام کند چه خواهد کرد؟

«حقوق» چون یک جزیره مرجانی‌ست: با گذشت زمان باید مقدار بیشتری از آنها بر هم انباشت شوند، نه اینکه همان‌ها هم که هستند فرسایش یابند و از بین بروند. چه شد که کنترل باروری، حقی چنین اساسی، تبدیل به استثنائی بالقوه از این قاعده شد؟ این باید برای متفکران از رمق‌افتاده حوزه‌های سیاست جنسیت و سیاست بهداشت و سلامت هم انگیزه‌ای برای تحرک باشد.

پانوشت

1. Representative Todd Akin, R-MO, 19 August 2012
 2. Jackie Curtis, youngest member of 2012 Republican Platform Committee, 23 August 2012, on the proposal to ban emergency contraception
 3. Guttmacher Institute. 2012. Contraceptive Use in the United States. http://www.guttmacher.org/pubs/fb_contr_use.pdf. Site last verified 25 August 2012.
 4. Cooper, Michael. 2012. GOP Adopts Strict Anti-Abortion Language in its Platform. The New York Times 21 August. <http://thecaucus.blogs.nytimes.com/2012/08/21/g-o-p-approves-strict-anti...language-in-party-platform/>. Site last verified 25 August 2012. Published in The Caucus blog.
 5. a. b. Cartwright-Smith, Lisa and Sara Rosenbaum. 2012. Contraceptive coverage under the ACA's preventive services coverage requirements, and employer implementation: an update. HealthReformGPS. <http://healthreformgps.org/resources/contraception-coverage-under-the-ac...coverage-requirements-and-employer-implementation-an-update/>. Originally posted 20 April 2012. Site last verified 25 August 2012. Pdf version: <http://www.healthreformgps.org/wp-content/uploads/Lara-ANPRM-update-pdf.pdf>.
 6. Amiri, Bridget, Sarah Lipton-Lubit and Anthony Rothert. 2012. History is on our side: why the federal contraception rule is constitutional. ACLU Blog of Rights. Posted on August 3. <http://www.aclu.org/blog/reproductive-freedom-womens-rights/history-our-...contraception-rule>. Site last verified 25 August 2012.
- Women's Rights and the Politics of Health: Contraception, Health Reform, and the 2012 Election (2012). APSA 2012 Annual Meeting Paper: http://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=2107356. Reprinted by permission from Sue Tolleson-Rinehart

و آموزش مذهب است «نهاد مذهبی» شمرده می‌شدند. این قانون حق نهادهای مذهبی را که بر اساس عقایدشان مخالف پیشگیری از بارداری بودند به رسمیت می‌شناخت، اما موضع دولت اوباما مبنی بر مشخص کردن محدوده آنچه «نهاد مذهبی» محسوب می‌شود بلافاصله فریاد اسقف‌های کاتولیک، برخی گروه‌های پروتستان و حتی بعضی کارمندان سکولار را که پیشگیری از بارداری را در تعارض با باورهای‌شان می‌دیدند، درآورد. دولت (احتمالاً برای حفظ بخش مهمی از رأی دهندگان دموکرات) محکم بر سر این شرط تعیین‌شده ایستاد که عملاً همه به جز کلیساها موظفند بیمه‌ای به کارمندان‌شان ارائه دهند که خدمات پیشگیری از بارداری را پوشش دهد، اما اظهار آمادگی کرد که به نحوی با کارفرمایانی که به دلایل مذهبی با پیشگیری از بارداری مخالف بودند به توافق برسد.

دستور نهایی دولت در فوریه ۲۰۱۲ یک «محدوده حفاظت‌شده» به وجود آورد که در آن کارفرمایانی که به دلایل مذهبی مخالف پیشگیری بودند همچنان می‌بایست بیمه‌ای به کارمندان خود ارائه کنند که خدمات پیشگیری را پوشش دهد اما مجبور نبودند هزینه‌ای بابت این خدمات به شرکت‌های بیمه بپردازند (زنان تحت پوشش بیمه هم که از قبل قرار نبود هزینه‌ای بابت این خدمات بپردازند). تابستان امسال دولت اعلام کرد که در قانون‌گذاری‌های آینده تدبیر مشابهی هم برای کارفرمایانی که خودشان کارمندان‌شان را بیمه می‌کنند خواهد اندیشید. ۵

فعالان جمهوری خواه این راه حل را «برگ انجیر»ی برای پوشاندن طرح شرم‌آور دولت نامیده‌اند. حتی برخی دموکرات‌های مطرح کاتولیک از این طرح ناخشنود بوده‌اند. اسقف‌های کاتولیک و بسیاری افراد و کارمندان علیه آن اقدام دعوی کرده‌اند. عجیب‌تر آن که هفت ایالت فلوریدا، میسیسیگان، نبراسکا، اوهایو، اوکلاهاما، کارولینای جنوبی و تگزاس هم چنین کاری کرده‌اند. اعتراضات این ایالت‌ها مشخصاً مذهبی نیست، بلکه آن‌ها این قانون را خلاف قانون اساسی دانسته‌اند؛ چرا که تنها گروه‌های مذهبی‌ای را معاف می‌کند که به پیروان آیین خودشان خدمات ارائه می‌دهند و نه هر گروه مذهبی را. وارن نیوبورن، قاضی محلی ایالت نبراسکا، دعاوی ایالتی را رد کرده‌است. هنوز باید منتظر نتیجه باقی دعاوی باشیم اما ای‌سی‌ال‌یو، که معمولاً به‌عنوان نهادی مدافع آزادی مذهبی شناخته می‌شود، قویاً اعلام کرده که این قانون مطابق قانون اساسی است و تجاوز به آزادی مذهبی محسوب نمی‌شود. ۶

در حالی که دعاوی موجود تحت بررسی هستند یا مثل مورد هفت ایالت نامبرده رد شده‌اند، این جدل باعث شکل گرفتن سناریوهایی دور از ذهن شده است؛ از این که راش لیمبا، ساندرافلوک دانشجوی دانشگاه جورج‌تاون را به خاطر این که گفته بود او و دیگر دانشجویان جورج‌تاون به خدمات پیشگیری از بارداری احتیاج دارند «فاحشه» خطاب کرده بود تا اظهارات تاد اکن مبنی بر این که بدن زن در شرایط تجاوز «واقعی» راهی برای توقف بارداری دارد. نتیجه‌گیری چه کسی فکرش را می‌کرد که پیشگیری از بارداری به متغیری اساسی در انتخابات ۲۰۱۲ تبدیل شود؟ آیا این روند ادامه خواهد داشت؟

[...] پرسش اساسی این است که آیا تحولات اخیر قابلیت بسیج رأی دهندگان دموکرات را خواهد داشت؟ آیا سر تکان‌دادن‌ها و غرولندهای اندی بوروویتز و اسیتین کلبه به اشتیاقی مجدد برای مشارکت اجتماعی بدل خواهد شد؟ جوانان طرفدار اوباما در سال ۲۰۰۸، در سال ۲۰۱۰ زحمت رأی دادن را به



سوناینا میرا
مترجم: فرهاد کشاورز
لینک مطلب

مهر فمینیسم سفید بر رقص شکم

بخشی از «مکان‌نگاری فرهنگی» امپریالیسم تصویر می‌کند.^۴ تغییر احساسات نسبت به نقش امپریالیستی آمریکا بعد از حادثه یازدهم سپتامبر شدت بیشتری گرفته است: خشم، تنفر، ترس، عدم اطمینان، دل‌سردی، بی‌علاقگی، انکار و نفاق. فرهنگ امپریالیستی آمریکا همچنین جنبه‌ای از احساس تقصیر را به نمایش می‌گذارد که به دلیل وارد آوردن ضربه‌های خشنوت‌آمیز (چه در خارج و چه در داخل ایالات متحده) به دیگران موجب به وجود آمدن «نقد خود و احساس از خود بی‌زاری در میان مردم عادی» می‌شود.^۵ رقص شکم در زمان حاضر به این دلیل جاذبه پیدا کرده است که عرصه‌ای برای بیان و بروز این احساس‌های امپریالیستی در اختیار قرار می‌دهد، احساس‌هایی که شامل دل‌سردی از این امپراتوری نیز می‌شوند. این عرصه، محلی است که در آن زنان سفید مانند زنان غیرسفیدپوست آمریکایی می‌توانند آمریکایی بودن و زنانگی خود را از ورای یک دیدگاه لیبرال و چندفرهنگی تجسم بخشیده و بیان کنند. [...]

تصاویر ترسیم شده از «شرق» و روند تصاحب فرهنگی دو نکته کلیدی در فرهنگ روزمره امپریالیسم آمریکا و احساس‌های امپریالیستی به شمار می‌روند. از مدت‌ها پیش برای دست یافتن به این تصاویر «امکان خلق مجموعه‌ای از جاذبه‌های زیبایی‌شناسی و کاریزمای اجتماعی برای آمریکایی‌ها» فراهم شده بود. تمامی این‌ها در «زوررقی از پیشرفت» پیچیده شده که «بسیاری از آمریکایی‌ها با سرسختی آن را حق طبیعی و سرنوشت مختوم خود می‌دانند.»^۶ به طور تاریخی تصویرسازی‌های جهت‌دار از مسلمانان «کافر» و اعراب «بربر» به فرهنگ عامه ایالات متحده امکان استفاده از یک آنتی‌تر را در برابر هویت ملی آمریکایی داده است که بر اساس آن، توسعه‌طلبی امپریالیستی آمریکا و برتری نژادی توجیه می‌شود. این توجیه‌گری شامل مداخله و حمایت از طرح‌های استعماری در خاورمیانه نیز می‌شود. رویکرد شرق‌شناسانه آمریکایی‌ها در برابر مسلمانان و اعراب پیشینه‌ای دراز دارد که قدمت آن به افسانه‌های سرزمین مقدس در نزد بنیان‌گذاران مسیحی آمریکا و جنگ ناوگان این کشور با کشورهای بربر («تروریست‌های» اولیه در مدیترانه) در سال‌های ۱۷۸۰ باز می‌گردد.^۷

رقص شکم^۱ در بین زنان آمریکا پرتعداد و تبدیل به پدیده‌ای فراگیر شده است به ویژه بین گروه‌های سنی مختلف زنان سفیدپوست در منطقه خلیج سان‌فرانسیسکو و دیگر مناطق این کشور. معمولاً در گذشته در رستوران‌های خاورمیانه‌ای و مجالس رقص ایالات متحده رقص شکم به‌نمایش درمی‌آمد اما از سال‌های ۱۹۹۰ به این سو کلاس‌های رقص شکم به‌شکل گسترده‌تری بین زنان غیرعرب آمریکا به مد روز تبدیل شد. من با هنرآموزان، اساتید، رقصندگان و برگزارکنندگان رقص شکم در منطقه خلیج سان‌فرانسیسکو مصاحبه کردم تا دریابم: چرا رقص شکم بین زنان غیرعرب این منطقه محبوب است؟ چرا این رقص درست در زمانی همه‌گیر شد که خود آمریکایی‌های عرب‌تبار در جریان «جنگ با ترور» تحت تعقیب و حمله قرار می‌گیرند؟ این گونه از رقص که به طور خاص به «فرهنگ خاورمیانه‌ای» اختصاص دارد چه چیزی را درباره ملی‌گرایی آمریکا در دوران پس از یازده سپتامبر آشکار می‌کند؟

[...] رقص شکم توسط رقصنده‌های آمریکایی، عاری از عوامل زیبایی‌شناختی و شهوانیت خود آنها نیست. در اجرای رقص شکم می‌توان همزمان شاهد زیبایی و مهارت بود [...] باور من بر این است که رقص شکم با بخشی از روندی امپریالیستی در ارتباط قرار می‌گیرد که ایالات متحده و خاورمیانه را به هم مرتبط می‌کند. از این منظر، عمق سیاست امپریالیسم آمریکا در زمان حاضر درباره استعمارطلبی، جنبه نژادی بخشیدن به امور و فمینیسم آشکار می‌شود [...]

معتقدم رقص شکم، زمینه‌ای است برای اجرا و تفسیر چیزی که من آن را «احساس‌های امپریالیستی»^۲ زمان حال می‌نامم: «ساختارهای حسی» روزمره‌ای که بنیان‌های آنچه ویلیام اَپلمن ویلیامز آن را «امپراتوری به مثابه شیوه زندگی» نامید، تشکیل می‌دهد.^۳ احساس‌های امپریالیستی مجموعه‌ای از تعلقات روان‌شناختی و سیاسی به امپراتوری هستند که معمولاً ناگفته می‌مانند، گاه ناخودآگاه هستند ولی همیشه حضور دارند: «عادت‌های قلب و مغز» که با ساختارهای تفاوت و تفوق برانگیخته و همراه می‌شوند؛ چنان که ادوارد سعید در اثر دوران‌ساز خود درباره «ساختارهای نگرش و ارجاع» آنها را

**تصاویر ترسیم شده از «شرق» و روند تصاحب فرهنگی دو نکته
کلیدی در فرهنگ روزمره امپریالیسم آمریکا و احساس‌های
امپریالیستی به شمار می‌روند.**

سیاسی همچنان اهمیت خود را تا به امروز حفظ کند. اول اینکه دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ دوره فعالیت‌های موج دوم فمینیست‌هایی بود که به «بدن به عنوان عرصه‌ای برای لذت و اکتشاف» برای فمینیست‌های سفیدپوست لیبرال نگاه می‌کردند.^{۱۰} این دیدگاه به ویژه در بین فمینیست‌های لیبرال سفید پوست رواج داشت. رقصدگانی مانند دانیلا جوزفی که خودش را «هنرمند چندرسانه‌ای و فمینیست... حساس نسبت به سلوک زنان و ... حقوق زنان» می‌داند، رقص شکم را با آیین تولد کودک، خواهرخواندگی زنانه، شهوانیت و معنویت عصر امروز مرتبط می‌دیدند و به اجرای آن برای سازمان‌های ملی زنان می‌پرداختند.^{۱۱} البته فمینیست‌ها برخوردی دوگانه با رقص شکم داشتند؛ برای مثال در سال ۱۹۷۰ برخی از گروه‌های فعال زنان در برکلی (شهری در کنار سن‌فرانسیسکو در غرب آمریکا) در اعتراض به یک اجرای رقص شکم تظاهرات کردند چراکه از نگاه آنان در رقص شکم نگاهی ابزاری به بدن زنان وجود داشت.^{۱۲}

این درگیری‌ها هنوز هم محور بحث‌های ادامه‌دار فمینیست‌ها درباره رقص شکم محسوب می‌شود؛ بحث درباره استفاده جنسی و کالایی از بدن زنان. ضمن این که استاورس کارایانی می‌گوید که ظاهراً رقص شکم در آمریکا بیشتر نشانگر کشش زنانه دگرجنس‌گرا است و جنبه همجنس‌گرایانه آن حذف شده است.^{۱۳} با این حال، آنچه مناقشه‌های مربوط به رقص شکم را پیچیده‌تر می‌کند - و من هم در این مقاله به آن خواهیم پرداخت - به کلیشه‌هایی مزمن درباره شهوانیت زنان و فرهنگ «شرقی» مربوط می‌شود که به دلیل «پوشش اندک و حجاب نازک رقصندگان» به وجود آمده است. [...]^{۱۴}

کلوپ‌های شبانه با استخدام نوازندگان و رقاصان عرب به میل کشف شرقی‌های «عجیب» پاسخ داده‌اند.^{۱۵} همه‌گیر شدن رقص شکم همزمان بود با رشد جامعه عرب‌های آمریکایی. تا به امروز دو یا سه نسل در تولید این محصول فرهنگی شرکت داشته‌اند.^{۱۶} در موسیقی‌هایی که عرب-آمریکایی‌های هنرمند اجرا می‌کردند «تلفیقی تصادفی از موسیقی، زبان و سنت‌های فرهنگی ترکی، یونانی، آمریکایی و عربی»^{۱۷} به چشم می‌خورد که این مجموعه منجر به تولید گونه عامی از «شرق» می‌شود که «از نظر ماهیت

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، ایالات متحده مخاطره تجارت با خاورمیانه را به جان خرید؛ دورانی که مارک تواین از آن به عنوان «عصر طلایی» یاد کرده است و طی آن مبلغان مذهبی، گردش‌گران و بازرگانان آمریکایی به شکل‌گیری نگاه نژادپرستانه و درعین‌حال رمانتیک از مفهوم «شرق» دامن زدند: «عجیب» و «عقب افتاده». «این تلقی به همان اندازه که «نژادپرستانه» بود «خیالی» هم بود. چنین کلیشه‌هایی با وقوع برخی رویدادهای تاریخی در بایگانی ذهن آمریکایی‌ها از مشرق زمین، متبلور شد. برخی این رویدادها عبارت‌اند از: بیانیه بالفور در ۱۹۱۷ و تشکیل کشور اسرائیل در خاورمیانه در سال ۱۹۴۸، سرنگونی دولت مصدق در ایران و بازگرداندن شاه به قدرت در سال ۱۹۵۳، حمله به بیروت در سال ۱۹۵۸، بحران نفتی اوپک در سال‌های ۱۹۷۰، بحران گروگان‌های آمریکایی در سال ۱۹۷۹ و در جریان دو جنگ با عراق ۸۰ شگفت این که منافع استراتژیک، اقتصادی و سیاسی آمریکا در خاورمیانه به شدت گسترش پیدا کرده اما نگاه شرق‌شناسی آمریکایی به طرز چشمگیری دست‌نخورده باقی مانده است. [...]

در حال حاضر مبنای مباحث شرق‌شناسی نوین در امپراتوری آمریکا - که انواع گرایش‌های فمینیسم لیبرال را هم در بر می‌گیرد - زنان عرب مسلمان سرکوب شده و پیچیده شده در حجاب است. به اعتقاد من اجرای رقص شکم، نشان می‌دهد که چطور دیدگاه شرق‌شناسی (لیبرال) در برقراری رابطه بین افراد از یک سو و ملت و امپراتوری از سوی دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد و بدین وسیله قدرت‌امپریالیستی آمریکا را با استفاده از گفتمان آزادی‌های جسمانی رفع و رجوع می‌کند. [...]

حتی خیلی پیش از جنگ آمریکا در عراق و افغانستان و «جنگ با ترور» در دوره پس از یازدهم سپتامبر هم رقص شکم با دیدگاه فمینیست‌های لیبرال درباره «فرهنگ خاورمیانه‌ای» در هم تنیده بود. چنانکه رقصدگانی هم که با آنها مصاحبه کردم به این موضوع اشاره کردند و باربارا سلرز - یانگ هم این مهم را مستند کرده است که رقص شکم در سال‌های پایانی دهه ۱۹۶۰ در برخی کلوپ‌های سانفرانسیسکو مانند «بغداد» و «قصه» رواج یافته بود.^{۱۸} دو عامل اصلی موجب شده است رقص شکم در دوران قدرت نرم و اعتراض‌های

با وجود آن که کلاس‌های رقص شکم و لباس‌های آن، موسیقی عربی، و بارهایی که در آن‌ها قلیان عرضه می‌شود اخیراً در میان فرهنگ عامه مناطق شهری آمریکا گسترش پیدا کرده است اما کلمه «عربی» بسیار به ندرت درباره این تولیدات و فعالیت‌ها به کار می‌رود

علاقه به خاورمیانه یا بیشتر آموختن درباره فرهنگ عربی به یادگیری رقص شکم علاقه‌مند شدند.

میل فراگیر به رقص شکم، در بهترین حالت، به زنان لیبرال آمریکایی اجازه می‌دهد که ادعا کنند آنها از دسته آمریکایی‌های «بد» و نژادپرستان ضد مسلمان نیستند و در عین حال به آنان این امکان را می‌دهد که بین زنان «آزاد» و «ناآزاد» تمایز قائل شوند.^{۲۱} به وضوح مشخص است که علاقه به رقص شکم به دلیلی ساده و اتفاقی و در ارتباط با جنگ یا ترور ظهور نکرده است. هر چند قدمت این رقص در ایالات متحده و خلیج سان‌فرانسیسکو به سال‌های پیشتر باز می‌گردد اما در دسترس بودن آن به عنوان گونه‌ای فرهنگی که زنانگی عربی و اسلامی را به نمایش می‌گذارد موجب شده است این رقص در زمان جنگ در عراق و افغانستان به عرصه‌ای برای نمایش مجموعه‌ای از احساس‌های امپریالیستی تبدیل شود.

بعضی از زنانی که با آنها صحبت کردم، یادگیری رقص شکم را پیش از سال ۲۰۰۱ شروع کرده بودند. همه آنها عنوان کردند که در وهله اول به دلیل این که نوعی معنویت، دوره‌م بودن و زنانگی در این رقص می‌دیدند به آن علاقه‌مند شدند. هیچ کدام از آنها به تغییر ذهنیت‌شان نسبت به خاورمیانه و عرب‌های آمریکایی پس از حادثه یازدهم سپتامبر اشاره‌ای نکردند. دلیله که به مدت ۱۶ سال در شمال کالیفرنیا رقص شکم را اجرا و تدریس می‌کرد، یکی از معدود زنانی بود (از میان تمام زنانی که با آنها مصاحبه کرده بودم) که به بروز واکنش شدید ضدعربی پس از تراژدی یازدهم سپتامبر اشاره کرد. او به یاد داشت که تقریباً هیچ کدام از شاگردان دختر او در اولین کلاس رقص شکم بعد از یازدهم سپتامبر سر کلاس حاضر نشدند. او می‌گوید «همسران آنها نگران بودند که مبدا مردم تصور کنند «آنها طرفدار خاورمیانه هستند». در آن زمان برنامه رقص در رستوران‌ها هم کاهش پیدا کرد. اما با افزایش علاقه به خاورمیانه و با اجراهای ستاره‌های موسیقی پاپ مثل شکیرا (ستاره پاپ لبنانی-کلمبیایی که در ویدیو کلیپ «کفل‌ها دروغ نمی‌گویند» رقص شکم را اجرا کرد) رقص شکم بیشتر عامه پسند شد و در بین مردم میلی به وجود آمد برای این که بدانند این آدم‌هایی که با آنها طرفند، چه کسانی هستند.»^{۲۲} به این ترتیب رقص شکم به شکل بارزی در جامعه جلوه کرد در حالی که خود عرب‌های آمریکایی چندان به چشم نمی‌آیند، که در واقع بیانگر

و محتوا کاملاً نادرست و ترکیبی» است.^{۱۷}

[...] با وجود آن که کلاس‌های رقص شکم و لباس‌های آن، موسیقی عربی، و بارهایی که در آن‌ها قلیان عرضه می‌شود اخیراً در میان فرهنگ عامه مناطق شهری آمریکا گسترش پیدا کرده است اما کلمه «عربی» بسیار به ندرت درباره این تولیدات و فعالیت‌ها به کار می‌رود. معمولاً برای نام بردن از آنها از کلمه «خاورمیانه‌ای» استفاده می‌شود. شاید این نام‌گذاری از نظر فنی صحیح باشد چون خاورمیانه شامل کشورهایی مانند ایران و ترکیه نیز می‌شود که هر چند عرب نیستند اما گونه‌های فرهنگی مشابهی دارند. با این حال ظفره رفتن از استفاده از کلمه «عربی» دلیل تاریخی دیگری هم دارد که به ناخرسندی ایالات متحده از هویت عربی و به ویژه ناسیونالیسم عربی مربوط می‌شود. چرا که به طور کلی این مقوله‌ها تهدیدی برای سیاست‌های امپریالیستی و منافع آمریکا در این منطقه محسوب می‌شوند.^{۱۸} در مجموع، همیشه نوعی گرایش نژادپرستانه ضدعربی در فرهنگ آمریکا وجود داشته که گاهی اوقات اوج گرفته است؛ مثلاً در زمان جنگ اعراب و اسرائیل، بحران نفتی اوپک، جنگ اول خلیج، حمله‌های یازدهم سپتامبر، جنگ اخیر آمریکا در عراق، حمایت آمریکا از اسرائیل در اشغال و تهاجم به کرانه باختری و غزه. ۱۹

مشکل اینجاست که در گفتمان تکثر فرهنگی لیبرال برای ترسیم مشخصات نژادی اعراب و مسلمانان از شکلی از «گفت و گوی فرهنگی» استفاده می‌شود که بر تفاوت فرهنگی و مذهبی استوار است و از این رهگذر از زیر بار مداخله‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی آمریکا در خاورمیانه شانه خالی کند.^{۲۰} در چارچوب این نوع از تکثر فرهنگی لیبرال، نژادپرست نبودن به معنای «احترام» به به تفاوت‌های فرهنگی است که معمولاً برای اثبات آن دست به دامن نمایش‌های نمادین یا مصرف کالاهای فرهنگی می‌شوند. رقص شکم هم از این رهگذر، نشانه‌ای از «مدارای» لیبرال و پیوستگی فرهنگی یا زیبایی‌شناسانه با یک گروه قومی دیگر به شمار می‌رود. با این حال چنانکه وندی براون مطرح می‌کند، به نظر می‌رسد درک مدارا یا عدم مدارای غیرسیاسی منجر به تولید مفاهیمی ضروری همچون «تفاوت فرهنگی» یا «برخورد تمدن‌ها» می‌شود که این مفاهیم توجیه‌گر «حاکمیت لیبرال امپریالیستی» هستند.^{۲۱} این نکته قابل توجه است که هیچ کدام از رقصندگانی که من با آن‌ها صحبت کردم، حرفی از این نزدند که به دلیل

رو بود که در جایی که اعراب و خاورمیانه‌ای‌های حقیقی از دید عموم خارج شده بودند، این رقص همچنان در موقعیتی عمومی قرار داشت که «فرهنگ خاورمیانه‌ای» در قالب آن تحلیل و اقتباس می‌شد. [...]

جوزفی که خودش را یک فمینیست پگان (غیریکتاپرست) معرفی می‌کند و در آئین‌های مذهبی پرستش الهه‌ها به اجرای برنامه می‌پردازد، یکی از رقصندگان بسیاری است که عقیده دارند رقص شکم در «شکل‌های کاملاً بدوی خود احتمالاً نوعی نیایش و پرستش الهه باستانی مادر زمین» بوده است.^{۲۵} در حالی که این پگان/فمینیست‌های عصر جدید رقص شکم را با آئین‌ها پرستش زنان و بدن زنان مرتبط می‌دانند، دبیت دیدگاهی متفاوت دارد: «برنده‌ها هستند که ماجرا را توصیف می‌کنند؛ زنان سفیدپوست داستان رقص شکم را این طور تعریف می‌کنند که انگار این رقص یک آیین زایمان است. در حالی که دلیل همه‌گیر شدن این رقص، فروش بیشتر الکل [به مشتریان] در رستوران‌هاست... این «اسطوره‌شناسی زنان سفیدپوست» است که این داستان را برای رقص شکم خلق کرده چون حالا آنها هستند که قدرت را در دست دارند.»

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود فقط به «اعتبار» این معانی مربوط نمی‌شود بلکه همان طور که دبیت مطرح می‌کند به این مسئله باز می‌گردد که چه افرادی این معناسازی برای رقص شکم را انجام می‌دهند، با آن تجارت می‌کنند و از آن سود می‌برند؛ و دیگر این که با این گونه اسطوره‌شناسی برای «فمینیسم رقص شکم» چگونه موضوع‌های اقتصادی و روابط ریشه‌ای قدرت بیان می‌شوند یا نادیده می‌مانند. برای مثال هجوم رقصان خارجی، که زنان آمریکایی را هم شامل می‌شود، به مصر که برای بسیاری از رقصندگان آمریکایی کعبه رقص شکم شناخته می‌شد موجب شد بسیاری از این افراد جایگزین رقصندگان عربی شوند. دلیل معتقد بود دولت مصر می‌بایست اجراهای رقصندگان خارجی را ممنوع کند چراکه زنان روسی و آمریکایی شغل رقصندگان محلی را از آنان می‌ربودند. این موضوع یکی از تاثیرهای پیش‌بینی نشده جهانی‌شدن فرهنگی را آشکار می‌کند.

فراگیری رقص شکم به‌وسیله سیاست‌های فمینیست‌های معاصر آمریکایی نسبت به ذهنیت موجود از بدن تشدید شد. این سیاست‌ها برای زنانی که به تبعیت از یک گونه جسمی غالب علاقه‌ای نداشتند، جنبه آزادی‌بخش داشت. برای مثال نریکو برای مقابله با «ذهنیت چاقی-هراسی زنان» مرکز رقص

معنای «جانبدار اعراب» بودن در جریان جنگ با ترور است و تلاش برای شناخت «این آدم‌هایی که با آنها طرف هستیم» از طریق یک گفت و گوی فرهنگی براساس یک تقسیم‌بندی جنسیتی. [...]

احتمالاً زنان رنگین‌پوست به‌شکل دیگری با رقص شکم ارتباط برقرار می‌کنند که بیشتر از تفاوت فرهنگی، به شباهت فرهنگی مربوط می‌شود و در بعضی موارد نوعی شرق‌شناسی و نوعی غرب‌شناسی است. دلیل در این باره به چیزی اشاره می‌کند که می‌شود آن را «عامل شکیرا» نام‌گذاری کرد: «[در رقص شکم] موارد زیادی از تلفیق اسپانیایی-عربی وجود دارد؛ من فکر می‌کنم این دو فرهنگ خیلی خوب در کنار هم عمل می‌کنند و مردم هر دو این فرهنگ‌ها، افرادی سودایی و آتشین مزاج هستند.»

[...] شاید میل زنان رنگین‌پوست به رقص شکم همیشه از میل به شناخت آن چیز «عجیب» ناشی نشود اما در برخی موارد هم این میل وجود دارد که من آن را یک پیوند و آمیزه قومی، ارتباطی یا شرق‌شناسی پیرامونی می‌نامم که از تقسیم‌بندی دوگانه سفید/غیرسفید فراتر می‌رود. [...]»^{۲۶}

استفاده آشکار از درون‌مایه معنویت شرقی و شیوه‌های دیگر زندگی با مفهوم بخشی از یک جمع بودن - گروه رقص شکم - توأم شده که با فردگرایی و بیگانگی که به مدرنیته غربی نسبت می‌دهند در تقابل قرار دارد.

رقص شکم در قبایل، مانند رقص شکم در دیگر خرده-خرده فرهنگ‌ها، بر جمع‌گرایی تاکید می‌کند اما در عین حال در تبلیغات اینترنتی برای اجراها و کلاس‌های این رقص از ارائه تصویری دلنشین از سفر به دنیای عجیب «فرهنگ کولی‌ها» استفاده می‌شود. هر چند واژه «کولی» به‌خودی خود کمی مسئله‌ساز است اما چنین اشاراتی بر این تصور استوار هستند که بخشی از ریشه‌های رقص شکم در حرکات رقص‌هایی نهفته است که به وسیله کولی‌ها از آسیا به اروپا منتقل شدند.^{۲۴} در عصر جهانی‌شدن که بی‌خانمانی یا بی‌وطنی یک حقیقت سیاسی دردآور برای مهاجران یا پناهندگان محسوب می‌شود، «خانه به‌دوشی» خمیرمایه اصلی هیپی‌گری نوین را تشکیل می‌دهد که به نوعی خیال‌پروری درباره خانه به‌دوشی می‌پردازد. علاوه بر آن، در حالی که رقص شکم ریشه‌های منطقه‌ای گوناگونی دارد - که شامل هند، مصر، آفریقای شمالی، آسیای مرکزی، ترکیه و شام باستان می‌شود- خیلی عجیب به نظر می‌رسد که پس از کشف دوباره آن در غرب، این رقص را به عنوان رقصی «باستانی» از خاورمیانه می‌شناسند. حادث شدن این اتفاق از آن

**رقص شکم نشانگر لذت گناه‌آلود امپریالیسم ایالات متحده است
که دشواری نحوه مخالفت با تکثر فرهنگی لیبرال را روشن
کرده و همدستی فرهنگ عامه با امپراتوری ایالات متحده را
برملا می‌کند**

حالا به این فکر کنید که در زمانی که ایالات متحده مشغول بمباران جنوب شرقی آسیا بود چه می‌شد اگر آمریکایی‌های لیبرال به رقص ویتنامی می‌پرداختند؟ چرا این موضوع دست‌کم در دیدگاه فعلی ما کاملاً غیرمحمول به نظر می‌رسد آن هم در زمانی که چهره عرب به شکلی گسترده هیچ نشانی از یک شیوه بیانی غامض ندارد. چه چیزی باعث می‌شود شرق‌گرایی رنگ پریده این بالماسکه نژادی در آن واحد هم به وضوح یک هدف نظری قابل دست‌یابی به چشم بیاید و هم بسیار دشوار برای این که بتوان آن را در جریان اصلی مباحث نظری تایید کرد؟ [...]

در نهایت رقص شکم برای چه کسانی نوعی آزادی جنسی تلقی می‌شود؟ چه زنانی از این گرایش فرهنگی سود می‌برند؟ نقدهای اجتماعی-فمینیستی درباره رقص شکم علیه چه کسی به کار می‌رود؟ [...]

اگر رقص شکم شکلی از خواهرخواندگی فمینیستی باشد که می‌خواهد زنان عرب یا مسلمان را در آغوش بگیرد، خطری که متوجه این رقص می‌شود یا از سوی اسلام‌گراهای بنیادگرا خواهد بود یا ناشی از خوارشمردن فرهنگ قومی در خاورمیانه که هر دو آنها در نهایت به گردن مردان سرکوب‌گر عرب یا مسلمان می‌افتد. تأکید بر مردانگی مسلمان یا عرب به‌عنوان موجودی بیگانه یا تهدیدگر، دیدگاه شرق‌شناسانه‌ای را تقویت می‌کند که در مقابل به زنانگی عرب یا مسلمان به‌عنوان موجودی نگاه می‌کند که می‌تواند بخشی از ملت آمریکا باشد البته تا زمانی که عجیب، شگفت‌انگیز و شهوانی باشد و نه مدعی، منتقد و سیاسی. [...]^{۲۸}

معلمان و اجراکنندگان رقص شکم گفتمانی درباره خاستگاه این رقص ایجاد کرده‌اند که تکه کلام آن یکی این است که زنان عرب و مسلمان از سوی جوامع مردسالار یا نیروهای بنیادگرا تحت فشار هستند و دیگری نجات رقص شکم به دست زنان سفیدپوست، که خود به استعاره‌ای از نجات زنان مسلمان و عرب تبدیل شده است. [...]

رقص شکم نشانگر لذت گناه‌آلود امپریالیسم ایالات متحده است که دشواری نحوه مخالفت با تکثر فرهنگی لیبرال را روشن کرده و همدستی فرهنگ عامه با امپراتوری ایالات متحده را برملا می‌کند.

شکم برای زنان چاق را تأسیس کرد که رقصان آن به اجرا در «انجمن ملی پیشبرد پذیرش افراد چاق» نمایش اجرا کرده‌اند.^{۲۶} به این ترتیب رقص شکم به راهی تبدیل شد برای گریز از نمادهای محدود‌مُد در فرهنگ غالب آمریکا، چراکه این رقص نسبت به دیگر رقص‌های غربی به بدن‌هایی پرت‌تر و دارای برجستگی و انحناهای بیشتر احتیاج دارد. همان‌طور که آپریل اشاره می‌کند: «باله به معنی محدودکردن بدن است و برای انجام آن حتی باید غذا خوردن خود را مختل کنید اما رقص شکم کاملاً برعکس است.^{۲۷} بعضی گروه‌های مخصوص رقص شکم زنان چاق بر این نکته تأکید می‌کنند که این رقص راهی است برای زنان در هر سن و با هر نوع بدن تا «بدن خود را از نظر قدرت، خلاقیت و شهوانی بودن محک بزنند». [...]

بر این اساس رقص شکم برای زنان به راهی تبدیل شد برای متحول کردن تلقی‌شان از خود از طریق نوعی شرق‌شناسی رهایی‌بخش. این راه به زنان طبقه متوسط، چه سفید و چه غیر سفیدپوست، این امکان را می‌دهد تا به مقابله با تصویر غالب از زیبایی زنانه به شکل زن لاغر سفیدپوست بپردازند. ضمن اینکه با حضور در این خرده فرهنگ کالایی شده، می‌توانند شبکه‌ای اجتماعی گسترده‌ای برای زنان طبقه متوسط به‌وجود بیاورند. سیاست‌های فرهنگی و بدنی رقص شکم به زنان اجازه می‌دهند با پس‌زدن نمادهای پذیرفته شده از زنانگی آمریکایی، موقعیت طبقه خود را مستحکم کنند. زنان با استفاده از این رقص بدون اینکه موقعیت طبقه خود را به‌خطر بیندازند یا به درگیری‌های زیربنایی با هنجارهای جنسی بپردازند به چنین امکانی دست می‌یابند.

اما تناقض ماجرا در اینجاست که رقص شکم در ایالات متحده برای برانگیختن فرهنگی به کار گرفته شد که برای زنان از نظر اجتماعی و جنسی به‌طور همزمان هم سرکوب‌گر هم آزادی‌بخش است و تصویر زن عرب برای رقصندگان شکم آمریکایی هم رشک‌برانگیز و هم تشویق‌گرانه است. اما زنان عرب آمریکایی غالباً از اجرای این رقص بازمی‌مانند و در نهایت این زنان سفیدپوست آمریکایی هستند که این جنبه متباین از فرهنگ خاورمیانه‌ای را در قالبی به صحنه می‌برند که من نام آن را چهره عرب می‌گذارم. اجراهای رقص شکم، زنانگی شرقی را از زنان عرب جدا کرد و به همین دلیل به نوعی بالماسکه نژادی تبدیل شد. [...]

پانویس

II and the exodus of Palestinians after 1948, and swelling after the Immigration Act of 1965 and the Arab-Israeli war of 1967. See Alixa Naff, "Arabs in America: A Historical Overview," in *Arabs in the New World: Studies on Arab American Communities*, ed. Sameer Abraham and Nabeel Abraham, 8–29 (Detroit: Wayne State University Center for Urban Studies, 1983); and Michael W. Suleiman, "The Arab Immigrant Experience," in *Arabs in America: Building a New Future*, ed. Michael W. Suleiman, 1–21 (Philadelphia: Temple University Press, 1999). این امر مسئله بغرنجی را نمایان می‌کند که در نوشته‌های معاصر درباره رقص شکم در آمریکا کمتر به آن پرداخته شده است: رابطه میهم عرب‌های آمریکایی با نمایندگان فرهنگ «خاورمیانه‌ای»، راسموسن به این نکته اشاره کرده است که نمایش هویت عربی از سوی عرب‌های آمریکایی بر اساس هویت «بومی یا زندگی اجتماعی» آنها استوار نیست بلکه بر «مجموعه‌ای از نمادها» استوار است که «خودشان در جهان غرب با آنها آشنا شدند»: نمادهایی مانند اهرام، شیوخ و حرمسراها که «حتی برای خود آنها عجیب» بود.

Rasmussen, "An Evening in the Orient," 172.

17. On music, see Rasmussen, "An Evening in the Orient," 190; on Orientalism, see Marianna Torgov-

nick, cited in Carol Hendrickson, "Selling Guatemala: Maya Export Products in U.S. Mail-Order Catalogues," in *Cross-Cultural Consumption: Global Markets, Local Realities*, ed. David Howe (London: Routledge, 1996), 107.

18. Said, *Orientalism*; Salaita, *The Holy Land*.

19. Nabeel Abraham, "Anti-Arab Racism and Violence in the United States," in *The Development of*

Arab-American Identity, ed. Ernest McCarus (Ann Arbor: University of Michigan Press, 1994); Steven Salaita, *Anti-Arab Racism in the USA: Where It Comes From and What It Means for Politics Today* (London: Pluto Press, 2006); Therese Saliba, "Military Presences and Absences," in *Food for our Grandmothers: Writings by Arab-American and Arab-Canadian Feminists*, ed. Joanna Kadi, 125–32 (Boston: South End Press, 1994).

20. Mamdani, *Good Muslim, Bad Muslim*.

21. a. b. Wendy Brown, *Regulating Aversion: Tolerance in the Age of Identity and Empire* (Princeton, N.J.: Princeton University Press 2006), 6, 8.

22. Shakira, one of the most successful Latin pop singers globally, has increasingly incorporated Arab rhythms and dance moves into her music. However, her Arab identity is sufficiently ambiguous in her performances and marketing so as to simply add an element of exoticism to her primarily Latin American identification, which is far less controversial than being part Lebanese (<http://www.shakira.com>; accessed November 8, 2007).

23. Ella Shohat, "Gender and Culture of Empire: Toward a Feminist Ethnography of the Cinema," in *Visions of the East: Orientalism in Film*, ed. Matthew Bernstein and Gaylyn Studlar (New Brunswick, N.J.: Rutgers University Press, 1997), 47; Ernest J. Wilson III, "Orientalism: A Black Perspective," in *Orientalism: A Reader*, ed. Macfie, 239–48.

24. Karayanni, *Dancing Fear and Desire*, 163–64.

25. Gioseffi, *Earth Dancing*, 9, 72.

26. Coluccia, Paffrath, and Putz, *Belly Dancing*, 4.

27. See <http://www.heavyhips.net/palika.htm> (accessed April 29, 2005).

28. Fatema Mernissi, *Scheherazade Goes West: Different Cultures, Different Harems* (New York: Washington Square Press, 2001).

"Belly Dancing: Arab-Face, Orientalist Feminism, and U.S. Empire," *American Quarterly* 60(2), 2008. Reproduced by permission of The John Hopkins University Press.

1. Belly Dancing

2. *Imperial Feelings*

3. *Empire as a Way of Life: An Essay on the Causes and Character of America's Present Predicament* (New York: Oxford University Press, 1998), 107

4. Ann L. Stoler, "Intimidations of Empire: Predicaments of the Tactile and Unseen," in *Haunted by Empire: Geographies of Intimacy in North American History*, ed. Ann L. Stoler (Durham, N.C.: Duke University Press, 2006), 2; Edward Said, *Culture and Imperialism* (New York: Random House, 1993), 52. Said developed the idea of cultural attitudes and references inherent to metropolitan cultural identities in the contexts of British, French, and American literature that implicitly upheld a certain understanding and imagining of imperial identity.

5. Paul Gilroy, *Postcolonial Melancholia* (New York: Columbia University Press, 2005), 101, 118. Gilroy argues that nostalgia or mourning for the glory days of imperial domination shapes the "melancholic outlook" underlying British racism and xenophobia. In contrast, U.S imperialism is not (only) in the past but is also in the present and is marked by a collective amnesia and denial of imperial power and history that differentiates it from British empire. See also Amy Kaplan, "Left Alone with America: The Absence of Empire in the Study of American Culture," in *Cultures of United States Imperialism*, ed. Amy Kaplan and Donald Pease, 3–21 (Durham, N.C.: Duke University Press, 1993); and Michael Rogin, "'Make My Day!': Spectacle as Amnesia in Imperial Politics [and the Sequel]," in *Cultures of United States Imperialism*, ed. Kaplan and Pease, 499–534.

6. Edwards, "A Million and One Nights," 28.

7. Douglas Little, *American Orientalism: The United States and the Middle East Since 1945* (Chapel Hill:

University of North Carolina Press, 2002), 231; Steven Salaita, *The Holy Land in Transit: Colonialism and the Quest for Canaan* (Syracuse, N.Y.: Syracuse University Press, 2006).

8. a. b. Douglas Little, *American Orientalism: The United States and the Middle East Since 1945* (Chapel Hill:

University of North Carolina Press, 2002), 14; Steven Salaita, *The Holy Land in Transit: Colonialism and the Quest for Canaan* (Syracuse, N.Y.: Syracuse University Press, 2006).

9. Barbara Sellers-Young explores Orientalism in belly dancing performances by U.S. women in the

Bay Area, including those in the American Tribal Style subculture, but she does not examine the particular questions about white femininity, multicultural nationalism, and U.S. imperial culture that I am raising here; see her essay "Body, Image, Identity: American Tribal Belly Dance," in *Belly Dance*, ed. Shay and Sellers-Young, 278.

10. Sellers-Young, "Body, Image, Identity," 278.

11. Gioseffi, *Earth Dancing*, 9; Sellers-Young, "Body, Image, Identity," 288.

12. Gioseffi, *Earth Dancing*, 46–47.

13. Karayanni, *Dancing Fear and Desire*, 25.

14. Anne Rasmussen, "An Evening in the Orient": The Middle Eastern Nightclub in America," in *Belly Dance*, ed. Shay and Sellers-Young, 177, 187.

15. a. b. Rasmussen, "An Evening in the Orient," 190.

16. Arab migration to the United States began in the late nineteenth century, increasing after World War

ZANNEGAAR

.

NET

 /ZANNEGAAR

 /ZANNEGAAR



ZANNEGAAR.NET/SUBSCRIBE